



وزارت معارف

معینیت انکشاف نصاب تعلیمی، تربیة معلم و

مرکز ساینس

ریاست عمومی انکشاف نصاب تعلیمی و

تألیف کتب درسی

زبان و ادبیات دری

صنف نهم

زبان دوم



۱۳۹۰ هـ. ش. چاپ

Ketabton.com

دری صنف نهم زبان دوم

بوده خرید و
لفین برخوردار



زبان و ادبیات دری

صنف نهم
زبان دوم

سال چاپ: ۱۳۹۰ ه. ش.



مؤلفان:

- دكتور سيد اكرام الدين حصار بيان
- پوهنوال شجاع الدين خراساني

ادیتور علمی و مسلکی: محمد نسیم فقیری

ادیتور زبانی: دكتور اسد الله محقق

کمیټہ دینی، سیاسی و فرهنگی:

- مولوی عبدالصبور عربی
- دكتور محمد يوسف نیازی
- حبیب الله راحل مشاور وزارت معارف در ریاست انکشاف نصاب تعلیمی.

کمیټہ نظارت:

- دكتور اسد الله محقق، معین انکشاف نصاب تعلیمی، تربیہ معلم و مرکز ساینس.
- دكتور شیر علی ظریفی، مسؤل پروژہ انکشاف نصاب تعلیمی.
- معاون سر مؤلف عبدالظاهر گلستانی رئیس عمومی انکشاف نصاب تعلیمی و تالیف کتب درسی

طرح و دیزاین: عنایت الله غفاری





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سرود ملی

دا وطن افغانستان دی دا عزت د هر افغان دی
کور د سولې کور د توري هر بچی یې قهرمان دی
دا وطن د ټولو کور دی د بلوڅو د ازبکو
د پښتون او هزاره وو د ترکمنو د تاجکو
ورسره عرب، گوجر دی پامیریان، نورستانیان
براهوي دي، قزلباش دي هم ایماق، هم پشه بان
دا هیواد به تل خلیږي لکه لمر پر شنه اسمان
په سینه کې د اسپا به لکه زړه وي جاویدان
نوم د حق مو دی رهبر وایو الله اکبر وایو الله اکبر



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پیام وزیر معارف معلمان و شاگردان عزیز،

تعلیم و تربیه اساس انکشاف و توسعه هر کشور را تشکیل می دهد، نصاب تعلیمی یکی از عناصر مهم تعلیم و تربیه می باشد که مطابق انکشافات علمی معاصر و نیازمندی های جامعه وضع می گردد، واضح است که انکشافات علمی و نیازمندی های جامعه همواره در حال تطوّر می باشد؛ بناً لازم است نصاب تعلیمی نیز به صورت علمی و دقیق انکشاف نماید. البته نباید نصاب تعلیمی تابع تغییرات سیاسی، نظریات و تمایلات اشخاص گردد.

کتابی که امروز در دسترس شما قرار دارد بنابر همین مشخصات تهیه و ترتیب گردیده است، موضوعات علمی مفید در آن اضافه شده، فعال نگه داشتن شاگردان در عملیه تدریس جزء پلان تدریس گردیده است. امیدوارم تدریس این کتاب با استفاده از روش های آموزش فعال مطابق رهنمود ها و پلان تعلیمی تعیین شده صورت گیرد، و اولیای شاگردان نیز در تعلیم و تربیه با کیفیت دختران و پسران خود همکاری متداوم نمایند، تا اهداف و آرزوهای نظام معارف برآورده گردیده، نتایج و دست آوردهای خوبی برای شاگردان و کشور ما داشته باشد.

باور دارم که معلمان گرانقدر ما در تطبیق مؤثر نصاب تعلیمی مسؤلیت خود را صادقانه ادا می نمایند. وزارت معارف همواره تلاش می نماید تا نصاب تعلیمی معارف مطابق اساسات دین مبین اسلام، حس وطن دوستی و معیار های علمی و دانشمندان تعلیم و تربیه کشور و اولیای محترم شاگردان در این عرصه از تمام شخصیت های علمی و دانشمندان تعلیم و تربیه کشور و اولیای محترم شاگردان تمنا دارم، تا با ارائه نظریات و پیشنهادات سالم و مفید خویش مؤلفان ما را در بهبود بیشتر تألیف کتب درسی یاری نمایند.

از همه دانشمندانی که در تهیه و ترتیب این کتاب سهم گرفته اند، و از مؤسسات محترم ملی و بین المللی و سایر کشور های دوست که در تهیه و تدوین نصاب تعلیمی جدید و طبع و توزیع کتب درسی همکاری نموده اند، صمیمانه اظهار امتنان و قدردانی می نمایم.

و من الله التوفیق

فاروق وردگ

وزیر معارف جمهوری اسلامی افغانستان



فهرست

صفحه	عنوان	شماره درس
۱	به نام خداوند دانی راز حمد	درس اول
۵	نعت پیامبر اکرم(ص)	درس دوم
۹	مصراع رنگین روزگار	درس سوم
۱۳	حکایت	درس چهارم
۱۹	خوانمردی نصف انسانیت است	درس پنجم
۲۳	بانوی سخنور و آزاده	درس ششم
۲۹	فیلسوف چراغ به دست	درس هفتم
۳۳	استاد خلیلی شاعر معاصر	درس هشتم

۳۹	چهار مقاله	درس نهم
۴۵	مجموعه های بامیان	درس دهم
۴۹	نشانه گذاری در نگارش	درس یازدهم
۵۵	حقوق پدر و مادر	درس دوازدهم
۵۹	لطیفه	درس سیزدهم
۶۳	سخنور دردمند و هدفمند	درس چهاردهم
۶۹	چيست آن چيست؟	درس پانزدهم
۷۳	طنز چيست؟	درس شانزدهم
۷۹	داستان کوتاه	درس هفدهم
۸۷	مقام معلم	درس هجدهم
۹۱	پوليس ترافيك كيست؟	درس نوزدهم
۹۵	گهر های درخشان و گرانبها	درس بیستم
۹۹	نظافت و پاکی	درس بیست و یکم
۱۰۳	وحدت ملي کليد خوشبختي است	درس بیست و دوم
۱۰۹	نقش وسایل ارتباط جمعی در آگاهی مردم	درس بیست و سوم
۱۱۵	امير خسرو بلخي	درس بیست و چهارم
۱۲۱	طبیعت زیبا و ضرورت نگهداری آن	درس بیست و پنجم
۱۲۵	اضرار مواد مخدر	درس بیست و ششم
۱۳۱	مورچه زحمت کش	درس بیست و هفتم
۱۳۵	صبر و شکیبایی	درس بیست و هشتم
۱۴۱	واژه نامه	
۱۴۵	منابع و مآخذ	





درس اول

حمد شریف

به نام خداوند دانای راز

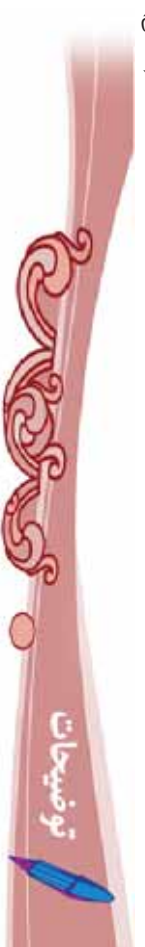


به نام خداوند دانای راز
خداوند ناز و خدای نیاز

خدایی که جهان را آفرید و جهانیان راه خدایی که انسان را آفرید و خرد را و زبان راه خدایی که زمان را آفرید و زنده گی و مرگ عالمیان راه خدایی که عزت را آفرید و زنبایی و آزادی و بهاران راه سزوار ثنا و ستایش و عبادت است. این تنها انسان نیست که او را به پاکی و بزرگی و مهربانی یاد می کند؛ «کوه و صحرا و درختان همه در تسبیح اند». به جاست که کتاب را با نام او باز کنیم و درس را با نام او آغاز .

با کیست آنکه شکر یکی از هزار کرد	فضل خدای را که تواند شمار کرد
خورشید و ماه و انجم و لیل و نهار کرد	بهر آفرید و بر و درختان و آدمی
هر بلبلی که زمرمه بر شاخسار کرد	توحید گوی او نه بنی آدم است و بس
ما را به حسن عاقبت امیدوار کرد	بخشنده گی و سابقه لطف رحمتش
فردوس جای مردم پرهیزگار کرد	پرهیزگار باش که دادار آسمان
دانه نکشت ابله و دخل انتظار کرد	هر کاو عمل نکرد و عنایت امید داشت
مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد	نا برده زنج، گنج میسر نمی شود
بی دولت آنکه بر همه، هیچ اختیار کرد	بعد از خدای هر چه پرستید هیچ نیست

(سعدی)



در توضیح بیت: هر کاو عمل نکرد و عنایت امید داشت، دانه نکشت ابله و دخل انتظار کرد، باید گفت: درست است که دروازه رحمت خدای مهربان گشوده است؛ اما آنانی که هرگز عمل نیکی انجام نمی دهند، چگونه انتظار لطف خداوند را دارند؟ مگر آنها نمی دانند که بدون زرع دانه باز کردن دروازه انبار و انبان ابلهی است؟ ضرب المثل معروفی داریم که گفته اند: «از تو حرکت از خداوند برکت» یعنی که بدون زحمت و رنج، گنج به دست نمی آید.



در صنف هشتم موضوعات دستوری چون: کلمه و انواع آن، فعل و انواع آن، شخص و وجه فعل، قید و انواع آن، پیشینه و پسینه، عطف، نشانه ها، پیشوندها و پسوندها و انواع آن ها، ضمیر و انواع آن را به تفصیل خواندیم که همه آن ها یکی از بخش های صرف یا

واژه شناسی را بیان می کرد و در درس بعدی قبل از ورود به مبحث نحو مروری خواهیم داشت به تعریف دستتور و بخش های آن.



فضل خداوند در حدی است که از هزار آن یکی را هم شمرده نمی توانیم. خالق که آفتاب و ستاره، شب و روز و زمین، آب و درخت و آدم و ... را آفرید، تنها مورد توصیف انسان نیست؛ بلکه هر بلی که چهچه بر شاخسار می کند، در حقیقت ثنای خداوند را می گوید.

هر چند سابقه احسان خداوند بر کس پوشیده نیست و یاد همان خوبی اولین او ما را به نیکی آینده هم امیدوار می سازد؛ با خبر باش که خداوند بهشت را برای مردمان پاک و پرهیزگار آفریده است.



◆ بشنو و بگو

- خداوند (ج) سزاوار ثنا و سپاس است؛ شما دلایل آن را بگویید.
- «کوه و صحرا و درختان همه در تسبیح اند»، چه معنایی دارد؟
- این بیت را توضیح نمایید:
بعد از خدای هرچه پرستند هیچ نیست
بی دولت آنکه بر همه، هیچ اختیار کرد

به دوستانت بگو

- آثانی که بدون انجام عمل خیر، انتظار لطف خداوند را دارند، ابلهانی بیش نیستند.

• خداوند بهار و زیبایی و عزت و آزادی را برای انسان آفریده است.

♦ بخوان و بنویس

• پیام این بیت برای ما چیست؟

نابرده رنج، گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

• هدف از حمد و ثنای بنده به دربار الهی چیست؟

از چهار جواب یکی را تأیید کنید

کدام یک از ابیات متن خوانده شده به ضرب المثل تبدیل شده است:

الف: بیت اول، ب: بیت سوم،

ج: بیت هفتم، د: بیت هشتم،

با استفاده از این کلمه ها دو جمله بسازید

شکر، پرهیز، رحمت، بلبل، زمزمه، فردوس، خداوند، تحلیل و مباحثه

تحلیل و مباحثه

صنف به چهار گروه تقسیم شود، سه گروه پس از تفکر و تحلیل همه جانبه نتیجه درس را توسط نماینده های خویش در برابر صنف ارائه نمایند؛ اما گروه چهارمی به نقد نظرات آنها بپردازند.



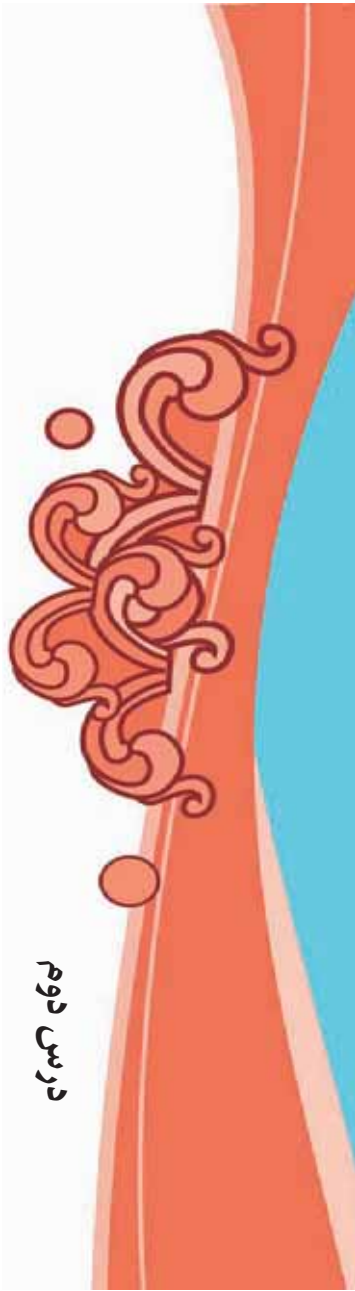
شعر ستایش خداوند را که موضوع درس شماسست، از یاد نموده در صنف قرائت نمایید.

اندرز

بنده همان به که زتقصیر خویش عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که به جا آورد

سعدی



درس دوم

نعت

پیامبر اکرم (ﷺ)



ای پادشاه مسند اقلیم تجلاً قصر تو فلک، تکیه گهت عرش معلا
(عیاشی)

از دیرباز تاکنون مرسوم بوده است که نویسندگان و شعرای متعهد، کلام خود را با نام خداوند (ج) و درود بر پیامبر اکرم (ص) آغاز می کردند و در حقیقت با این تمهید، درهای رحمت و مغفرت الهی را به روی خویش و خواننده گان می گشودند و آنان را با خود به سر سفره پربرکت نعت رسول و حمد الهی می نشاندند و از برکت آن خویشتن و دیگران را بهره مند می ساختند.

ما نیز این کتاب را به پیروی آن بزرگواران با حمد آفریدگار هستی و نعت پیامبر اکرم (ص) آغاز می کنیم.

امام رسل، پیشوای سبیل امین خدای مهبط^(۱) جبرئیل
یتیمی که نا کرده قرآن درست کتب خانه چند ملت بشست^(۲)
چو صیبتش در افقواه دنیا فتاد تزلزل در ایوان کسری افتاد^(۳)
شبی برنشست؛ از فلک برگذشت به تمکین و جاه از ملک برگذشت^(۴)
چنان گرم در تیه قسرت براند که در سدره جبریل از او بازماند^(۵)
بدو گفت سالار بیت الحرام که ای حامل وحی، برتر خرام^(۶)
بگفتا فراتر مجالهم نمکاند بماندیم؛ که نیروی باله نماند
اگر یک سر مو فراتر یرم فروغ تجلی بسوزد یرم
چه نعت پسندیده گویم ترا؟ علیک السلام ای نبی الوری^(۷)
خدایت ثنا گفت و تبجیل کرد زمین بوس قدر تو جبریل کرد
چه وصف کند سعدی ناتمام علیک الصلوة ای نبی السلام^(۸)



* این نعت از مشرف‌الدین سعدی شیرازی (۶۱۹ هـ ش.) است که از دیباچه بوستان وی انتخاب شده است.

۱. مهبط: محل فرود آمدن
۲. پیامبری که هنوز نزول وحی بر او تمام نشده بود، با رسالت خود، آثار همه ادیان را منسوخ کرد.

۳. تزلزل در دیوان کسری فتاد: ایوان مداین، کاخ بزرگ ساسانیان در تیسفون، که بخشی از آن هنوز باقی است، در هنگام تولد پیامبر اسلام تاق آن شکاف برداشت و فرو ریخت. به تعبیر دیگر در قدرت ساسانیان خلل راه یافت،

۴. اشاره به رفتن پیغمبر اسلام در شب معراج است. تمکین (احترام)، از ملک برگزشتن نیز پیشی گرفتن پیامبر (ص) از جبریل امین در سفر معراج را افاده می کند.
۵. اشاره به رفتن پیامبر به معراج است که با رسیدن پیامبر (ص) به سدره‌المنتهی، جبریل توان رفتن بیشتر را نداشت.
۶. حامل وحی: جبریل امین و سالار بیت الحرام (مکه) پیامبر اکرم (ص) است.
۷. سلام و درود بر تو باد ای (نبی الهی): ای پیامبر و فرستاده خدا بر مردم (وری: مردم)
۸. بیت الحرام: نام کعبه معظمه است.
۹. نعت ذکر نام و ادای احترام به پیامبر اکرم (ص) و ستودن ایشان است که معمولاً در خطبه‌ها و دیباچه کتابها می آید.



برای تکرار احسن یک بار دیگر دستور زبان را تعریف می کنیم: دستور زبان علمی است که به شرح و بیان قواعد و ساختار و ضوابط صرفی و نحوی زبان می پردازد. این اشتباه است که دستور را کسی این چنین تعریف کند: « علمی است که با یاد گرفتن آن، درست خواندن و درست نوشتن را یاد می گیریم » در حالی که ما بسیار اشتخاص را می شناسیم که دستور زبان را فرا گرفته؛ ولی درست خواندن و درست نوشتن را به طور کامل یاد ندارد و نیز اشتخاصی را می شناسیم که دستور زبان را نخوانده؛ ولی درست می خواند و درست می نویسد.

- دستور زبان متشکل از سه بخش است:
۱. آواز یا آوا شناسی یا اصوات شناسی.
 ۲. کلمه یا واژه شناسی که به نام صرف یاد می شود.
 ۳. نحو که عبارت از مطالعه قواعد و ضوابط و ساختار عبارت ها و جمله ها می باشد.



◆ بشنو و بگو

۱. این بیت حافظ با کدام بیت از متن درس نزدیکی دارد؟
نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد

۲. مضمون این شعر سعدی که:

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

با کدام بیت متن قرابت مفهومی دارد؟ توضیح دهید.

۳. چرا نویسنده گان و شعرا به حمد و ستایش خداوند (ح) و نعت حضرت پیامبر (ص)

در ابتدای کتاب، خود را ملزم می دانستند؟

۴. شاگردان متن نعت شریف را یک بیت توضیح و تفسیر کنند.

◆ بخوان و بنویس

● شاگردان به نوبت پیش تخته رفته ابیاتی از نعت را که معلم محترم مشخص کرده، املا بنویسند.

● شاگردان به نوبت یک بیت نعت را طبق دستور معلم محترم بخوانند.



کلمه های جدید درس را با معنای آن ها در خانه نوشته برای آن ها یک یک جمله بسازید.



درس سوم

مصراع رنگین روزگار



آمد بهار خرم، با رنگ و بوی طیب با صد هزار زینت و آرایش عجیب
پس از نعت و صفت پیغمبر امروز پیرامون بهار و طبیعت سخن می‌گوییم.
از «مصراع رنگین روزگار» از فصلی که همه ما تا حدی آن را می‌شناسیم؛ چرا
که هر سال در حد نیاز در اختیار داریم؛ پس شما که بهار خانواده‌ها هستید و شما
که گل‌های شاداب و غنچه‌های ادب، حکمت و معرفت هستید، آماده‌اید که در مورد
این عروس طبیعت چیزی بگویید یا درباره اش شعری بخوانید؟
شاید با هم همصدا باشیم که کم توجهی به بهار، بی‌مهری با زیبایی است.
در بخش دستور، تعریف علم نحو، جمله و ارکان آن به نوبت ارائه خواهد
شد.

بهار جشن تولد زیبایی، جشن جوانی طبیعت و هنگامه شکوه رستن و شگفتن است.
با فرا رسیدن بهار و روزهای بلند آفتابی و آسمان سراسر آبی، بیچاره گی زمستان فرا می
رسد. دیگر سردی و سکوت در برابر خورشید فرودین جز تسلیم چاره بی ندارد. در این
موقع است که طبیعت قباى فرسوده خود را بیرون نموده، ابریشم هفت رنگ بهار را بر تن
می‌کند. خنده گلهای، چهچه پرنده گان خوش آواز، زمزمه جویباران و طراوت چشمه ساران
همه و همه انسان را حال و هوای دیگر می‌بخشند.

در این فصل طلایی طبیعت، بذرافشانی دهقانان، نسل‌گیری شبانان، غوره‌بندی درختان میوه‌دار و برنامه‌ریزی پدران و مادران به خاطر آموزش فرزندان شان لذت و معنای دیگر دارد.

بهار که همزاد جوانی و همخون سرسبزی است، به انسان نیرو می‌بخشد تا محکم بایستد، درست فکر کند و با بررسی گذشته‌کهنه، آینده‌نو را با تمام امید پذیرایی نماید.

استاد فرخی سیستانی در پذیرایی از بهار می‌گوید:

ز باغ ای باغبان ما را همی بوی بهار آید

کلید باغ ما را ده که فردامان به کار آید

چو اندر باغ تو بلبل به دیدار بهار آید

تو را مهمان ناخوانده به روزی صد هزار آید

انسانی به بزرگی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی هم در فصل بهار عروسان چمن را فراموش نمی‌کند:

آمد بهار ای دوستان منزل سوی بستان کنیم

گرد عروسان چمن خیزید تا جـولان کنیم



نحو: علمی است که نظام ساختاری، جمله و اجزای آن را مورد بحث قرار

می‌دهد. به بیان ساده‌تر: نحو ساختمان عبارات، گفته‌ها، فقره‌ها و جمله‌های یک زبان را معرفی می‌نماید.

جمله: مجموعه‌یی از کلمه‌های مستقل و نامستقل است که به یکدیگر رابطه نحوی داشته و دارای معنی و مفهوم تام و کامل باشد.

همه اجزای جمله ارزش یکسان ندارند در میان اجزای جمله دو جزء هستند که استخوان بندی جمله بر آنها استوار است و اگر آنها نباشند، جمله وظیفه خود را اجرا کرده نمی‌تواند؛ پس به چنین اجزای عمده، ارکان جمله می‌گویند؛ به مثال‌ها

توجه کنید:

ابراهیم آمد. ابراهیم باهوش است. ابراهیم کتاب خرید.
در مثال اول جمله دو رکن دارد: ابراهیم (نهاد)، آمد (گزاره)
در مثال دوم جمله دو رکن دارد: ابراهیم (نهاد) باهوش است (گزاره)
در مثال سوم نیز جمله دو رکن دارد: ابراهیم(نهاد) کتاب خرید (گزاره)
این هم مثال هایی از درس که ارکان اساسی جمله در متن آنها رعایت شده است.
بهار می رسد.

* بهار مصرع رنگین روزگار است. طبیعت ابریشم هفت رنگ بهار را بر تن می کند.



بهار جشن مشترک طبیعت و انسان است که از قدیم ترین زمانه ها تا حال مورد تجلیل قرار دارد. نیکو داشت بهار احترام به جوانی، زیبایی، سرسبزی و بویایی است. بهار فصل آغاز رویدادن و شگفتن است.
ارکان اساسی جمله عبارت از نهاد و گزاره و یا مسند الیه و مسند می باشد.



◆ بشنو و بگو

- بهار چگونه فصل سال است؟
- چرا بهار را عروس سال می گویند؟
- چه شباهت هایی بین جوانان و بهاران وجود دارد؟

به دوستان بگو

- بهار جشن جوانی طبیعت است.
 - کم توجهی به بهار بی مهری، با زیبایی است.
 - آمدن بهار را اکثر مردمان جهان با برگزاری جشن‌ها تجلیل می‌نمایند.
 - ◆ **بخوان و بنویس**
 - نوزد که مژده بهار است در سرزمین ما چه ساقه بی دارد؟
 - رسول اکرم(ص) درباره نوز چه گفته‌اند؟
 - پذیرایی از بهار در شعر دری چگونه است؟
- جاهای خالی را پر کنید:**
- بهار جشن تولد... است.
 - بهار هنگامه رستن و... است.

تحلیل و مباحثه

چه فکر می‌کنید که خداوند چرا در میان چهار فصل یکی آن را بهار آفرید، این موضوع را در چهار گروه در صنف مورد بحث و تحلیل قرار دهید و نتیجه تحلیل خود را به وسیله نماینده گروه ارائه کرده و از آن دفاع نمایید.



شاگردان به دو گروه تقسیم شوند. یک گروه درباره بهار و گروه دیگر درباره خزان، مقاله‌های آماده نموده، در صنف بخوانند.

حکایت



شاگردان عزیز، در صفحاتی که از نظرتان گذشت، شما درباره «بهار، مصرع رنگین روزگار» و «نحو و ارکان جمله» معلومات حاصل نمودید. آیا شما می‌دانید که انگیزه بسیاری از دانشمندان در کشف حقایق هستی، شنیدن حکایاتی بوده که باعث دگرگونی روحیه و سرنوشت آنان و جهان شده است؟ آیا گاهی تجربه نموده‌اید که با خواندن یا شنیدن یک حکایت پر جاذبه چه تغییرات در افکار و اندیشه‌های تان رخ می‌دهد؟ در این درس به نوع «حکایت و کاربرد آن در زبان دری» می‌پردازیم و نمونه‌هایی چند از حکایات دری را مطالعه می‌نماییم؛ همچنان درین درس با نهاد و گزاره آشنا خواهیم شد.

حکایت چیست؟

حکایت به معنای داستان، قصه و سرگذشت آمده است. در ادبیات دری حکایت نوعی قصهٔ منثور یا منظوم است که راوی و حکایتگر، آن را به شیوهٔ توصیفی و ساده ارائه می‌کند. این حکایت می‌تواند جنبهٔ واقعی داشته یا اینکه غیر واقعی و تخیلی باشد.

حکایت‌ها دو جنبه دارند: یا جنبهٔ پند، حکمت، اخلاق و عرفان و یا مبین حوادث تاریخی‌اند. موضوع حکایت هم ممکن است دربارهٔ شخصیت‌های تاریخی، رهبران دینی و یا عرفانی باشد. حکایت‌های مطایبه‌آمیز اغلب حکایت‌های خنده‌آور و در عین زمان آموزنده می‌باشند.

در ادبیات دری کتب زیادی اعم از نثر و نظم حکایتی وجود دارد؛ به حیت مثال: گلستان سعدی، بهارستان جامی، جوامع الحکایات عوفی، لطایف الطوائف عبیدزاکانی و ... از آن‌ها شمرند. درین جا با نمونه‌هایی از حکایات حکمت‌آمیز و پندآموز آشنا می‌شویم:

از بهارستان جامی:

حکایت

موری را دیدند که به زورمندی کمر بسته و ملخی ده برابر خود را برداشته؛ به تعجب گفتند: این مور را ببینید که به این ناتوانی باری را به این گرانی چون می‌کشد. مور چون این بشنید، بخندید و گفت: مردان بار را به نیروی همت و بازوی حمیت کشند نه به قوت تن و ضخامت بدن.

حکایت

شتری و درازگوشی همراه می‌رفتند؛ به کنار چوبی بزرگ رسیدند؛ اول اشتر درآمد؛ چون به میان جوی رسید، آب تا شکم‌وی برآمد. درازگوش را آواز داد، در آبی که آب تا شکم پیش نیست. درازگوش گفت: راست می‌گویی؛ اما از شکم تا شکم تفاوت است؛ آبی که به شکم تو نزدیک گشت، از پشت من خواهد گذشت.

قطعه
ای برادر، از تو بهتر هیچ کس نشناسد
زانچه هستی یک سر مو خویش را افزون منه
گر فزون از قدر تو بستایدت نابخردی
قدر خود بشناس و پای از حد خود بیرون منه

از قابوسنامه

حکایت

«گویند روزی افلاطون نشسته بود با جمله از خواص آن شهر، مردی به سلام وی درآمد و بنشست و از هر نوعی سخن می گفت؛ در میانه سخن گفت: ای حکیم، امروز فلان مرد را دیدم که حدیث تو می کرد و ترا دعا و ثنا می گفت، که افلاطون حکیم سخت بزرگوار است و هرگز چو او کس نباشد و نبوده است. خواستم که شکر او به تو رسانم. افلاطون حکیم چون این سخن بشنید، سر فرو برد و بگریست و سخت دلتنگ شد. افلاطون حکیم گفت: مرا ای خواجه از تو رنجی نرسید ولیکن مصیبتی ازین بزرگتر چه باشد که جاهلی مرا بستاید و کارمن او را پسندیده آید؟ ندانم که چه کار جاهلانه کرده‌ام که به طبع او نزدیک بوده است و او را خوش آمده است و مرا بستوده تا توبه کنم از آن کار. مرا این غم از آن است که هنوز جاهلم: که ستوده جاهلان هم از جاهلان باشند.



بهارستان: کتابی است به نثر که مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی در قرن نهم

هجری به تقلید از گلستان سعدی شیرازی تألیف کرده است.
قابوسنامه: تألیف امیر عنصر المعالی قابوس وشمگیر زبیری است که در سال ۴۷۵ هـ ش. به فرزندش گیلاشاه به گونه نصیحت به نثر تألیف نموده است.



در این جا به سه اصطلاح دستوری مسند الیه، مسند و رابطه می پردازیم و با آنها آشنا می شویم:

نهاد: آن قسمت جمله را گویند که درباره چیزی گفته شود.

گزاره: آن قسمت جمله را گویند که درباره نهاد گفته شده باشد؛ مثلاً:

کریم دیروز با برادرش دوان به خانه رفت.

نهاد گزاره

کریمه محصل صنف اول پوهنهی ادبیات است.

نهاد گزاره

گزاره	نهاد
دیروز با برادرش دوان به خانه رفت	کریم
کریمه محصل صنف اول پوهنهی ادبیات است.	کریمه محصل صنف اول پوهنهی ادبیات



حکایت به معنای داستان، قصه و سرگذشت می باشد. این حکایت می تواند جنبه واقعی یا غیر واقعی و خیالی داشته باشد.

حکایتها با موضوعات پند، اخلاق و عرفان را بیان می کنند؛ و با اینکه بیان کننده موضوعات تاریخی اند.

زبان حکایت هم گاهی جنبه مطایبه و شوخی دارد و گاهی هم ساده است. در ادبیات دری کتابهای فراوانی تألیف شده که دارای حکایت ها می باشند؛ از شمار آنها گلستان سعدی، بهارستان جامی، جوامع الحکایات عوفی، لطایف الطوائف عبید زاکانی و علی ابن حسین فخرالدین صفی معروفند.



◆ بشنو و بگو

- شاگردان در متن درس به حکایتی که توسط معلم خوانده می شود، گوش فرا دهند.
- سه تن از شاگردان بعد از معلم، سه حکایت متن را به ترتیب بخوانند و لغات آنها را توضیح دهند.

شاگردان در موارد آتی با هم مباحثه کنند:

- حکایت چیست؟ و کدام اشخاص بیشتر به نگارش حکایات منثور و منظوم فارسی پرداخته اند؟
- هدف و نتیجه حکایت افلاطون در متن چیست؟ توضیح دهید.
- هدف از حکایتهای مور و اشتر و دراز گوش چیست؟ با هم بحث کنید.

بخوان و بنویس

- پنج تن از شاگردان به نوبت به پیش روی صنف رفته، مفهوم حکایت در زبان دری و هدف از سه حکایت متن را بالای تخته بنویسند.
- یک تن از شاگردان یک حکایت بخواند و از یک تن دیگر بخواهد که مفهوم آن را روی تخته بنویسد.

درست و نادرست

در برابر جواب های صحیح علامه (ص) بگذارید:

(۱) حکایت ها:

الف) دو جنبه دارد؛ مانند: اخلاق عرفان و موضوعات تاریخی

ب) سه جنبه دارد، مانند: پند، واقعی، خیالی

۲) عمده‌ترین کتابهای حکایتی اینهاست:

الف) گلستان سعدی، بهارستان جامی

ب) چهار مقاله عروضی سمرقندی، خمسه نظامی گنجوی

کارخانه گی



شاگردان در کتابچه های خود بنویسند:

۱. یک حکایت تاریخی و یک حکایت شوخی آمیز از خود بنویسید و آنها را در صنف قرائت کنید.

۲. لغات آتی را معنی نموده، در جمله های مناسب استعمال کنید:

حمیت، نابخرده، حدیث، ستودن، عقوبت، وافر، خلعت فاخر





درس پنجم

جوانمردی نصف انسانیت است



شاگردان ارجمند، شاید با هم همصدا باشیم که نیمی از انسانیت جوانمردی است. حاکمیت بر نفس و تبارز اخلاق نیک آرزویی است که در نهاد همهٔ انسانها جوش می‌زند و موجود میباشد. جوانمردی یک صفت عالی انسانی است؛ تنها به مردان محدود نمی‌شود؛ به همین خاطر است که حافظهٔ تاریخ از حضور زنان فداکار و با وقار ستاره باران است. در این درس شناخت عبارت را نیز بی می‌گیریم.

عباری یا جوانمردی یک نهضت اجتماعی و اخلاقی بوده که پیوسته مورد توجه است. انگیزهٔ عباری در وجود هر انسان خیراندیش و فداکار موجود است؛ اما رعایت معیار و موازین آن به خود گذری و ریاضت بسیار ضرورت دارد. اهمیت این گروه در آن است که اخلاق گزیدهٔ ایشان در بسیاری از موارد با صفات بزرگان مکتب دین، تقوی و آزاده‌گی همسوئی کامل دارد. توجه به باطن و پاکی نفس، دوری از هوا و هوس و اجتناب از ریا و دروغ که از بهترین صفات عباران است، در تمام حلقه‌های فکری جوامع انسانی مورد تأیید

است. جوانمردان اهل تظاهر و خودنمایی را حقیر می‌شمارند و این امر در فرهنگ اسلامی ما جایزه بسیار دارد. لفظ فتی در هشت جای قرآن کریم به معنای جوانمرد، با شهامت و شجاع آمده است. اساساً اسلام و تمام ادیانی که برای راهنمایی بشر نازل شده اند آیین درستی، رستگاری و جوانمردی اند. اسلام به روشنی حکم می‌کند که:

رۀ نیکمردان آزاده گیر چو ایستاده ای دست افتاده گیر

عیاران در اکثر موارد دندان بر جگر گرفته ملامت و سرزنش را می‌پذیرند؛ اما آبرو و عزت طرف را نگاه می‌دارند.

داشتن همین اخلاق ملامتی موجب شده است که بسیاری از گفتنی‌ها و عملکردهای پسندیدهٔ عیاران ناگفته و نادیده بماند. برخی از جوانمردان گهگاه مثل ابومسلم خراسانی و یعقوب لیث صفار در رأس جنبش‌ها و دولت‌هایی هم قرار داشته‌اند که عدم یادآوری آنان در این درس دور از صواب است. مگر این عیاران نبودند که در عهد ابومسلم خراسانی در جنگ مرغاب، غور، هرات و نالقان بر نیروهای مغل یورش برده با از بین بردن آنها حاصل غارت شان راغنیمت گرفته، به فقرا و مساکین و گرسنه‌گان به طور عادلانه تقسیم نمودند.

به هر حال عیار به کسی گفته می‌شود که رازداری، صداقت، دستگیری، پاک دامن، فداکاری، وفا، امانت، شکیبایی، نمک شناسی، سخاوت، مروت، دینداری، حیا و عقل را به حیث مقررات و موازین مکتب جوانمردی به بهترین وجه آن رعایت نماید.

عیاران که خود از میان مردم برخاسته‌اند، توجه دارند که اعضای فرقهٔ خود را از اهالی نادار جامعه، از جمع جوانان آگاه و پرشور و نیرومند و نیکنام انتخاب نمایند. بزرگان مکتب جوانمردی دارای عناوین استاد، سرهنگ و پدر عهد بودند. دلبسته‌گان این اصول تحت شرایط خاص پذیرفته می‌شدند. یعنی پس از آنکه تحلیف مربوط بالای نامزدان عیاری اجرا می‌شد، با بستن کمر و چشاندن نمک آب و گذاشتن مراتب سخا و صفا، وفا و پوشیدن پای جامهٔ عیاری، برنامهٔ عضویت آن‌ها در صفوف فتوت آغاز می‌گردید.

عیاران که در اروپا، ترکیه، کشورهای عربی، ایران و افغانستان به ترتیب به نامهای شوالیه، اخی، جوانمرد و عیار خوانده می‌شدند، چندین سال قبل در افغانستان نام کاکه به آنها افزوده شده بود. این جماعت به یکدیگر شیر بچه خطاب می‌نمودند.



ز زهد و نیکنامی عار دارم من آن عطار دردی خوار مستم

❖ ملامتی‌ها مجموعه فکری اند که بیشتر به اوصاف ضد روشهای اجتماعی شناخته شده اند؛ اما در نزد عرفا و انسان‌های نخبه، مقالی است که هر کس را در آن راه نیست.



عبارت، مجموعه‌بی دو یا چند کلمه مستقل و نامستقل است که با یکدیگر رابطه نحوی داشته باشند. عبارت جزوی از جمله است که به دو گروه تقسیم می‌شود.

به چند مثال توجه نمایید:

شهر کابل، گل سرخ، احمد درپور، سه پرنده،

این هم مثالی از متن درس:

... گرفتن راه آزاده و دست افتاده عمق اندیشه عیاری است.

در جمله فوق حد اقل سه عبارت وجود دارد: راه آزاده، دست افتاده و عمق اندیشه.



♦ بشنو و بگو

- اگر با آیین جوانمردی موافق هستید، استدلال خود را بگویید.
- در کدام موارد، جوانمردی با عرفان و شریعت اسلامی ما وجه یکسان دارد؟
- این چند مصراع با محتوای درس شما چه رابطه دارد؟
جام‌ها را لباب زهر کنید؛ کشتی‌ها را در لنگر اندازید؛
زندگی را شکوهی نیست، جوانمردان رفتند.

به دوستانت بگو

- خواست اساسی عیاران دستگیری در مانده گان، بیچاره گان و مظلومان است.
- رازداری، صداقت و پاک دامنی سه مشخصه عمده جوانمردان میباشد.
- مروت، دین داری، نمک شناسی از اصول اساسی عیاران است.

♦ بخوان و بنویس

- جوانمردان اعضای گروه خود را از جمع چگونه افرادی انتخاب می کنند؟
 - بزرگان مکتب عیاری دارای کدام عناوین و القاب بودند؟
 - عیاران در اروپا، ترکیه، کشورهای عربی، ایران و افغانستان به کدام نام های یاد می شنند؟
 - شناخت خود را از عبارت در سه مثال مشخص نمایید.
- درست / نادرست**

- عیاران از هر کاری، دشواری را به خود نمی پذیرفتند. ()
 - جوانمردان به یکدیگر شیر بچه خطاب می نمودند. ()
- جاهای خالی را پر کنید:**

- جوانمردان انتخاب شب روی و نجات را خود می دانستند.
- عیاران ورزش پهلوانی و را همیشه رعایت می نمودند.

تحلیل و بررسی

پس از بررسی و تحلیل درس بگویند که اگر جامعه بشری از داشتن ارزشی به نام جوانمردی محروم می بود چه مشکلاتی پیش می آمد؟

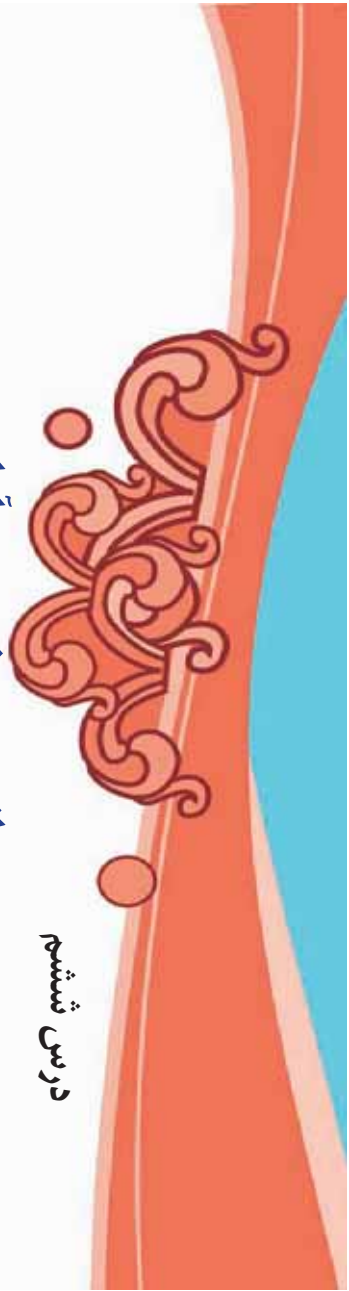


کارخانه گی

به ترتیب شماره‌های تاق و جفت حاضری، صنف به دو گروه تقسیم شود. شماره‌های جفت در مورد آدم‌های جوانمرد و شماره‌های تاق در مورد انسان‌های ناپسند در حدود هفت سطر بنویسند و در صنف بخوانند.

❖ نکته

هر آن سری که داری با دوست در میان مننه؛ چه دانی که وقتی دشمن گردد و هر گزندی که توانی به دشمن مرسان که باشد وقتی دوست شود.



درس ششم

بانوی سخنور و آزاده



بدی به کس مرسان، مخفیا و شاکر باش
بسه قدر هر عملی عاقبت جزایی هست
(مخفی)

دانش آموزان عزیز؛ در درس قبلی، شما در مورد «بهاران تاکاگه‌ها» معلومات حاصل نموده‌اید با معنای «بهار» آشنا شده‌اید، عیاران و کاکه‌های معروف کشور و نحوه فعالیت‌شان را آموختید.

درین درس می‌خواهیم تا شما را با یک تن از شاعر زنان مشهور کشور که در تاریخ و ادبیات معاصر زبان فارسی دری به نام «مخفی بدخشی» شهرت دارد، آشنا کنیم. آیا شما با نام این شاعر معروف آشنا بوده‌اید یا خیر و یا نمونه‌هایی از آثار او را مطالعه کرده‌اید؟ علاوه بر آن درین درس در زمینه قواعد دستوری زبان پیرامون شناسایی «فقره» نکاتی را فراخواهید گرفت.

مخفی بدخشی از چهره‌های مشهور در ادبیات فارسی دری شمرده می‌شود. او در یک خانواده مرفه حال بدخشان در سال ۱۲۵۵ خورشیدی زاده شد. پدرش محمودشاه «عاجز» از امرای سده اخیر بدخشان بود که به امر امیر شیرعلی خان همراه با خانواده‌اش

در شهر تاشقرغان به حال تبعید زنده گی می‌کرد. نام اصلی مخفی «شاه بیگم» و لقب خانواده گیش سید، سید نسب و پاچاجان و تخلص شعری و ادبی او «مخفی» بوده است که از همه بیشتر به همین تخلص شعری خود در حلقه‌های فرهنگی کشور و منطقه به شهرت رسیده است.

مخفی یک و نیم ساله بود که پدرش در شهر تاشقرغان وفات کرد و در چهارساله گی همراه خانواده برادرش محمدشاه «نمگین» به بدخشان برگشت؛ ولی عبدالرحمان خان وجود خانواده مخفی را در بدخشان مناسب ندیده، آنان را به قندهار تبعید کرد؛ لهذا مخفی مدتی در ولایات کندز و کابل و بیست سال متواتر در قندهار سیری کرد و در عهد امیر حبیب‌الله خان فرزند عبدالرحمان خان خانواده او به کابل خواسته شد و همراه برادرش میرسهراب «سودا» مدت شانزده سال دیگر به طور اجباری در کابل سیری کردند.

مخفی تحصیلات ابتدایی را در نزد برادرش نمگین در قندهار به پیش برده و علوم دینی، ادبیات عربی و دری را نیز از محضر استادان خصوصی فرا گرفت و هنگامیکه در قندهار پانزده ساله بوده، به شاعری پرداخته است. او به زبان‌های دری و پشتو شعر می‌سروده است؛ چنانچه دیده می‌شود که اکثر اعضای خانواده وی اعم از پدر، برادران و کاکاهایش عالم، ادیب و شاعر بودند.

مخفی در سن کودکی به پسر کاکایش «سیدمشرب» نامزد بود؛ اما متأسفانه قبل از آنکه با او ازدواج کند، سید مشرب وفات کرد و مخفی را در سوگ و اندوه عمیقی نشانند؛ چنانکه مخفی بعد از این واقعه المناک هیچ همسری انتخاب نکرده و زنده گی را با شعر و مطالعه و عبادت شبا روزی به پایان برده است.

اشعار باقی مانده مخفی از محتوا و موضوعات گوناگونی برخوردار است؛ چنانکه اشعار دوره جوانی او از حال و هوای عاشقانه دنیایی حکایت می‌کند؛ در حالیکه سروده‌های مرحله کهن سالی وی حد اکثر جنبه عارفانه و صوفیانه دارد. مخفی در هنگام زنده گانی خود با شعرا و ادبای معروف کشور چون استاد خلیل الله خلیلی، شاه عبدالله بدخشی، غلام حبیب نوایی و از میان زنان کشور با محبوبة هروی وعده بی دیگری رابطه خطی و ادبی داشته است. او بر علاوه شعرگویی در علم تاریخ و هنر نویسنده گی نیز مهارت داشته و خوشبختانه برخی از نامه‌های وی خطاب به دوستانش در دست است؛ همینطور او از چهره‌های فعال سیاسی و نهضت نسوان کشور شناخته می‌شود. مخفی دارای دیوان شعری بوده که رقم ابیات آن تا پنجاهار بیت می‌رسد. اشعار او در

مطبوعات کشور اعم از کابل و بدخشان مکرر به چاپ رسیده است. مخفی در شعر، پیر و سبک هندی بوده، به شاعران متعدد چون سعدی، حافظ، بیدل، صایب، زین النساء مخفی هندی، محبوبه هروی، برادرش «نمگین» و شمار دیگری نظر داشته و اشعار آنان را نیز پیروی کرده است. او در قالب‌های متنوع شعر چون غزل، قصیده، مخمس، قطعه، دوبیتی، رباعی و تک بیت شعر سروده و در دیوان او اشعاری در موارد ماده تاریخ و مرثیه زیاد است و از این جهت مخفی را از شاعران مرثیه سرا در شعر معاصر دری می‌توان به حساب آورد. مخفی در سال ۱۳۴۶ شمسی به عمر ۸۷ سالگی وفات یافته و در روستای اقره قوزی ارگو» مدفون شده است.

اینک به یک نمونه از غزل وی نیز آشنا می‌شوید:

یاد باد آنکه گزارم به سر کوی تو بود دیدهام جلوه گهی آیینۀ روی تو بود
گگردش قبله نمای دل دیوانۀ من به سجود خم محراب دو ابروی تو بود
قمری دلشده در باغ که کوکو می گفت عاشق سرو روان قسد دلجوی تو بود
تایش ماه شب افروز و ضیای خورشید ذره پرتوی از عارض نیکوی تو بود
شیخ و ترسا به در کعبه و بتخانه شدند دست «مخفی» به خم حلقه گیسوی تو بود



قره قوزی: روستای محل زیست مخفی بدخشی در ولسوالی ارگوی بدخشان است؛

چون این محل ترک‌نشین بوده؛ قره قوزی (به ترکی بره سیاه) نامیده شده است.

با آنکه شور و حال عشق دنیایی در شعر مخفی زیاد است؛ اما بیشتر اشعار وی از جمله این شعر او جنبه عارفانه دارد:

شیخ، پیر و مرشد و رهبر طریقه تصوفی را می‌گویند.
ترسا، ترسکار، ترسنده، راهب مسیحی، عیسوی مذهب، نصرانی
بعد از مرگ مخفی یک مکتب دخترانه در فیض آباد بدخشان و یک مکتب دیگر در
خیرخانه کابل به نام «لیسه مخفی بدخشی» نامگذاری شده است.



قواعد دستوری

فقره:

به جمله‌های زیر توجه کنید:

۱. کجا هستی؟ اینجا
۲. چه می‌کنی؟ هیچ
۳. شما وقت تر آمدید؛ اما او ناوقت آمد.
۴. او بسیار کوشید؛ لیکن موفق نشد.

با این که هر یک از جمله‌های بالا دارای ارکان اساسی «نهاد و گزاره» است؛ اما از نگاه معنی غالباً با واحدهای کلی دیگر در سخن مرتبط می‌باشند که این بخش سخن را «فقره» می‌گویند.

در زبان فارسی دری به طور عمده دو نوع فقره وجود دارد که به آنها فقره‌های کوچک و فقره‌های بزرگ گفته می‌شود. در نمونه‌های بالا، جمله‌های ۱ و ۲ را فقره کوچک و جمله‌های ۳ و ۴ را فقره بزرگ می‌گوییم.



خلاصه درس

مخفی بدخشی از شاعر زنان و از چهره‌های مبارز در نهضت نسوان کشور شناخته می‌شود. او به خانواده‌ی میران مستقل بدخشان تعلق دارد. خانواده‌ی مخفی ۳۷ سال از بدخشان دور بودند. مخفی تعلیمات خود را نزد برادرش «غمگین» و معلمان خصوصی فراگرفت و علوم دینی و به خصوص ادبیات عربی و فارسی دری را نیز آموخت. وی به سبک هندی شعر می‌سرود و از شاعرانی چون سعدی، حافظ، بیدل، مخفی هندی و... پیروی می‌نمود. در شعر مخفی مسائل اخلاقی و اجتماعی انعکاس یافته؛ ولی بخش زیاد اشعار او را محتوای عرفانی در بر می‌گیرد.

فقره قسمتی از جمله است که خودش نیز جمله می‌باشد. در زبان فارسی دری عموماً دو نوع فقره وجود دارد که به نام فقره‌های کوچک و فقره‌های بزرگ یاد می‌شوند.



◆ بشنو و بگو

- شاگردان به طور دسته جمعی به متن درس مخفی بدخشی گوش فرادهند.
- شاگردان دو گروه شوند و جمله‌های اساسی از متن درس را استخراج نمایند و به نوبت ارائه کنند.

شاگردان، متن درس را بخش بخش به همصنفان خود بشنوانند.

◆ بخوان و بنویس

- شاگردان خلاصه درس مخفی بدخشی را به زبان خود در کتابچه‌های شان بنویسند.
- دانش آموزان جمله های زیر را در کتابچه‌های شان بنویسند و خانه‌های خالی آن را پر کنند.

نام اصلی مخفی بدخشی () و لقب خانواده‌گی او ()
شعری و ادبی وی () بوده است.

- شاگردان جواب سؤال‌های زیر را در کتابچه‌های خویش بنویسند.

● مخفی در شعر از سبک ()

() پیروی می کرده و به شاعرانی چون ()
نظر داشته و اشعار آنان را تحمیس و استقبال کرده است.

- مخفی در کجا متولد شده، چرا خانواده وی از زادگاهش به ولایات دیگر کشور تبعید شده‌اند؟

● اشعار مخفی از نگاه موضوع عمده تا به چند بخش تقسیم می شود؟

- فقره را تعریف کنید از متن درس مخفی یک نمونه آن را انتخاب نموده، بنویسید.

- دو نمونه شعر مخفی بدخشی را از روی متن در کتابچه‌های خود بنویسید و یکی از آنها را حفظ کنید.

شاگردان متن درس مخفی بدخشی را با دقت خوانده مانند نکات زیر جمله‌های اساسی بسازند و آن را حفظ کنند.

- مخفی بدخشی با سرایش شعر و آثار خود نقش ارزشمندی را در تاریخ ادبیات معاصر

دری به جا گذاشته است.

- ۳۷ سال زنده گانی مخفی با خانواده اش در تبعید از زادگاه او؛ در و لایات سمنگان، کندهار و کابل سپری شده است.
- مخفی در نوجوانی با سید مشرب پسر کاکای خود نامزد بود. بعد از مرگ وی هیچ همسری انتخاب نکرد و با تجرد زیست.

گفتگو و مباحثه

- شاگردان در مورد زنده گینامه و خصوصیات شعر مخفی بدخشی گفتگو و مباحثه نمایند.
- شاگردان عوامل رشد و شهرت فرهنگی مخفی را در چه مسأله‌یی ارزیابی می‌کنند؟ در مورد آن مباحثه کنند.
- چرا مخفی تا پایان زنده گانی خویش ازدواج نکرد؟ علت آن را در چه می‌دانید؟ تبصره نمایید.
- فقرة که حک و نثرگ ما همه چه فرق، دارند؟ ما همه صحت نماسد.



♦ شاگردان در کتابچه‌های خویش مطالب زیر را بنویسند و خالیگاه‌های آن را با استفاده از متن درس خانه پری کنند.

- چون دریک خانواده فرهنگی زاده شده بومه در () ساله گی به شعر گوئی پرداخت. دیوان شعر مخفی () دارد. مفاهیم عشق و وصف طبیعت و زیبایی های آن در اشعار مرحله () مخفی به طرز جالبی ارائه شده و اما اشعار در دوره کهنسالی مذکور رنگ () دارد.
- مخفی به سبک () شعر می‌سرود و از شاعران مشهور چون () پیروی می‌کرد.



درس هفتم

فیلسوف چراغ به دست



دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
کز دیو و دد ملولم و انسانم آروست

(مولوی بلخی)

شاگردان عزیز، در درس قبلی در مورد «مخفی، بدخشی و نمونه کلام او» همچنان تعریف «فقره» در دستور، معلومات کسب کردید. درین جا به زنده گینامه و سخنان دیوجانس از فیلسوفان معروف یونان باستان که در ادبیات دری گفتار و شهرت دارد، آگاهی می یابید. شما می دانید که مردان بزرگ نه تنها در گفتار و اقوال خود؛ بلکه در سیرت و رفتارشان نمونه دیگران اند. شما هم می توانید با تلاشی و تقوا در آینده مصدر خدمات مفید و ارزنده شوید و مورد تقلید دیگران قرار گیرید.

علاوه بر آن معلوماتی را پیرامون «فقره تابع» درین گفتار حاصل خواهید کرد.

یکی از فیلسوفانی که در آثار نویسنده گان و شعرای فارسی دری از آن بسیار نام برده شده است، دیوجانس (دیوژن) یونانی است.

او در قرن پنجم پیش از میلاد در سینوپ به دنیا آمد. پدرش وظیفه صرافى داشت. دیوجانس در نوجوانی شیفته تحصیل و آموزش علم بود؛ از این رو از زادگاه خود به شهر آتن آمد و در آن جا به تحصیل پرداخت.

دیوژن در شرایطی زنده گانی می کرد که بی عدالتی، خودخواهی، زر اندوزی و دهها معایب اجتماعی دیگر باب روز بود و او که با این گونه شرایط مخالف بود، زنده گانی هم رنگ مردم اختیار کرد؛ چنانکه لباس عادی می پوشید و به حداقل غذا قناعت می کرد و در منزل محقر بسر می برد. او فضیلت انسان را در زیست و زنده گانی ساده و هم سطح مردم می دانست و همواره مخالف تن پروری و تجمل بود. دیوژن در پیری به جزیره ایجینا به غرب آتن رفت و توسط دزدان دریایی اسیر شد و در جزیره کرت به عنوان برده فروخته شد. زمانی که از او پرسیدند چه وظیفه داشته و چه کاری می تواند انجام دهد، جواب می دهد که می توانم حکمرانی کنم.

مشریان از سخن او متعجب می شوند؛ اما شخصی در پیشانی او نشانه بزرگی و فضیلت می بیند و وی را می خرد و آزادش می کند و به آموزش فرزندان و امور منزل خود می گمارد. دیوژن این وظیفه را با صداقت انجام می دهد، نوشته اند اسکندر که درباره شهرت دیوجانس حرفهای بسیار شنیده و فریفته شخصیت او شده بود روزی بعد از جستجو وی را در محل بود و باشش در زیر نور آفتاب می یابد و خود را به او معرفی نموده می گوید که من اسکندر کبیر هستم. فیلسوف جواب می دهد که: من دیوجانس کلبی هستم. اسکندر می پرسد که چه کاری می توانم برای انجام دهم. فیلسوف به او پاسخ می دهد که جلو آفتاب را بگیر و سایه ات را کم کن. اسکندر از این جواب دیوجانس متعجب شده، رو به اطرافیان می کند و منعطف طبع و اعتماد به نفس دیوژن را می ستاید؛ و می گوید: اگر من اسکندر نبودم، آرزو می کردم که دیوجانس باشم.

چنانکه اشاره شد دیوژن با اعمال و اخلاق ثروتمندان و طبقه مرفه جامعه خود سخت مخالف بود و رفتار آنان را بیوسسته مورد انتقاد قرار می داد؛ چنانکه او در روز روشن چراغ به دست گرفته، در کوچه ها و شهر می گشت و انسان جستجو می کرد؛ یعنی انسانی که معرف فضایل عالی بشری بوده باشد. در ادبیات فارسی دری شعر معروف مولانای بلخی به سرگذشت دیوجانس اشاره بی دارد که گفته است:

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کسز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست



قواعد دستوری

چنانکه گفته بودیم، فقره‌ها دو گونه‌اند؛ فقره‌های کوچک و فقره‌های بزرگ؛ اما فقره‌های بزرگ از نگاه ساختمان در زبان دری دو حالت دارند؛ فقره آزاد یا مستقل و فقره بسته و نامستقل. فقره آزاد و مستقل آن است که ظاهراً از نگاه شکل کامل است و مفهوم کامل را انتقال می‌دهد؛ مثلاً: «اوبیامد؛ زیرا مرخص بود» که درین جا (او بیامد) فقره آزاد است.

اما فقره بسته آنست که نتوان آن را به صورت مستقل به کار برد. درین فقره‌ها غالباً نشانه‌های عطف و ربط وجود دارند؛ مثلاً، «احمد آمد و محمود رفت» که به فقره دومی این جمله (محمود رفت) فقره نامستقل، وابسته و پیرو گفته می‌شود.



خلاصه درس

یکی از فیلسوفان و حکمای یونان باستان که از او در ادبیات فارسی دری بیشتر یاد شده است. دیوجانس (دیوژن) است. دیوجانس در زنده گانی روش ساده‌یی داشت، از کبر و جاه‌طلبی پرهیز می‌کرد؛ لباس خشن می‌پوشید و اغلب در منازل محقرانه و بدون سرپناه زنده گانی خود را می‌گذرانید و از مناعت طبع و اعتماد به نفس برخوردار بود. این فیلسوف فضیلت انسان را در زنده گی ساده و عادی می‌دانست. گویند روزی اسکندر به دیدار او رفت و او اعتنای چندانی به وی نکرد. دیوجانس در روزهای روشن چراغ به دست گرفته و در شهر می‌گشت و انسان واقعی و آرمانی جستجو می‌کرد.



فعالیت‌ها

◆ بشنو و بگو

شاگردان به خواندن متن توسط معلم گوش دهند.

● سه تن از شاگردان به نوبت درس را در صنف، با صدای بلند بخوانند و دیگران گوش دهند.

● یک نفر درباره شرح حال و زنده گانی دیوجانس در صنف معلومات ارائه نماید.

◆ بخوان و بنویس

چند تن از شاگردان به نوبت پیش تخته رفته، هر یک معلوماتی را که درباره اعمال و صفات دیوجانس دارند بنویسند.

این جمله ها را بخوانید و بنویسید:

● دیوجانس به جامعه همروزگار خویش به دیده اعتراض می نگریست و به همین جهت در روز روشن چراغ به دست گرفته و در جستجوی انسان آرمانی بوده است.

● فقره بسته و نا مستقل را فقره تابع می گویند. در این فقره ها نشانه های عطف و روابط وجود دارد؛ مثلاً: در جمله «احمد آمد و محمود رفت» فقره دومی «محمود رفت» فقره تابع و پیرو است.

شاگردان در موارد زیر با همدیگر بحث نمایند:

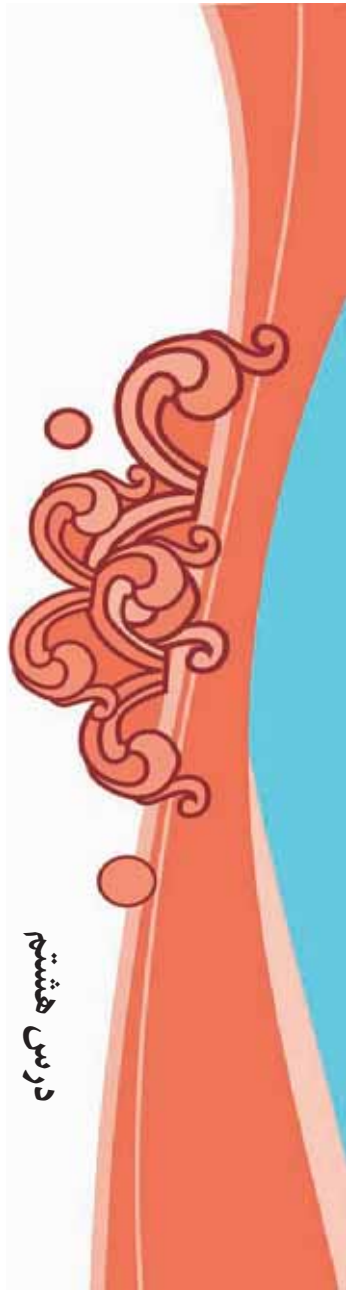
- چرا دیوجانس به اسکندر اعتنائی نکرد؟
- این شعر مولانا:

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
به داستان زنده گانی دیوجانس چه مشابهت می تواند داشته باشد؟ در این مورد بحث کنید.



شاگردان در کتابچه های خود وظایف آتی را بنویسند:

- سه جمله اساسی از طرز فکر و روش زنده گانی دیوجانس از متن درس استخراج نموده، آنرا بنویسند و حفظ کنند.
- لغات زیر را معنا نموده و در جمله های مناسب استعمال کنید:
- فیلسوف ، اقوال ، سیرت، نخبه، دیو ، دد، ملول



استاد خلیل الله خلیلی

آن نیمهٔ نان که بی‌نوازی باید
و آن جامه که کودک گدایی باید
چون لذت فتحی است که اقلیمی را
نیشکر شکنی، جهان گشایی باید



شاگردان ارجمند! با نام استاد خلیلی آشنا هستید؟ خلیلی که یکی از شاعران معاصر دری است، به خاطر هنر شاعری و دانش بسیار، شهرت فراوان دارد. امروز با او، هم به حیط نمایندۀ مکتب خراسانی و هم به عنوان اولین شاعر نوآور معاصر دری آشنا شده، آگاه می‌شویم که این سخن سرای بزرگ تا چه پیمانۀ پشتوانۀ روحی عاشقان آزادی بود. در این درس سعی می‌کنیم که شناخت خود را از جمله‌های پیرو، کامل نماییم.

خلیل الله خلیلی فرزند میرزا محمدحسین خان مستوفی‌الممالک در سال ۱۳۸۵ هجری شمسی در باغ شهر آرای کابل به دنیا آمد. هفت ساله بود که مادر و یازده ساله بود که پدرش را از دست داد. آغاز جوانی را با مشکلات زنده گی و محکومیت‌های سیاسی سپری کرد. بر اساس همین ناگزیری‌ها بود که سه سال آواره گی و پریشانی

را در کوهستان، کابل و شمال افغانستان تحمل کرد. همین که خشم روزگار بر او کاهش یافت، به حیث مستوفی مزار شریف، معاون پوهنتون کابل، منشی شورای عالی وزیران، رئیس مستقل مطبوعات و مشاور ارشد اعلیحضرت محمدظاهر شاه انجام وظیفه نمود.

خلیلی با دست یافتن به گنجینهٔ بزرگ معنوی (کتابخانهٔ سلطنتی) امکان یافت تا به نوشتن کتاب‌های مهمی دست بزند.

استاد خلیلی در اواخر دورهٔ محمدظاهرشاه نخست در عربستان سعودی، سپس در عراق به حیث سفیر ایفای وظیفه نمود و پس از کودتای ۱۳۵۷هـ.ش. مدتی را در امریکا و اروپا سیری کرد؛ اما جاذبهٔ وطن و هموطن او را در صف مهاجران و آواره گان کشانَد.

استاد خلیلی در سال ۱۳۶۶هـ.ش. در پاکستان چشم از جهان فروبست و در گورستان هزار خانی پشاور جایی که رحمان بابا نیز در آن جا مدفون است؛ به خاک سپرده شد؛ زیرا گفته بود:

چون به غربت خواهد از من پیک جانان نقد جان

جا دهیادم در کنکار تربت آواره گان

گور من در پهلوی آواره گان بهتر که من

بی کسم، آواره‌ام، بی‌میهنم، بی‌خانمان

سخن ستجان، خلیلی را از قصیده سرایان بزرگ معاصر پارسی دری شمرده‌اند. او اولین نیمایی سرای است که روش‌های قدیمی شعر را تا حدی بر هم زد.

شخصیت ادبی استاد خلیلی نزد دانشمندان عرب و عجم هم روزگارش مورد تأیید و توصیف بوده است.

اگر به صورت خلاصه بگوییم، شعر استاد خلیلی مظهر شرف، عزت، عرفان و آزاده‌گی است. اوست که کشورگشایان و قدرت‌طلبان را در برابر مظلومان و سیه‌روزان و پابرهنگه‌گان حقیر می‌داند و می‌گوید:

شهرت طلبی، بی‌هنری، دونی چند کردند جهان را به جهنم مانند
کردند به زیر پا هزاران سر و دست تا گردن شوم خود برافراخته‌اند



* نیمایوشیخ نام هنری علی اسفندیاری است، و این نیمایوشیخ کسی است که بر اساس پیشنهاد های او شعر نو فارسی دری تحول بزرگ پذیرفت.
* نیمایی سرایی در افغانستان با شعر استاد خلیلی آغاز شد.



فقره پیرو: بخشی از جمله است که با فقره پایه (هسته) رابطه وابسته گی دارد و توضیحی به جمله هسته می افزاید. انواع این وابسته گی بسیار است. پس به مثال ها توجه کنید:

- لیلی که کتابهایش را در دست داشت، جانب مکتب رفت.
در این جمله «که کتابهایش را در دست داشت» فقره پیرو است.
- در دو مثال زیر فقره پیرو را در متن درس مشخص می نماییم تا مفهوم واضح تر شود:
- استاد خلیلی که در سرایش شعر تعلیمی دست بالا داشت، پس از پیوستن به صف مبارزان کشور به حیث شاعر مبارز ملی شهرت یافت.
- خلیلی که عاشق صلح و صفاست، قدرت طلبان را در برابر مظلومان و سیه روزان حقیر می داند.
- در جمله اول «که در سرایش شعر تعلیمی دست بالا داشت» و در جمله دوم «که عاشق صلح و صفاست» فقره پیرو هستند.



استاد خلیلی بعد از پیوستن به صف مبارزان به عنوان شاعر مبارز ملی شهرت یافت. وی هم نمایندهٔ مکتب خراسانی در سدهٔ بیستم و هم اولین نیمایی سرای شعر افغانستان است. موصوف به خاطر اندیشهٔ والا و موضع انسانی در شعر مورد احترام همه گان قرار دارد.



◆ بشنو و بگو

- خلیلی در کدام سال و در کجا به دنیا آمد؟
- برای خلیلی در هفت ساله گی و نه ساله گی چه واقعاتی پیش آمد؟
- چه انگیزه باعث شد که خلیلی کتاب‌های ارزشمند بنویسد؟
- کدام انگیزه‌ها خلیلی را از دیار های دور به جانب وطن و هموطن کشانید؟
- فقرهٔ پیرو با چگونه فقره بی وابسته گی دارد و چرا؟

به دوستانت بگو

- استاد خلیلی مهمترین نمایندهٔ مکتب خراسانی در سدهٔ چهاردهم هجری شمسی است.
- شمار آثار خلیلی به بیش از شصت عنوان می رسد.
- ◆ **بخوان و بنویس**
- استاد خلیلی در ادبیات امروز افغانستان چه جایگاهی دارد؟
- شعر خلیلی بستر چگونه اندیشه‌هایی است؟
- خلیلی در برابر زورگویان چه موضعی داشت؟
- با استفاده از این واژه‌ها سه جمله بسازید:
خلیلی، امروز، شعر، اندیشه، عشق، فقرا، زورگویان، مکتب
- متضاد این کلمه‌ها را بنویسید:

با وقار () ، سخت کوش () ، دانشمند ()

درست / نادرست

- خلیلی تنها یک مبارز بود. ()
 - خلیلی شاعر عاطفی و انسان دوست بود. ()
- جاهای خالی را پر کنید:**
- شعر خلیلی مظهر و و انسانگرایی است.
 - خلیلی جنگ جوان و قدرت را در برابر مظلومان و حقیر می دانست.

اکثر دانشمندان همروزگار خلیلی، او را
از چهار جواب یکی را تأیید کنید:

- استاد خلیلی:
- الف: مبارز بود () ب: آزاده بود، ()
- ج: شاعر بود، () د: هر سه صفت را داشت. ()
- خلیلی به خاطر معروف بودن در یکی از زمینه‌های زیر، موفق بود:
- الف: سیاست، () ب: ژورنالیسم ()
- ج: علوم اجتماعی () د: ادبیات ()
- از فقرهٔ پیرو چه مفهومی در ذهن شما وجود دارد؟ توضیح کنید.
- با استفاده از دو اسم زیر، دو جمله بسازید و بعد فقره‌های تابع و هسته بی آن را با کشیدن خط نشان دهید.

نیما:

خلیلی:

گفتگو و مباحثه

در شعر آتی، خلیلی به زمامدار وقت پیامی دارد؛ شماری این پیام را وصف و شمار دیگر رهنمایی می دانند. شما در مورد بحث و گفتگو نمایید که پیام محوری شاعر چیست؟ استدلال

قویست خطا
این نیست دعا
در پیش خدا
این است به جا

خود را به دقت بنویسید و در برابر صنف بخوانید:
گر گوئیم عمرت از هزار افـزون باد
ور گـوئیم دشمنت واژگون باد
امید من آن است که در روز جزا
نامت به شمار عادلان مقـرون باد



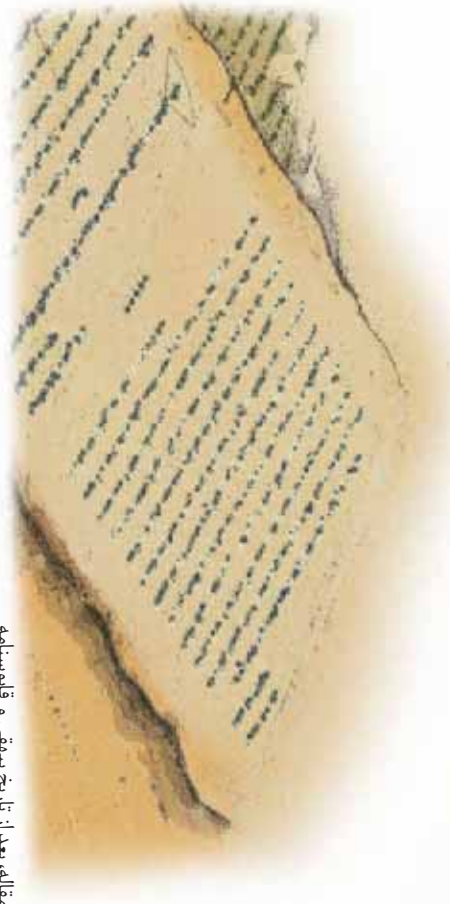
بعد از مراجعه به کتابخانهٔ مکتب هر کدام‌تان یک رباعی استاد خلیلی را مطابق ذوق انتخاب کنید و پس از نیشتن آن در کتابچه‌های خویش در صنف بخوانید.





درس نهم

چهار مقاله



چهار مقاله، بعد از تاریخ بیهقی و قلوبوسنامه و سیاستنامه خاتم کتب مستقدمان است. (محمدتقی بهار)

در درسی که از نظر شما دانش آموزان عزیز گذشت، با چهره زنده‌ترین شاعر، نویسنده معاصر کشور، استاد خلیل الله خلیلی آشنا شده و نمونه شعر او را از نظر گذراندید و در همانجا نیز به «فقرة پیرو» از نگاه دستور آگاهی یافتید. درین بحث با کتاب «چهار مقاله» تألیف نظامی عروضی سمرقندی و زنده گیامه و نمونه نثر او آشنا می شوید. آیا می‌دانید که در جمع کتب قدیم ما «چهار مقاله» از مهمترین کتابهای زبان فارسی دری شناخته می شود؟ در صنوف بعدی و در درجات بلندتر تحصیلی نیز با نام چهار مقاله بیشتر روبه رو خواهید بود. همین طور از نگاه دستور «اجزای جمله را با نمونه آن» درین مراحل مطالعه می کنید.

کتاب مجمع النوادر معروف به چهار مقاله عروضی، تألیف ابوالحسن نظام الدین احمد بن عمر بن علی سمرقندی، مشهور به نظامی عروضی از کتب ادبی بسیار مهم زبان فارسی دری است. چون این اثر حاوی چهار مقاله در موارد ماهیت دبیری، علم شعر، علم نجوم و علم طب می باشد، بنابراین به نام «چهار مقاله عروضی» شهرت یافته است که مؤلف آن را به نام ابوالحسن حسام الدین علی، شاهزاده غوری ابن فخرالدین مسعود تألیف کرده است.

این اثر از حیث ثبت و ضبط برخی مسایل تاریخی و سوانح شخصیت های سیاسی و فرهنگی و نام جایها که در سایر مآخذ نیامده است، از ارزش فراوان برخوردار است. همین طور چهارمقاله از لحاظ درستی انشا و ساده گی و درستی بیان چون ایجاز لفظ و کاربرد معنی و شیوایی کلام، وصف کامل، استعمال جمله های فراخور مقصود و مقام و بیان محاوره عصر مؤلف از اهمیت ویژه بی برخوردار است.

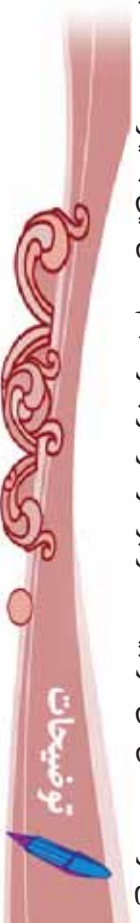
در مورد شرح حال و زنده گانی نظامی عروضی، مؤلف چهارمقاله نیز معلومات اندکی در دست است؛ چنانکه سالهای تولد و وفات نویسنده معلوم نبوده ولی تذکره ها وی را از شمار شعرا و نویسندگان قرن ششم هجری خوانده اند. از رؤیت چهار مقاله هم معلوم می شود که نظامی علاوه بر شعر و نثر در فن طبابت و نجوم نیز مهارت داشته است و با شخصیت های معروف قرن ششم چون عمر خیام نیشابوری و امیر معزی معاصر بوده و حتی از آنان کسب علم کرده است. همین گونه موصوف از معاصران سلطان علاء الدین حسین جهانسوز غوری و سلطان سنجر سلجوقی بوده و حتی در جنگی که میان علاء الدین غوری و سلطان سنجر سلجوقی به وقوع پیوسته، عروضی نیز حضور داشته و مدتی را در شهر هرات به صورت مخفی بسر برده است.

نمونه یی از چهار مقاله حکایت

احمد بن عبدالله الخجستانی را پرسیدند که تو مردی خربنده بودی؛ به امیری خراسان چون افتادی؟ گفت: به باد غیس در خجستان روزی دیوان حنظلّه بادغیسی همی خواندم؛ بدین دو بیت رسیدم:

مهنتری گر به کام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه یا چو مردانت مرگ رویا روی

داعیه بی در باطن من پدید آمد که به‌هیچ وجه در آن حالت که اندر بودم، راضی نتوانستم بود. خزان را بفروختم و اسب خریدم و از وطن خویش رحلت کردم و به خدمت علی بن الیث شدم، برادر یعقوب بن الیث و عمر و بن الیث، و باز دولت صفاریان در ذروه اوج علین پرواز همی کرد و علی برادر کهین بود و یعقوب و عمرو را بر او اقبالی تمام بود و چون یعقوب از خراسان به‌غزنین شد، از راه جبال، علی بن الیث مرا از رباط سنگین بازگردانید و به‌خراسان به شحنه گی اقطاعات فرمود و من از آن لشکر سواری صد بر راه کرده بودم و سواری بیست از خود داشتم. از اقطاعات علی بن الیث یکی کروخ هری بود و دوم خواف نیشاپور. چون به کروخ رسیدم؛ فرمان عرضه کردم. آنچه بمن رسید نفقه لشکر کردم و به لشکر دادم. سوار من سیصد شد. چون به خواف رسیدم و فرمان عرضه کردم؛ خواجه گان خواف تمکین نکردند و گفتند ما را شحنه بی باید باده تن. رأی من بر آن جمله قرار گرفت که دست از طاعت صفاریان باز داشتم و خواف را غارت کردم و به روستای بشیت بیرون شدم و به بیهق در آمدم. دو هزار سوار بر من جمع شد؛ پیامدم و نیشاپور بگرفتم و کار من بالا گرفت و ترقی همی کرد تا جمله خراسان خویشتر را مستخلص گردانیدم. اصل و سبب این دو بیت شعر بود.» و سلامی اندر تاریخ خویش همی آرد که کار احمد بن عبدالله به درجه بی رسید که به نیشاپور یک شب سیصد هزار دینار و پانصد سر اسب و هزار تا جامه بخشید و امروز در تاریخ از ملوک قاهره یکی اوست. اصل آن دو بیت شعر بود و در عرب و عجم امثال این بسیار است اما بر



مجمع النوادر: نام دگر کتاب چهار مقاله است که به معنای مجموعه کیمیا و نادر و با ارزش تعبیر می‌شود.

تاریخ بیهقی: نوشته ابوالفضل محمد بن حسین کاتب که منشی دیوان رسایل غزنویان بود. این تاریخ سی جلد بوده و امروز چند مجلد آن باقیمانده است که به حوادث عهد مسعود غزنوی متعلق است و بدین رو به نام تاریخ مسعودی و تاریخ بیهقی معروف است.

حنظله بادغیسی: از شاعران مشهور قرن سوم هجری معاصر عبدالله بن طاهر

است.

عجم: گنگ یا لال، این کلمه را عربها در برابر غیر عرب به خصوص دری زبانان استعمال می کردند.

اقتاعات: جمع اقطاعه، قطعه‌یی از زمین خراج که به لشکریان می دادند و غله آن، معاش آنان را تأمین می کرد.

◆ بشنو و بگو

● شاگردان متن درس را که معلم می خواند، به دقت گوش کنند و آن را نزد خود جدا تکرار نمایند.

● شاگردان دو گروه شوند و در موارد ذیل در صنف کنفرانس بدهند:
الف) مؤلف چهار مقاله کی بود؟

ب) شرح نمونه چهار مقاله از روی متن درس

به دیگران بگو

● آنچه شاگردان از متن درس فرا گرفته‌اند، گروپ وار با یکدیگر مباحثه کنند.
شاگردان جمله‌های اساسی ذیل را حفظ کرده و با همدیگر تکرار کنند:

● عروضی سمرقندی از شاعران و نویسندگان سده ششم هجری قمری است که در دربار شاهان غور زنده گی می کرد. اگر چه شاعر بوده ولی بخش نویسنده گی او برتری دارد.

● در متن کتاب چهار مقاله به طور اساسی به شرح چهار موضوع دبیری (نویسنده گی)، شاعری، نجوم و طبابت پرداخته شده است. کتاب مذکور از لحاظ شیوایی، روانی، ایجاز در لفظ و معنی و ثبت یک سلسله مسایل تاریخی در زمان خود قابل اهمیت است.

◆ بخوان و بنویس

● شاگردان متن درس را به دقت خوانده، نکات آتی را در نظر گیرند:

الف: بعد از خواندن درس دو جمله اساسی استخراج کرده، آنها را در کتابچه خود بنویسند و حفظ کنند.

ب: حکایتی را که از کتاب چهار مقاله در درس آمده است، به دقت بخوانند و نتیجه آن را در سه سطر بنویسند.

درست و نادرست:

- در برابر جواب صحیح علامه (ص) را بگذارید.
چهار مقاله تألیف کدام شخص است:
الف) نظامی گنجوی ب) عروضی سمرقندی
چهار مقاله و مجمع النوادر:
الف) کتابهای جداگانه‌اند ب) هر دو یک اثر واحد می باشند.
- چهار مقاله به نام کدام یک از اشخاص ذیل تألیف شده است:
الف) سلطان سنجر سلجوقی ب) ابوالحسن شاهزاده غوری
شاعر این بیت:
مهری گر بکام شیر در است شو خطر کن زکام شیر بجوی
کی بوده؟ و این شعر کدام شخص را از خربنده‌گی به امارت رسانیده
است؟ ()

گفتگو و مباحثه

شاگردان نتیجه تحلیل خود را از درس در سه مورد بنویسند و به همدیگر بیان نمایند.

- عروضی سمرقندی کی بوده است؟
- چهار مقاله چه نوع کتابی است؟
- هدف از قصه عبدالله خجستانی و پیام شعر حنظله بادغیسی چیست؟



در درس قبلی شما با «فقره پیرو» آشنا شدید و هم جمله را دریافتید. درین جا از اجزای جمله آگاه خواهید شد. به طور عام جمله از دو بخش و یا دو جزء عمده تشکیل شده است که به آنها «نهاد» و «گزاره» گفته‌اند.

مثال: عروضی سمرقندی مؤلف کتاب مجمع النوادر معروف به چهار مقاله است.
در جمله بالا «عروضی سمرقندی» نهاد جمله بوده و «مؤلف کتاب مجمع النوادر

معروف به چهار مقاله است»، گزاره جمله می‌باشد که درباره عروزی سمرقندی پیام یا خبری را به ما انتقال می‌دهد.



- با استفاده از این واژه‌ها جمله‌های امری، خبری و پرسشی بسازید:
چهار مقاله، عبدالله خجستانی، نظامی عروزی، حنظله بادغیسی
در جمله‌های زیر نهاد و گزاره را مشخص کنید:
 - چون به کروح رسیدم، فرمان عرضه کردم.
 - عروزی سمرقندی از نویسنده‌گان قرن ششم هجری محسوب می‌شود.
 - چهار مقاله از موضوعات دبیری، شاعری، نجوم و طب بحث می‌کند.





درس دهم

مجسمه های بامیان



شاگردان ارجمند، شما می دانید که یک کشور به وسیله کدام اختراعات خود با جهان پیوند می خورد؟ شما می دانید که خوبترین وسیله شهرت ملتها در مقیاس جهان ارزش های علمی، تاریخی، هنری و باستانی آنهاست؟ شما از این آگاهی دارید که سرزمین ما گهواره یکی از تمدن های بزرگ بشری است؟

امروز با مجسمه های بامیان که یادگاری از مدنیت عصر کوشانی است، آشنا می شویم؛ با تندیس هایی که سده ها است در قلب کوه پایه های هندوکش عظمت تاریخی ملت ما را فریاد می زنند.

در مورد نهاد هم که رکن اساسی جمله است، معلومات خود را کامل می نمایم.

مجسمه های بامیان که در شهر بامیان بر روی صخره های بزرگ هندوکش تراشیده شده اند، از مهمترین آثار باستانی و هنری جهان به شمار می روند.

کار ساختار مجسمه های بامیان حدود دو قرن، یعنی از سده دوم الی چهارم میلادی را در بر گرفته است. این تندیس ها که به نام های صلصال و شمامه اند، دارای ارتفاع ۵۵ متر و ۴۵ بوده، از یکدیگر چهارصد متر فاصله دارند. در محل موقعیت مجسمه ها دیوارهای

نگاره‌دار زیبایی به چشم می‌آیند که مدنیت عظیم دوره یونانی، رومی و ساسانی را به نمایش می‌گذارند. محققان و باستان‌شناسان باور دارند که استفاده از رنگ‌های روغنی حتی قبل از اروپا در دیوارهای مغاره‌های حوالی این دو مجسمه کوه‌پیکر صورت گرفته است.

شماری از محققان عقیده دارند که مجسمه دیگری به صورت خوابیده در بین این دو تندیس در زیر خاک وجود دارد. به قول دانشمندی، سیاح معروف چینی به نام هیوان تسنگ در قرن ششم میلادی پس از درنگ در کنار مجسمه‌های بودا در بامیان، در کتاب خاطرات خود درباره یک بت خوابیده در مقابل دو مجسمه چسبیده به کوه سخن گفته است. باستان‌شناسان می‌گویند تندیس خوابیده بی که پژوهشگران در پی کشف آن‌اند، در حدود صد متر طول دارد. اگر این مجسمه یافته شود، به حیث بزرگترین مجسمه، به عجایب هفتگانه جهان افزوده خواهد شد.

بامیان، هم به عنوان یکی از عمده‌ترین خطوط جاده ابریشم و هم به حیث یکی از مراکز تمدن بودایی از موجودیت این گنجینه‌های ارزشمند هنری و باستانی پیوسته در آمد قابل توجهی داشته است. رهبانان و خادمان معابد بودایی و سیاحان فراوانی به خاطر بازدید این ارزش‌های تاریخی هنری به این دره ها آمده، زنده گی را روی تخته‌سنگ‌های نزدیک مجسمه‌های آن تجربه می‌کردند.

بامیان چون شاخه جنوبی گذرگاه ابریشم، امپراتوری‌های بزرگ چین و هند و روم را به هم پیوند داده، به مظهر کانون‌های علمی، فرهنگی مذهبی، هنری و اهدای موقوفات مذهبی آن زمان تبدیل شده بود؛ ولی با دریغ و درد که این آثار تاریخی کشور ما به انهدام مواجه ساخته شد.



بامیان که در گذشته‌های دور به نام شهر غلغله معروف بود، در ۸۵ کیلومتری شمال غرب کابل در یکی از دره‌های هندوکش موقعیت دارد. بامیان در ۲۰۰۳ میلادی به خاطر آثار فرهنگی ارزشمندش در اداره بین‌المللی میراث‌های فرهنگی جهان ثبت گردیده است.



نهاد یا مبتدا قسمتی از جمله است که درباره آن خبر می دهیم؛ مثال:
در جمله «حمید به کتابخانه رفت» کتابخانه نهاد است.
حال نهاد را در جمله‌هایی از متن درس با کشیدن خط مشخص می‌نماییم تا شناخت‌مان از موضوع کامل شود:

مجمومه‌های بامیان از مهمترین آثار باستانی جهان به شمار می‌روند.
سرزین ما گهواره یکی از تمدن‌های بزرگ بشریت است.



افغانستان به خاطر داشتن آثار باستانی چون مجسمه‌های بامیان که نماینده‌گی از یک تمدن بزرگ می‌نمایند، به عنوان یک کشور دارای افتخارات تاریخی و باستانی معروف است. مجسمه‌های بامیان که یادگار دوره کوشانی است، از قرن‌ها بدین سو مورد توجه جهانگردان و سبب تقویت اقتصاد ملی افغانستان بود. افغانستان اگر تنها و تنها همین مجسمه‌های بامیان را می‌داشت؛ باز هم تاریخ آن باشکوه‌تر از تاریخ بسیاری از کشورها بود.



◆ بشنو و بگو

- مجسمه‌های بامیان یادگار کدام عصر است؟
- مجسمه‌های بامیان در جوار کدام شهر و در چند کیلومتری کابل قرار دارد؟
- تراش این مجسمه‌ها از کدام قرن تا کدام قرن ادامه یافت؟
- این مجسمه‌ها از چه جهت برای مردم افغانستان اهمیت دارد؟
- از نهاد چه شناختی دارید؟
- به دیگران بگو
- مجسمه‌های بامیان از یکدیگر ۴۰۰ متر فاصله دارند.

- اولین مورد استفاده از رنگ روغنی در نگاره‌های دیوارهای اطراف مجسمه‌های بامیان صورت گرفته است.
- باستان‌شناسان می‌گویند که مجسمه دیگری به صورت افقی در فاصله بین این دو مجسمه در زیر خاک وجود دارد.

♦ بخوان و بنویس

● اگر موجودیت آن مجسمه خوابیده بین این دو مجسمه ایستاده ثابت شود، چه احساسی برای شما پیش می‌آید؟

- افغانستان از طریق راه ابریشم کدام امپراتوری‌ها را با هم پیوند داده بود؟
* نهاد را در یک جمله کاملاً جدید نشان دهید.

درست / نادرست:

- مجسمه‌های بامیان برای مردم افغانستان ارزش باستانی و هنری دارند. ()
 - کار تراش مجسمه‌های بامیان دو قرن را در بر گرفت. ()
 - آثار باستانی به شکوه تاریخی ملت‌ها می‌افزایند. ()
- از چهار جواب یکی را تأیید کنید:

مجسمه‌های بامیان یادگار تمدن:

- الف: یونانی است () ب: کوشانی است ()
 - ج: ساسانی است () د: سامانی است ()
- راه ابریشم پیوند دهنده امپراتوری‌های:

- الف: افریقا و اروپا بود () ب: جاپان و چین بود ()
- ج: آسیای میانه و شوروی بود () د: هند و چین و روم بود ()

خانه‌های خالی را پر کنید:

- مجسمه‌های بامیان در جوار شهر می‌باشند.
- نهاد قسمتی از جمله است که درباره او به ما خبر می‌دهد.



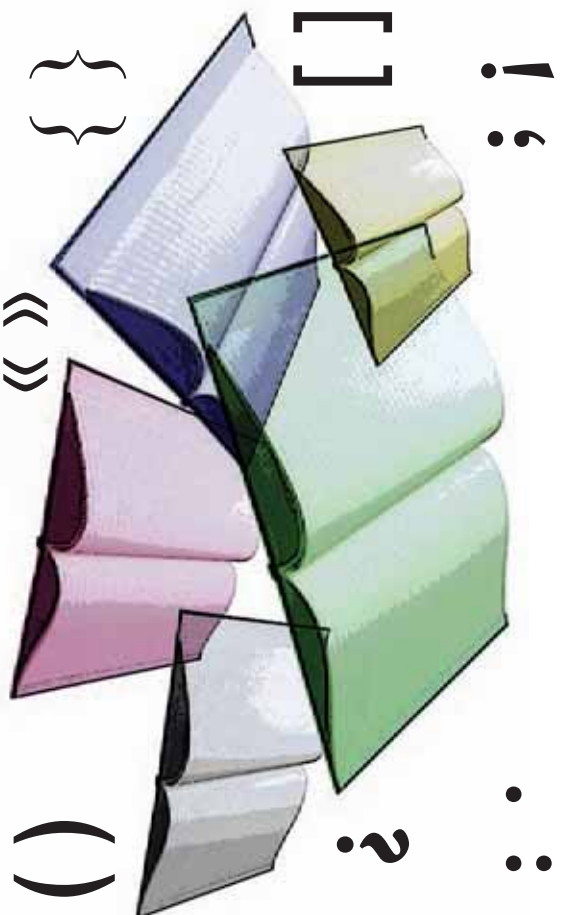
کارخانه گی

درباره اهمیت تاریخی مجسمه‌های بامیان یک مقاله کوتاه بنویسید.



درس یازدهم

نشانه گذاری



در دروسی که گذشت، معلوماتی را دربارهٔ مجسمه‌های بامیان، تاریخ اعمار و سرنوشت آنها در مسیر تاریخ به دست آوردید.

در این جا به شیوه و اصول نقطه گذاری در زبان فارسی درمی‌پردازیم؛ به مسأله‌بی که غفلت و عدم توجه به نشانه گذاری در نوشتن؛ مفهوم جمله‌های ما را یکسره دگرگون می‌کند و شاید هم گهگاهی شما «شیر» را «شیر» و «سُرو» را «سُرو» خوانده باشید و از این جهت اسباب تعجب دیگران را نسبت به خویش فراهم کرده باشید. درین درس با مفهوم «گزاره» در جمله نیز آشنا خواهید شد.

نشانه‌گذاری عبارت است از به کار بردن علامتها و نشانه‌هایی که خواندن و فهم درست مطالب را آسان می‌سازد و به ابهامهایی که ناشی از نبودن عناصر گفتاری در نوشته است، کمک می‌رساند.

در زبان فارسی دری نشانه‌های متعددی مروج است که از میان آنها تنها به علایم کامله، شارحه، سمبکولن، نقطه، ندائیه، سؤالیه و خط فاصله که در نوشتن نسبت به سایر نشانه‌ها کاربرد بیشتر دارند، در این درس پرداخته می‌شود:

۱. نقطه (.) نشانه درنگ یا توقف کامل، در موارد زیر می‌آید:

الف) در پایان جمله‌هایی که پرسشی، ندایی و تعجبی نباشند، گذاشته می‌شود؛ مانند: «تخت رستم در سمنگان است.»

ب) پس از حرفی که به صورت نشانه اختصاری یا مخفف باشد، به کار می‌رود. مانند: مخفی بدخشی در سال ۱۳۴۶ ه. ق. (هجری قمری) یا ج. آل احمد (جلال آل احمد)

۲. **کامه یا ویرگول (،) نشانه درنگ کوتاه، در موارد زیر به کار می‌رود:**

الف) چند واژه یا عبارت که پهلوی هم بیایند. در همچو موارد «واو» عطف حذف می‌شود و به جای آنها نشانه کامه «،» گذاشته می‌شود و پیش از آخرین واژه عطف شده «و» نوشته می‌شود، مانند: «پ»، «ج»، «ژ» و «گ» از حرفهای خاص دری است. یا شماره‌های ۲۵، ۲۰، ۱۵ و ۳۰.

ب) پیش از فقره‌ها و عبارت‌هایی که شرح و تفسیر جمله‌ها و عبارتهای پیشین باشند، گذاشته می‌شود؛ نمونه‌ها: محجوبه هروی، از جمله شاعران خوب ادبیات دری شمرده می‌شود.

ج) هرگاه جمله‌یی با یکی از واژه‌های بلی، نه، نی، خیر و امثال اینها آغاز شده باشد پس از آن واژه، کامه و سپس یقیه جمله نوشته می‌شود؛ مانند: بلی، من اشعار مخفی بدخشی را خوانده‌ام.

د) برای جدا کردن اجزای مخفف نشانی و آدرس شخص، یا مرجع و مآخذ یک نوشته مانند:

کابل، مکروریان سوم، بلاک ۱۳۵، آپارتمان ۴۳

سید اکرام الدین حصاریان، دانشکده ادبیات، دانشگاه کابل، افغانستان

ه) بین دو کلمه که خواننده به اشتباه آنها را با کسره اضافه بخواند؛ مانند: از کثرت تشویش، آن شب، خواب به چشمم نیامد.

و) در مورد خطاب و ندا نیز به کار می‌رود:

دوست عزیزم، برادر مهربانم!

ز) در میان دو جمله پایه و پیرو نیز (کلمه) می‌آید: رنج نبری گنج نیایی

۳) سمیکولن (؛) نشانهٔ درنگ متوسط به این نشانه هم (نقطه – ویرگول) گفته می‌شود:

الف) برای جدا کردن فقره‌هایی که پی هم آید و به هم مربوط باشد.

مانند: مشک آن است که خود ببوید؛ نه آنکه عطار بگوید.

ب) در جمله تفسیری و پیش از کلمه‌هایی چون: مثلاً، زیرا، یعنی، اما، ولی، لیکن، مگر، بلکه، به گونهٔ نمونه، چون و غیره.

۴) شارحه یا دو نقطهٔ سر به سر (:)

پیش از نقل قول مستقیم گذاشته می‌شود: پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «طلب علم بر هر مسلمانی فرض است.»

پس از واژه‌هایی مانند، چون، به حیث مثال، به گونهٔ نمونه، مثلاً و ... که به دنبال آن مثال ذکر گردد، گذاشته می‌شود.

هنگام معنا کردن کلمه‌ها مانند: خیره: بیهوده، گستاخ: بی شرم

۵) خط فاصله (-)

الف) در گفتگوی دو نفری بین اشخاص نمایشنامه و داستان مادر با تبسم از کودک پرسید:

- پدرت را به یاد داری؟

- اوه، بلی!

ب) به منظور تفسیر و توضیح یک واژه یا عبارت؛ مثلاً:

ناصر خسرو – شاعر مبارز زبان دری – به سال ۴۸۱ هـ در گذشت یا: کلمهٔ «کتاب»

دارندهٔ چهار حرف: ک - ت - ا - ب است.

۶) نشانهٔ پرسش یا سؤالیه (؟) الف) در بیان جمله‌های سؤالیه می‌آید:

شما امروز کجا می‌روید؟

ب) گاهی برای استهزا و ریشخند استعمال می‌شود:

اسرائیل از حقوق بشر (؟) پشتیبانی می‌کند.

برای تردید و شک:

تاریخ وفات سنایی را ۵۲۵ (؟) نوشته‌اند.

پس از قیدهای استفهامی می‌آید؛ مثلاً چرا؟ چگونه؟ کجا؟ کی؟

۷) نشانهٔ ندا یا نداییه، اعجایبه، علامهٔ خطاب (ا)

خداوندا! مرا در انجام کارهای نیک یاری ده. خدایش بیامرزا!

۸) گیومه یا قوس های ناخنک یا قوسهای کوچک نشانهٔ نقل قول (» «)

مانند: سعدی گفته است «مشک آنست که خود بویید؛ نه آنکه عطار بگوید.»



علایم و نشانه‌ها در زبان فارسی دری زیاد است که از جملهٔ آنها صرف چند مورد آن در این درس آمده است. معلم محترم و شاگردان می‌توانند سایر علایم و نشانه‌ها را از مراجع دیگر جستجو کنند و آنها را از طریق مطالعهٔ خود فراگیرند.



در دروسهای گذشته فهمیدیم که جمله عبارت است از ترکیب چند کلمه که ارائه‌کنندهٔ یک معنی مستقل می‌باشد؛ بنابراین درین جمله‌ها:

۱. خداوند مهربان است.

۲. نشانه گذاری از اصول مهم نگارش و نویسنده گی شمرده می شود.
به کلمات و عبارتهای «خداوند» و «نشانه گذاری» نهاد و «مهربان است» و «از اصول مهم نگارش و نویسنده گی شمرده می شود» «گزاره» گفته می شود که درباره نهاد جمله های فوق به ما خبر می دهند.



نقطه گذاری عبارت از به کار بردن علامتها و نشانه هایی است که خواندن و فهم درست مطالب را آسان می کنند.

در زبان دری به عمل نقطه گذاری در گذشته توجه کمتر صورت می گرفت و تنها به چند مورد از عمل نشانه گذاری از قرن ششم تا قرن دهم هجری برمی خوریم؛ اما در دو قرن اخیر با استفاده از نوشته های اروپایی ها عملیه نشانه گذاری در زبان دری معمول شده است.



◆ بشنو و بگو

● شاگردان به متن درس که از سوی معلم خوانده می شود، با دقت گوش فرا دهند و استعمال علایم و نشانه ها را در تلفظ معلم تعقیب کنند.

● شاگردان دو گروه شوند و نماینده های هر گروه درس را مقایسوی بخوانند و دیگران گوش داده، اشتباهات را اصلاح کنند.

* اگر نشانه ها را در جمله ها ننویسیم، هدف نویسنده و خواننده را چندان درک نمی نمایم.

◆ بخوان و بنویس

شاگردان دو گروه شده، علایم نقطه گذاری را از شماره ۱ تا ۸ به همدیگر املا بگویند و در تخته صنف تمرین کنند.

- جوابهای درست را انتخاب کنید:**
- نشانه درنگ و توقف کامل: (۱) کلمه (۲) سمیکولن (۳) نقطه (۴)
 - علامه ندائیه اینهاست: الف) - ب) ؟ ج (۱)
 - علامه شارحه کدام است؟ الف (۴) ب (۲) ج (-)
- گفتگو و مباحثه**

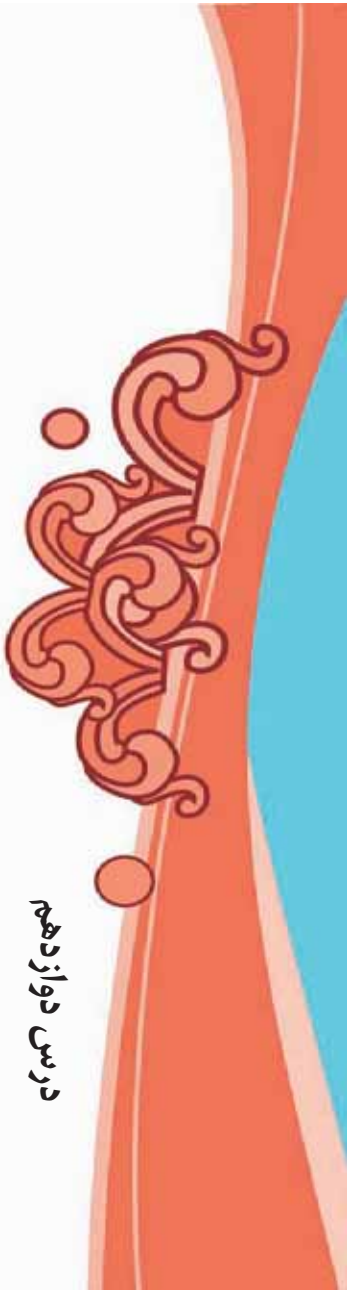
شاگردان در مورد علائم و نشانه‌ها در زبان دری با هم بحث کنند.



شاگردان در کتابچه‌های خویش این وظایف را نوشته، انجام دهند:

- یک مطلب در یک صفحه بنویسند و در آن نشانه‌های نقطه، شارحه و کلمه را استعمال نموده، زیر آن خط بکشند.
- در این جمله‌ها، زیر «گزاره‌ها» خط بکشید:
 - الف) احمد کتاب می‌خواند.
 - ب) احمد و محمد غزالی برادران هم بوده‌اند.
 - ج) کاربرد نشانه‌ها هدف خواننده و نویسنده را برای ما آسان می‌سازد.





حقوق پدر و مادر



**اشک مادر، گنج گوهر را شنود
مرد از آن یک قطره چون دریا شود**

با اصول نقطه گذاری در درس قبل آشنا شدید، حال از اصول تقویت نظام خانواده و حفظ شیرازه جامعه آگاه می شویم که برای آن را احترام پدر و مادر می گذارد- احترام بزرگواران نایابی که با کسی دیگر مقایسه نیستند؛ و عزت خانواده در روشنی نجابت و نوازش آنها ریشه می گیرد.
در بخش دستور با انواع مبتدا و خبر آشنا خواهیم شد.

منظور از حقوق پدر و مادر، رعایت از آن همه امور اخلاقی است که باید چنانکه شایسته آنهاست، بدون هیچگونه تخطی به جا آورده شوند؛ اما سؤال اساسی این جاست که سزاوارترین افراد برای انجام دادن و به جا آوردن این امر اخلاقی و وجدانی قبل از فرزندان آنها کسان دیگر هم می باشند؟ جواب به آسانی پیماست که نه؛ هرگز.
احترام پدر و مادر به دلایل بسیار از کارهایی است که در رأس وظایف همه انسان

ها قرار دارد؛ اما دو دلیل آن بسیار عمده است: یکی آنکه پدر و مادر در راستای تعلیم و تربیت آنها زحمات بسیاری را تحمل می‌کنند؛ دیگر اینکه به وسیلهٔ احترام پدر و مادر و حفظ شیرازهٔ خانواده جامعه می‌تواند به تقویت و اصلاح نظام خود بپردازد و از بسیاری آفات و بلاهای دامنگیر در امان بماند. جامعه می‌تواند بر خانواده و خانواده به عنوان کوچکترین واحد اجتماعی بر جامعه تأثیر متقابل داشته باشد.

در تمام ادیان احترام به پدر و مادر به عنوان یک ارزش اخلاقی مطرح بوده است. همچنان در قرآن مجید در چندین آیهٔ مبارک پس از نام و وجوب عبادت خداوند مهربان، نام والدین و ضرورت نیکی کردن به آنها صراحت کامل دارد.

پیامبر بزرگوار اسلام، حضرت محمد مصطفی (ص) نیکویی بر پدر و مادر را از نظر اهمیت پس از فرائض و پیش از جهاد به عنوان محبوب‌ترین کارها در نزد خداوند (ج) معرفی نموده‌اند. ایشان به روشنی بیان کرده‌اند که فرزندان نباید پدر و مادر خود را به نام صدا کنند یا در راه رفتن از آنها پیشی گیرند و اسباب آزردگی ایشان را فراهم نمایند. روایت است که اویس قرنی، پس از تلاش بسیار فرصت یافت که روزی به دیدار رسول خدا بیاید؛ آن روز تا عصر در انتظار ماند؛ اما به جهت اینکه پیامبر در سفر بودند، قرنی موفق به دیدار ایشان نگردید؛ لذا پیام گذاشت که چون مادرم تنهاست، حالا می‌روم و در یک فرصت مناسب به زیارت شما می‌آیم؛ اما احترام رسول اکرم (ص) به مقام مادر در حدی بود که به اویس قرنی پیام فرستادند: تا مادرت زنده است، به خاطر دیدار من قبول سفر مکن.

در حدیث مبارک است که بهشت زیر پای مادران است؛ معنای این جمله این است که آزار دهنده گان مادران از بهشت محروم اند و اساس سخن این است که فرزندان بی احترام به والدین، موجودات رانده شدهٔ خانواده، جامعه، مکتب، مدرسه، دین و آخرت‌اند. حداکثر فرزندان بی‌اعتنا به والدین ولگرد، بازاری، بدآموز معتاد، دزد، لاپال و جانی بار می‌آیند. جامعه حق دارد که با فرزندان ناخلف و ناسپاس خانواده‌ها کم لطف باشد؛ زیرا آنها به خود چه کردند که با دیگران کنند؛ پس برای خوشبختی افراد و جامعه یک راه وجود دارد و آن این است که خانواده‌ها تربیت فرزندان را از آغاز جدی بگیرند تا طفل دامن گیر، گریبان نشود.



اویس قرنی همان دوست رسول اکرم (ص) است که در جنگ احد آنگاه که دندان مبارک شهید گردید، او نیز دندان خود را شکست تا مثل پیامبر شود؛ همچنین اویس قرنی یگانه صحابی‌یی بود که تا آخر عمر به دیدار پیغمبر موفق نگردید.



به صورت عموم سه نوع مبتدا و خبر وجود دارد:

- ۱- مبتدا و خبر ساده
- ۲- مبتدا و خبر ترکیبی
- ۳- مبتدا و خبر متعدد که شرح این هر سه را در درس های آینده می خوانید.



احترام به حقوق و شخصیت پدر و مادر وظیفه انسانی، دینی و اخلاقی تمام انسان هاست. احترام والدین؛ مانند: صفات نطق، عقل، خدانشناسی و امثال این ها کامل کننده شخصیت انسان است. جز انسان موجودات دیگر از این امتیازات برخوردار نیستند. قدردانی بزرگان به خصوص پدر و مادر و اطاعت از ایشان موجب حفظ نظام خانواده و سعادت جامعه است.



♦ **بشنو و بگو:**

- هدف از حقوق پدر و مادر چیست؟
- به جا آوردن حقوق والدین قبل از همه وظیفه چه کسانی است؟

● اهمیت نیکویی به پدر و مادر از نظر رسول گرامی اسلام (ص) چگونه است؟
◆ **به دوستان بگو**

- رسول اکرم (ص) فرمودند: فرزند نباید پدر و مادر خود را به نام صدا کند.
- در راه از والدین پیشی گرفتن بی ادبی است.
- احترام پدر و مادر نشان دهنده برتری انسان از دیگر حیوانات است.

◆ **بخوان و بنویس**

● ضرب المثل «پدر که غوره بخورد، دندان پسر کند نمی شود» چه معنایی دارد؟
● فرزندان حق شناس و ناسپاس، بالاخره چگونه سرنوشتی را دنبال می نمایند.

جاهای خالی را پر کنید:

- اشک مادر گوهرا شود.
- مرد از آن یک قطره چون باشد.
- جامعه حق که با فرزندان ناسپاس خانواده ها باشد.
- بهشت مادران است.

تحلیل و مباحثه

در مورد این که چرا بعضی از فرزندان به صورت درست حقوق پدر و مادر را به جا نمی آورند، فکر نموده، نتیجه بحث و تحلیل را یک نفر به نماینده گی از گروه های خویش در برابر صنف ارائه نمایند، ضمناً پیشنهاد های خود را به هدف جلوگیری از ناسپاسی فرزندان نا فرمان با دلایل آن بیان کنند.



صنف به چهار گروه تقسیم شود. سه گروه به جمع آوری و حفظ اشعار در مورد پدر و مادر و یک گروه به جمع آوری ضرب المثل ها در این مورد بپردازند؛ اما هر چهار گروه نتیجه کار خود را در صنف ارائه نمایند.



لطیفه



شاگردان ارجمند، شما در درسی که گذشت با «حقوق پدر و مادر» که از وجایب انسانی است آشنا شده، اقسام مبتدا و خبر را هم در دستور فرا گرفتید. اکنون درین جانوع ادبی به نام «لطیفه» را با مبتدا و خبر ساده خواهید آموخت. آیا تجربه کرده‌اید که حکایت‌های شوخی‌آمیز چقدر در روان آدمی تأثیر فوری وارد می‌کنند و آیا می‌دانید که در عقب این سخنان خنده‌آور حقیقت‌های تلخ اجتماعی و سیاسی نهفته است؟ پس به لطایف این درس توجه نموده، مفاهیم آنها را فرا بگیرید. با مبتدا و خبر ساده نیز آشنا خواهید شد.

لطیفه را در زبان انگلیسی Joke می‌گویند و آن متن کوتاهی است که راوی برای سرگرمی و خنده مخاطب و یا شنونده و خواننده نقل می‌کند. هر چند امروزه لطیفه های زبان دری بیشتر جنبه گفتاری دارند تا نوشتاری؛ اما نمونه هایی از صورت مکتوب آن در متن های قدیم به شکل حکایت های بهلول دانا و در برخی حکایت های منظوم یا منثور سعدی شیرازی، عبید زاکانی، لطایف الطوایف علی فخرالدین صفی و شاعران و نویسندگان دیگر نیز مشاهده می‌شود. درین حکایت های کوتاه که لطیفه گفته می‌شود، پلیدبها و عیوب طبقات مختلف جامعه با ظرافت و استادی بزرگ نمایی و نقد شده است. ناگفته نماند لطیفه ها که غالباً جنبه طنزی دارند، در ادبیات انتقادی، جایی مهمی را احراز می‌کنند. اینک در زیر چند نمونه منظوم و منثور لطیفه ها را از نظر می‌گذرانیم که از آثار مولانای بلخی، عبید زاکانی و فخرالدین علی صفی و دیگران برگزیده ایم.

از فیه مافیه مولانای بلخی: در انتظار جنازه

جمعی ظرفا به در خانه بخیلی رفتند تا از او چیزی اخذ کنند. خواجه از آمدن ایشان خیر یافت. غلام را گفت: «بیرون رو و این جماعت را بگری که خواجه من دوش وفات یافته است. معذور دارید.» غلام بیرون آمد و پیغام رسانید. ظرفا گفتند: «خواجه ولیعصمت ما بود و در ذمت ما حقوق بسیار دارد. انتظار جنازه او می‌بریم تا بیرون آرند و بر او نماز گزاریم و به خاک بسپاریم.»
شمار عاقلان!

بهلول را گفتند: «دیوانه گان بصره را بشمار.» گفت: «از چیز شمار بیرون است. اگر گویند، عاقلان را بشمارم که معدودی چند بیش نیستند.»
لطیفه

مرد ثروتمندی برای خود مقبره بسیار زیبا ساخت. وقتی که مقبره آماده شد، از معمار پرسید: «این ساختمان چه کم دارد؟» معمار پاسخ داد: «وجود شریف شمار.»

لطیفه

روزی در جایی خیرات و نذری می‌دادند. از فقیری که از همان حوالی می‌گذشت، پرسیدند اشتها داری؟ گفت: من درین جهان جز اشتها دیگر چیزی ندارم.



قواعد دستوری

مبتدا و خبر ساده به چه می گویند؟

مبتدا و خبر ساده آن است که فاعل و فعل آن متعدد نباشد.

جمله های زیر مبتدا و خبر ساده را نشان می دهد

_____ گزاره یا خبر

احمد به گلستان رفت.

حسین به کتابخانه رفت.

در جمله های بالا احمد و حسین «نهاد» ساده جمله « و به گلستان رفت» و «به کتابخانه رفت» خبر ساده یا گزاره ساده جمله گفته می شوند.



خلاصه درس

به لطیفه یا شوخی در زبان های اروپایی جوک می گویند؛ چنانکه حکایتگر آن را برای سرگرمی مخاطبان و خواننده گان خویش نقل می کند.

در زبان فارسی دری اغلب لطیفه ها شکل گفتاری داشته و ثبت نشده اند؛ اما لطیفه های به نام بهلول دانا و ملا مشفق ثبت شده اند. همچنان در لابه لای آثار بیشتر زبان دری اعم از نظم و نثر لطیفه های شیرین و آموزنده ای وجود دارند که هم شادی بخش اند و هم عبرت انگیز. چنین لطیفه هایی در آثار مولوی بلخی، سعدی و عبید زاکانی و دیگران فراوان به چشم می خورند.



فعالیت ها

◆ بشنو و بگو

- شاگردان به متن درس که به وسیله معلم خوانده می شود، به دقت گوش فرا دهند.
- چهار تن از شاگردان درس را به آواز بلند بخوانند و دیگران به آنان گوش دهند.
- دوتن از شاگردان در موارد: لطیفه چیست؟ محتوای لطایف زبان دری چگونه است، بحث و گفتگو کنند و دیگران معلومات آنان را تکمیل نمایند.

- ◆ **بخوان و بنویس**
 - پنج تن از شاگردان به سر صنف رفته، هر یکی عنوان لطیفه‌بی را در تخته بنویسند و درباره آن به همصنفان شان صحبت کنند.
 - یک تن از شاگردان هدف لطیفه را به دیگران توضیح کند.
 - یک تن از شاگردان در تخته صنف مبتدا و خبر ساده را نوشته، با آوردن یک جمله آن را توضیح دهد.

مباحثه

- شاگردان در مورد پرسش زیر با هم به بحث بپردازند.
- چرا نویسندگان و سخنرانان اغلب در آثار و سخنرانی‌هایشان از لطیفه‌ها استفاده می‌کنند؟



شاگردان وظایف آتی را در کتابچه‌های خویش بنویسند:

- دو لطیفه به اختیار خود بنویسند و آنها را با هم صنفان بخوانند.
- شاگردان می‌توانند همین حالا به فکر ثبت لطیفه‌های شفاهی شده، آهسته آهسته آنها را ثبت کنند و در آینده به نشر آنها بپردازند.
- واژه‌های زیر را معنا نموده و در جمله‌های مناسب استعمال کنند: لطیفه، التماس، اسب تازی، مقبره، صرف نان.
- مبتدا و خبر ساده را تعریف نموده و در سه جمله آنها را مشخص کنید.



درس چهاردهم

سخنور دردمند و هدافمند



انسان رسد آنجا که ملک راه ندارد بر مرتبهٔ عالی انسان نظر انداز

(محبوبهٔ هروی)

شاعران عزیز، درین درس به زنده‌گانی و نمونهٔ کلام محبوبهٔ هروی شاعر معروف کشور آشنا می‌شوید که سخنش از شور جوانی، درد اجتماعی و بار اخلاقی فراوانی مایه دارد و شاید شما به سروده‌های دلیلی‌بر این بانوی شعر، از طریق آوازخوانان کشور آشنا باشید، یا هم خودتان و دوستان‌تان ابیات دل‌انگیز او را در خاطر داشته باشید.

همچنان درین جا با «مبتنا و خیر ترکیبی» نیز در بخش دستور آشنا خواهید شد.

اسم اصلی او بی بی صفورا و تخلص شعریش محجوبه بود. او در یک خانواده فرهنگی در هرات باستانی زاده شد. پدر محجوبه را منشی ابوالقاسم می‌گفتند که شعر می‌سرود و خط زیبا می‌نوشت محجوبه هروی در آوان کودکی به فراگیری دانش اشتیاق زیاد داشت و تعلیمات دینی، ادبیات عربی و خوشنویسی را در حد مناسبی نزد پدر و معلمان خصوصی فراگرفت، سپس به مطالعه دیوان شعرای بزرگ چون حافظ، سعدی، مولانای بلخی و بیدل پرداخت. و در خردسالی به عنوان شاعر دانشوری در میان فرهنگیان شهر هرات و حوزه جنوب کشور شهرت یافت.

محجوبه بعد از مرگ پدر با میرزا غلام محمد نام که از بارسوخان هرات بود، ازدواج کرد؛ ولی بر اثر سختگیری‌های خانواده‌گی میان او و شوهرش روابط تیره شد و بدین رو وی سالها در رنج و حرمان می‌زیست تا آنکه شوهرش ببرد و محجوبه فرصت یافت تا به فعالیت‌های فرهنگی بپردازد و نخست در «لیسه مهری» در شهر هرات به حیث معلم منصوب شد و در آنجا در روزهای تاریخی و فرهنگی چون روزهای استقلال و معلم و... سهم فعالی داشت. او بنا به دعوت مؤسسه نسوان به کابل آمد و از سوی مستوره شاعره معاصر و سایر زنان آن نهاد اجتماعی مورد پذیرایی قرار گرفت.

محجوبه از یغمان و مؤسسات فرهنگی کابل بازدید نموده، اشعار دلپذیر در وصف کابل انشا کرد؛ بدین رو مردم کابل مکتبی را به نام او در این شهر نامگذاری کردند. وی به همین رو به دعوت مردم قاریاب به آن ولایت نیز رفت و با خوانش شعر و ایراد بیانات پرشور، تخرم محبت و دوستی را در قلوب باشنده گان آن ولایت نیز بدر کرد.

محجوبه به اشعار سخنوران زن چون زین النساء مخفی هندی، مخفی بدخشی و مستوره غوری علاقه زیاد داشت، چنانکه شماری از غزلیات آنان را تخرمیس کرده است. همینطور او با شخصیت‌های معروف فرهنگی معاصرش نظیر استاد خلیل‌الله خلیلی، ابراهیم خلیل، مخفی بدخشی و غلام حبیب نوابی رابطه خطی و شعری داشته است. محجوبه در اشکال شعر فارسی دری طبع آزمایی کرده؛ ولی غزلیاتش از شور و شیدایی ویژه‌ی بهره دارد. دیوان شعر محجوبه حاوی پنجهزار بیت است که گزیننه یی از آن به طور مکرر در شهر هرات و کابل به چاپ رسیده است.

او در سال ۱۳۴۵ خورشیدی با گذراندن ۷۴ سال زنده گی، پرنج و امید دنیای فانی را

وداع گفت و به جاویدانه گن پیوست و در جوار آرامگاه خواجه عبدالله انصاری مدفون شد. محجوبه با آنکه زیبایی‌های طبیعی و حال و هوای زنده گی را به طور دلپذیری در شعرش بازتاب داده است؛ اما از لایه لای اشعار او درد متراکم شده قرون متمادی زنان به مشام می رسد که وی نیز یکی از این دردمندان تاریخ بوده است. شعر محجوبه به علت سلاست و روانی و داشتن تصاویر زیبا و بار اجتماعی و اخلاقی فراوان علاقه مندان زیاد در کشور و جوامع دری زبان دارد و این غزل زیبا از اوست:

یارب آن شوخ، دل آزرده شد، آزارش ده
همچو من، دیده گریان، دل افکارش ده
گریه تلخ مرا بیند و خندد شیرین
عیش او تلخ کن و دیده خونبارش ده
بلکه واقف شود از واقعه دلشده گان
صبر کم، خاطر محزون؛ غم بسیارش ده

چون مرا کرد گرفتار بالای اغیار
دورش از یار کن و صحبت اغیارش ده
تا شود باخبر از جان جگر سوخته گان
چشم گریان، دل بریان، تن بیمارش ده
سوخست جان و دل مجروح مرا ز آتش غم
به مکافات عمل، جای، تو در نارش ده
مست از باده خواب است، همه شب تا روز

همچو «محجوبه»، شبی دیده پیدارش ده



درین درس به مبتدا و خبر ترکیبی آشنا می شویم.

پیش از آنکه به شرح مبتدا (نهاد) و خبر (گزاره) در جمله بپردازیم و خبر ترکیبی را

ارائه کنیم. نخست باید ببانیم که مبتدا چیست و خبر به چه می گویند. مبتدا یا نهاد آن قسمتی از جمله است که درباره آن به ما خبر می دهند، به حیث مثال: در جمله شماره (۱) آمده است که: محجوبه هروی شاعر مشهور کشور ماست. درین جمله محجوبه مبتدا یا نهاد است؛ زیرا خبری درباره او به ما ارائه شده است.

و اما خبر یا گزاره چیست؟ گزاره یا خبر آن قسمتی از جمله است که درباره نهاد (مبتدا) به ما خبر می دهد.

بنابر این خبر نهاد همان گزاره است یا گزاره خبر نهاد را می گویند.

در مثال بالا: محجوبه هروی شاعر مشهور کشور ماست، عبارت «شاعر مشهور کشور ماست»، گزاره یا خبر جمله شماره (۱) می باشد. اگر خبر پیش از یک فعل داشته باشد، به آن خبر ترکیبی می گویند؛ به حیث مثال در جمله زیر می توان خبر ترکیبی را مشاهده کرد. **علی**، مردی که پیر بود، از دنیا رفت.



محجوبه هروی از شاعران مطرح و مشهور ادبیات معاصر زبان فارسی است. او در ولایت بادغیس متولد شده و پدرش منشی ابوالقاسم شاعر و خوشنویس بود. محجوبه علوم مروج را نزد والدین و معلمان خصوصی فراگرفت و در نوجوانی به سرایش شعر پرداخت. زنده گی خصوصی او با رنج و نابسامانی های خانواده گی همراه بود. اشعار محجوبه زیبا بوده، از روانی و پستوانه ادبی و فرهنگی بهره ور است و دیوانش حدود پنجهزار بیت دارد که در اشکال مختلف شعری سروده شده است.



◆ بشنو و بگو

- شاگردان متن درس محجوبه هروی را که به وسیله معلم خوانده می شود، با دقت

گوش کنند و بعد آنرا نزد خود بخوانند.

- دو تن از شاگردان به طور مقایسه بی به نماینده گی از دیگران متن درس را به آواز بلند بخوانند و دیگران به آنان گوش فرادهند.

♦ **بخوان و بنویس**

- شاگردان نمونه غزل محجوبه را به حافظه بسپارند و آنرا با هم صنفان نشان زمزمه کنند.

- سه تن از شاگردان در مورد زنده گی نامه، فعالیت فرهنگی و آثار محجوبه هروی در صنف کنفرانس بدهند.

- محجوبه هروی از همه امور مهم به تحصیل دانش و آموزش سواد تأکید زیاد می کرد؛ چنانکه می گفت:

سر سبز کن از علم و هنر باغ وطن را چون نخل برومند به مردم ثمر انداز
شاگردان، این بیت محجوبه را روی تخته صنف نوشته، از آن نتیجه گیری شان را ارائه کنند.

محجوبه به مظلومه غفلت نتوان بود با روی نهان برقع غفلت ز سر انداز

- محجوبه هروی به هنر موسیقی سخت تمایل داشت؛ چنانکه او شعری سرود و به ساریان، آوازخوان مشهور داد تا آن را از طریق رادیو بخواند و اشعار وی را سایر آواز خورانان محلی کشور همراه موسیقی هم اجرا می کردند.

گفتگو و مباحثه

- اینکه می گوئیم محجوبه شاعر درد و پرخاش بوده، علل آن را در چه مسایلی می دانید؟ در این مورد مباحثه کنید.
- محجوبه هروی از کدام شاعران بیشتر تأثیر پذیرفته و با کدام شخصیت های فرهنگی معاصرش رابطه فرهنگی و ادبی داشته است؟ تبادل نظر نمایید.

شاگردان در کتابچه‌های خود با استفاده از متن در یکی از موارد آتی یک صفحه مطلب بنویسند:

- خاستگاه اجتماعی و خانوادگی محجوبه هروی
- فعالیت‌های فرهنگی محجوبه هروی
- خصوصیت کلام محجوبه هروی
- با استفاده از متن خالیگاه‌های زیر را پر کنند.
- دیوان محجوبه هروی حاوی () بیت است.
- محجوبه هروی از اشکال مختلف شعر چون استفاده کرده اما ()

او زیبا و از جاذبه‌های پرشور بهره دارد.

پاسخ درست این جمله‌ها را مطابق متن در کتابچه‌های تان بنویسید:

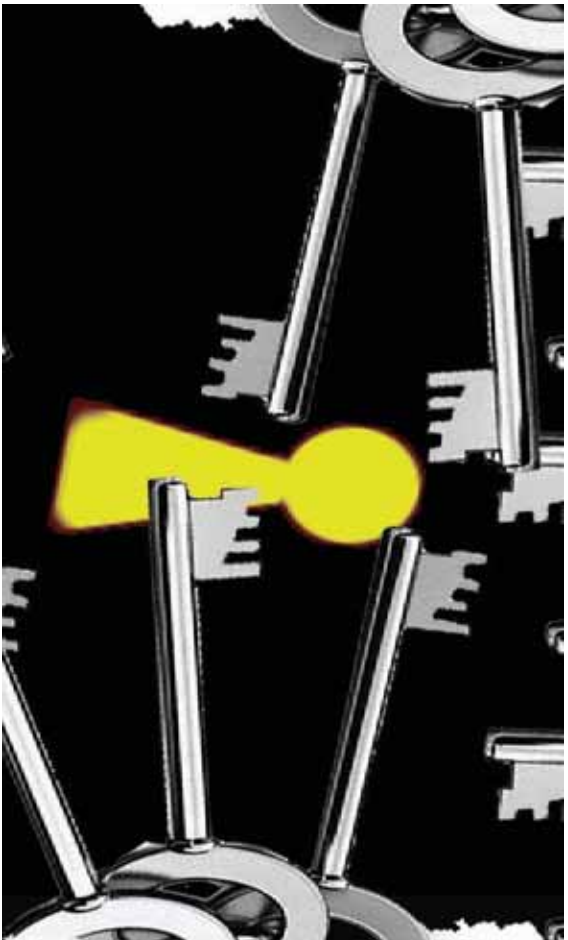
- الف: آیا محجوبه هروی اشعار محمود طرزی و عبدالهادی داوی را می پسندید؟
- ب: آیا محجوبه هروی از ولایت های کدهار و نگرهار بازدید نموده، در آنجاها سخنرانی نموده و اشعارش را به مردم ارائه کرده است؟
- ج: آیا مردم تخار یکی از مکتبشان را بنام محجوبه هروی نامگذاری کرده اند؟





درس پانزدهم

چیست آن چیست؟



لعبتی، چیست نغز و خاک مزاج که به آبی ست از جهان خورسند
دست بر سر نهاده، پنداری به سرخویش می خورد سوگند
عزیزان، از این ابیات دانستید که سراینده، با این نحوه بیان درباره چه موضوعی
صحبت می کند؟ از این آگاه استید که لغز و چیستان اگر مثل معما راه ابهام و
پیچیده گی را در پیش نگیرد، یکی از شیوه های پسندیده است که با همین
ساخت و پرداخت خاص می تواند که بیشتر از این با روح و شخصیت کلی شعر
رابطه نزدیک برقرار کند؛ چرا که شعر هم مثل چیستان بیان غیر مستقیم است.
در ادامه درس با مبتدا و خبر متعدد هم آشنا خواهیم شد.

چيستان سخنی است که در آن گوینده خصوصیات شخص یا چیزی را می‌گوید، بی آن که نام او را ذکر کند؛ سپس از شنونده می‌پرسد تا نام آن را بگوید و چون اکثراً پرسشهای چيستان با کلمه «چيست آن» آغاز می‌شود، نامش را چيستان گذاشته‌اند؛ مانند:

چيست آن چيست که در برگ پناهی دارد
جسامه سوسنی و سبز کلاهی دارد
سینه‌اش چاک نمایند و سرش را ببرند
حیرت است این که نه چرمی نه گناهی دارد

چيستان گاهی بدون آن که در آغازش کلمه چيستان ذکر شده باشد، می‌آید؛ چيستان اول در دوره مدیحه سرایی با تشبیه قصیده یکجا بود. در این دوره چيستان به صورت مستقل هم بیان شده است. فرخی، منوچهری، ناصر خسرو، مسعود سعد، امیر معری، عبدالواسع جبلی، ابن یمن و ... را می‌توان از لغز سرایان و لغز خوانان دور اول شعر دری نامید. لغز یا چيستان نسبت به معما سابقه طولانی دارد. وقتی که پیچیده‌گی‌های لفظی بیشتر شد معما به میان آمد. به صورت کل آنچه معما را از لغز یا چيستان جدا می‌کند، همان پیچیده‌گی مفهوم، کوناهی لفظ و داشتن استقلال به حیث یک شعر مستقل است؛ اما چيستان همان گونه که در آغاز کلام به شکلی خواننده را به خود جلب می‌کند، در وسط با ارائه توصیف بیشتر به او نیز لذت می‌بخشد؛ در حالی که معما از عهده این کار بدر شده نمی‌تواند؛ ولی با وجود این تفاوت، شاعرانی بوده‌اند که لغز خود را معما و معمای خود را لغز نامیده‌اند.

گر چه چيستان به صورت نثر هم وجود دارد؛ اما چيستان‌های منظوم به خاطر جاذبه وزن و علاقه مردم به آهنگ، بیشتر مورد قبول واقع شده در فرهنگ عوام جای خاص یافته است.

این هم دو نمونه از چيستان:

- کـــــوزه یک رنگ، آهش دورنگ
- عجایب صورتی دیدم در این دشت
- که بی جان در بی جاندار می گشت.



- هفت شاعر لغز سرایی که در متن ذکر گردید همه از استادان مکتب خراسانی اند.
- در دستور دری مبتدا و خبر با نهاد و گزاره یکی می‌باشند.



مبتدا و خبر متعدد، ارکان جمله‌یی استند که آن جمله پیش از دو فاعل و فعل داشته باشد؛ مثل:

- عده‌یی از شاعران، جمعی از نویسنده گان دفتر مجله جمع شده، بعد از مباحثه آثار خود را ارائه می‌نمودند.
- در جملهٔ بالا «عده بی از شاعران، جمعی از نویسنده گان و نقاشان، مبتدای متعدد، «در دفتر مجله» متمم فعل، «جمع شده بعد از مباحثه، آثار خود را ارائه می نمودند» گزاره و یا خبر متعدد می باشد، با مثالی از متن درس، موضوع روشن تر خواهد شد:
فرخی، منوچهری، امیر معزی و ابن یمن شاعران بزرگی بودند که لغز می سرودند و می خواندند و لذت می بردند.

- در این مثال «فرخی، منوچهری، امیر معزی و ابن یمن» مبتدای متعدد، «شعرا ی بزرگی بودند که لغز می سرودند و می خواندند و لذت می بردند» خبر متعدد اند.



چپستان یکی از موضوع های ذوقی و تفنی شعر است که صورت منشور آن هم در بین عوام وجود دارد. چپستان نسبت به معما طولانی تر، ساده تر و دلپذیر تر بوده ، در ادبیات شفاهی ما به قوت وجود دارد.



- ♦ **بشنو و بگو**
- چپستان چگونه سخنی است؟

- چرا چیستان به همین نام یاد شده است؟
- نام دیگر چیستان چیست؟
- آیا چیستان همیشه ضمیمه قصیده می باشد؟ در این مورد صحبت کنید.

به دوستان بگو

- لغز یا چیستان نسبت به معما سابقه طولانی دارد.
- پیچیده‌گی مفهوم و کوتاهی لفظ دو صفتی است که معما را از چیستان جدا می کنند.
- چیستان در همان آغاز شنیدن، خواننده را به خود جلب می کند.

♦ بخوان و بنویس

- نظر به کدام خواص مشترک بعضی ها لغز را معما و معما را لغز می خوانند؟
- چرا مردم به چیستان های منظوم علاقه زیاد دارند؟
- علاقه مندان چیستان و افسانه در قدیم زیاد بودند یا حالا؟
- چیستان سایه را بنویسید.
- در دو جمله مبتدا و خبر متعدد را نشان دهید.

درست / نادرست

- چیستان پیچیده تر از معماست. ()
- چیستان هنوز وارد ادبیات شفاهی نگردیده است. ()
- مبتدا و خبر متعدد می باشند که در آنها بیش از دو فاعل و مفعول وجود داشته باشد. ()

تحلیل و مباحثه

چه فکر می کنید؟ کدام ضرورت چیستان را پدید آورده است؟ در این مورد بحث و تحلیل همه جانبه نموده، نتیجه را به وسیله یک نفر از هر گروه در صنف ابراز نمایید.



هر کس روز بعد با دو چیستان جدید که هر دو را به حافظه داشته باشد در صنف حاضر شود تا آن ها را با همان حالات چیستان گویی در برابر صنف مطرح کند.



درس شانزدهم

طنز چیست؟



طنز زاده‌اعترافی متعالی است که نویسنده‌گان، آن را زیر فشارهای سیاسی و اجتماعی بیان کرده‌اند.

در درسی که گذشت شما در باره مفهوم چیستان و نمونه های آن در زبان دری و مبتدا و خبر متعدد در دستور زبان آگاهی یافتید. درین جا به نوع ادبی جالبی به نام «طنز» پرداخته می‌شود. شاید شما روزمره به سخنان و اشعار طنز آمیز و زهرخندهای تکان دهنده‌یی از سوی دوستان تان و هم از طریق برنامه های رسانه‌های گروهی پیوسته آشنا شده باشید؛ آیا می دانید که این مطالب طنزی در اصلاح و دگرگونی تحولات جامعه رو به تحول ما چقدر مهم و ارزنده است؟ همین طور اشاره هایی هم در مورد اجزای غیر اساسی جمله به شما خواهیم داشت.

طنز TANZ در لغت به معنای مسخره کردن و طعنه زدن آمده است و در اصطلاح

ادبی، شعر یا نثری است که به گونه طعنه و تمسخر زشتی ها و معایب فرد یا جامعه

را منعکس می کند با اشاره و تنبیهی اجتماعی است که هدفش اصلاح است نه مردم آزاری.

طبیعت طنز بر خنده استوار است؛ اما خنده در طنز هدف نیست؛ بلکه وسیله بی است برای نشان دادن کاستیها و متوجه ساختن مردم و مخاطبان به آن ها.

طنز در ادبیات به دو قسم مستقیم و غیر مستقیم تقسیم می شود. افزون بر آن نوع دیگری از طنز بنام «زهر خند» است که جنبه غم انگیز و در عین حال مضحک زنده گی را نشان می دهد. تاریخچه طنز پردازی در غرب از شاعران و نویسندگان یونان و روم باستان آغاز می شود که مهمترین آنان عبارت از آرخیلوس، آریستو فانس و ... بوده اند.

در ادبیات فارسی دری طنز به عنوان نوع اثر مستقل ادبی و اصلاحگرانه به علت نبود دید انتقادی و اجتماعی نویسنده گان و نیز وابسته گی آنان با دربار های دولتی بسیار اندک و کم رنگ است و آنچه هست گفتارها و حکایتهای طنز آمیزی است که در کنار هجو و هزل به وجود آمده است.

اما در سده پنجم هجری برخی از رباعیات فلسفی خیام در مورد اعتراض به جهان آفرینش گونه طنز دارد؛ ولی طنز در آثار صوفیه جنبه فلسفی و اجتماعی داشته که در برابر بی عدالتی های اجتماعی زمان بیان شده است؛ چنانکه نمونه این گونه طنزها در الهی نامه شیخ فریدالدین عطار بدین مضمون آمده است: «دیوانه بی به نیشاپور می رفت؛ دشتی دید پر از گاو. پرسید: این ها از آن کیست؟ گفتند: از عمید. چون به شهر آمد، غلام دید بسیار، پرسید: این غلامان از کیستند؟ گفتند بنده گان عمیدند. درون شهر سرایی دید آراسته که مردم به آنجا می رفتند و می آمدند. پرسید: این سرای کیست؟ گفتند: این اندازه نمانی که سرای عمید نیشاپور است؟ دیوانه دستاری به سر داشت کهنه و پاره پاره از سربرگرفت، به آسمان پرتاب کرد و گفت: این را هم به عمید نیشاپور ده از آنکه همه چیز را به وی داده بی.»

نمونه‌های دیگر طنزی را می‌توان در حکایت‌های طنزی سعدی در کتاب‌های بوستان و گلستان و غزل‌های حافظ و حکایاتی از مثنوی مولانا مشاهده کرد؛ اما بزرگ‌ترین شخصیت طنز پرداز قدیم دری عبید زاکانی است که در آثار منظوم و منثور خویش بیشتر به طنز پرداخته است. رسالهٔ صد پند ، موش و گربه و ... ، از نمونه‌های آثار طنزی می‌باشند؛ چنانکه از حکایت‌های طنزی اوست: «جنازه بی را بر دهی می بردند. درویشی با پسر بر سر راه ایستاده بودند. پسر از پدر پرسید که بابا درین جا چیست؟ گفت: آدمی گفت کجایش می برند؟ گفت: به جایی که نه خوردنی باشد و نه پوشیدنی، نه نان و نه هیزم ، نه آتش ، نه زره، نه سیم، نه بوریا، نه گلیم. گفت: با ما مگر به خانه ما می برندش.»

از شاعران طنز پرداز ادبیات ما حاجی محمد اسماعیل سیاه از شهر هرات شهرت بیشتر دارد همین‌طور آثار متعدد طنزی به وسیلهٔ طنز پردازان معاصر کشور چون جلال نورانی، احسان‌الله سلام، نصیر نشاط و دیگران ایجاد شده است و این نوع ادبی با علاقه‌مندی بیشتری از سوی نویسنده‌گان و خواننده‌گان کشور در حال رشد و تحول می‌باشد.



به خاطر معلومات بیشتر در زمینهٔ طنز و دگرگونی آن در کشور به آثار منتشرهٔ دانشمندان و مصاحبه‌های صاحب‌نظران که در مطبوعات چاپ شده است. مراجعه شود.



درین بحث با «اجزای غیر اساسی جمله» آشنا می‌شوید . کلمه‌های نامستقل

که در پیوند دادن بخشهای مختلف جمله کاربرد دارد، به نام «اجزای غیر اساسی جمله» نامیده می‌شوند. استعمال این کلمات نامستقل در جمله‌ها شکل اختیاری دارند و بعضاً با حذف آنها جمله‌ها مفهوم‌شان را تغییر نمی‌دهند. این کلمات نامستقل شامل: که، را، به، در، برای، تا، زیرا، ای، بلکه و مثل این‌ها می‌باشند که در جمله‌های زیر به موارد استعمال چند تایی آنها پرداخته می‌شود؛ مثلاً به جای اینکه گفته شود: پرویز در خانه است، می‌گویند پرویز خانه است. یا به جای پرویز به خانه رفت، بعضاً گفته می‌شود پرویز خانه رفت.



طنز در اصطلاح ادبی شعر یا نثری است که به گونه‌ی طعنه و تمسخر، زشتی‌ها و معایب فرد یا جامعه را انعکاس می‌دهد. هدف طنز اصلاح است نه مردم‌آزاری. در ادبیات فارسی دری طنز به عنوان یک نوع مستقل ادبی بسیار اندک و کم‌رنگ است و آنچه هست، گفتارها و حکایت طنز آمیزی است که در کنار هجو و هزل پدید آمده است.



◆ بشنو و بگو

- دانش‌آموزان متن درس طنز را که از سوی معلم خوانده می‌شود، با توجه گوش کنند.
- بعد از خواندن معلم، متن به وسیله‌ی چهارتن از شاگردان مجدداً خوانده شود و مفاهیم آن به کمک معلم توضیح شود.

به دیگران بگو

- دو تن از شاگردان نمونه‌های طنزی را که در متن آمده است شفاهی در صنف ارائه کنند.
- دو شاگرد درباره‌ی طنز آماده‌گی گرفته در صنف بحث و گفتگو کنند.
- شاگردان در دو گروه تنظیم شوند و طنزهایی را که به یاد دارند، با همدیگر بیان نمایند.

♦ بخوان و بنویس

- یک شاگرد واژه‌ی طنز را بر تخته بنویسد و چند شاگرد دیگر به نوبت پیش روی صنف آمده، درباره‌ی تعریف طنز، هدف و سابقه‌ی آن در ادبیات دری چند جمله بنویسند.
- دو تن از شاگردان به نماینده‌گی از دو گروه صنف، چند سطر از برداشت شان را درباره‌ی طنز بنویسند و مقایسه‌ی بی در صنف ارائه کنند.

درست و نادرست

- از سه جواب داده شده صحیح آن را انتخاب کنید:
هدف طنز: (۱) ریشخند و تمسخر دیگران است.
(۲) ایجاد خنده در دیگران است.
(۳) بیان عیبها و اصلاح جامعه است.
 - طنز نویسان مشهور قدیم دری این ها اند:
(۱) نظامی گنجیه بی (۲) امام غزالی (۳) عیب زاکانی
- ### مباحثه
- دو شاگرد دو نمونه‌ی طنز را که در متن درس از شیخ عطار و عیب زاکانی آمده است، بخوانند و سایر شاگردان نتیجه‌گیری شان را پیرامون آن ارائه کنند.

- سه شاگرد از سه طنز نویس معاصر کشور، نام گرفته طنزهای که یاد دارند ارائه نمایند.



شاگردان در کتابچه‌های شان وظایف زیر را بنویسند:

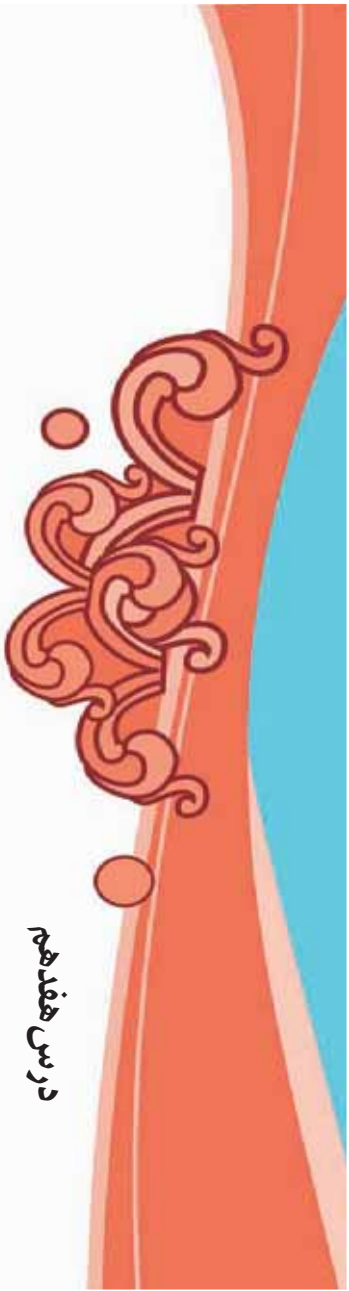
یک مقاله در حد یک صفحه درباره طنز بنویسند.

به این جمله ها جوابهای مختصر بدهند:

- اجزای غیر اساسی جمله را تعریف کرده، یک مثال بنویسید.

لغات زیر را معنی نموده و در جمله های مناسب استعمال کنید:

معایب ، تنبیه ، مضحک ، هجو ، هزل



داستان کوتاه



در درس گذشته با طنز و مشخصات آن آشنا شدید، حال با داستان کوتاه که بعد از شعر ظریفترین نوع ادبی است، آشنا می‌شوید. داستان کوتاه، هنر جوامع پریشان و آشفته است و به دلیل کوتاهی زبان و محدودیت کلمات، فصلی از زنده گی را تصویر می‌کند. داستان کوتاه باید چنان خلاصه و بامعنی و جالب و خالی از کلمات اضافی باشد که خواننده را مجذوب کند؛ پس «پشک‌هایی که آدم می‌شوید» سیوژی زریاب را با هم می‌خوانیم تا ببینیم که از این داستان چه حاصل می‌شود.

در بخش دستور، از مفعول در جمله نیز آگاه خواهیم شد.

داستان کوتاه با اندکی تلخیص، از سیوژی زریاب

پشک‌هایی که آدم می‌شوند

شام بود. شامها همیشه اندوهی را در دل من بیدار می‌کنند. مخصوصاً اگر بیرون از

خانه باشم و ببینم که آفتاب آرام آرام با یک نوع درد و دروغ جایش را به تاریکی می‌دهد و شهر آرام و سر به زیر با همان درد و دروغ در تاریکی و سیاهی غرق می‌شود.

- پشک پشک برآمده با چوچه هایش!

رویم را گشتاندم. آواز یعقوب بود، یعقوب شوخترین بچه کویچه ما بود. مادران وقتی او را می‌دیدند، با احتیاط دست کودکان شان را محکمتر می‌گرفتند و آهسته در گوششان می‌خواندند که مبدا با یعقوب همبازی شوند.

یعقوب پسرک هفت هشت ساله بی بود که پدرش، مادرش را رها کرده بود و رفته بود و مادرش هم در حادثه بی مرده بود و او نزد پیرمرد و پیرزنی که پدر کلان و مادر کلانش بودند، به سر می‌برد.

یعقوب با خشمونت خاصی با کودکان برخورد می‌کرد. حتی اگر پشکی یا سگی را هم در کویچه می‌دید، با سنگ و چوب به جانش می‌افتاد.

وقتی فریاد یعقوب بلند شد، دخترانم دامنم را کشیدند و سویی که یعقوب اشاره کرده بود، راه افتادیم. پشک فولادی رنگ و بزرگ که گاهی در نزدیکی خانه ما می‌دیدمش پیدا شده بود؛ اما این بار با شکوهمندی ملکه‌یی میان دو چوچه زبانش نشسته بود. یک بار یعقوب به صورت غیر ارادی خم شد؛ سنگی را برداشت و سوی چوچه‌های پشک پرتاب کرد؛ پشک میو خشمناکی کرد و سوی یعقوب دید؛ همان طور که سوی یعقوب می‌دید، خشمی در چشمان گرد و سبزش تبید که پشتم را لرزاند. به یاد باغ وحش افتادم؛ به یاد حیوانات باغ وحش افتادم.

آن روز با اصرار دختر چهارساله و دو ساله‌ام باغ وحش رفته بودیم. از باغ وحش بدم می‌آید و سالها بود که پایم را آنجا نگذاشته بودم. به نظرم می‌آید که باغ وحش مظهر دیگری از خودخواهی گنه کارانه بشر است، یعنی این که حیواناتی خوشبخت را از جنگلها و گلشنها از درّه‌ها و کوهها آوردن و پشت میله‌های آهنین قفس‌ها انداختن و برای شان برنامه تعیین کردن و آنان را خوش بخت انگاشتن؛ و این همواره برایم غیر قابل تحمل بوده است و اگر هم شهامت و توانایی این را ندارم که باغهای وحش سراسر زمین را نابود کنم و هر کجا میله قفس هست، از بیخ و بن برکنم و حیواناتی زبان بسته را دوباره راهی جنگلها و گلشنهای شان، راهی دره‌ها و کوه‌های شان کنم، حد اقل این توانایی را دارم که هیچگاه به هیچ باغ وحشی قدم نگذارم؛ کنار قفسی نایستم و ناظر نگون بختی حیوان زبان بسته‌یی نباشم.

اما آن روز وقتی دختر دو ساله‌ام با قد یک بلستش با دختر چهار ساله‌ام همدست شد، گردش را کج کرد و با تضرع گفت: جان جان ما را باغ وحش ببر...

این تضرع با آواز چنان زیر از حنجره مخلوق چنان کوچکی، مقاومت چندین ساله‌ام را آب کرد و در آن نیمروز تابستان که گرما بیداد می کرد، هر دوشان را پیش انداختم و راهی باغ وحش شدم.

دخترانم سر از پا نمی شناختند، نمی دانستند زودتر کدام سو بدونند و به نظاره کدام حیوان بنشینند.

بعد از ظهر جمعه بود. گرما بیداد می کرد؛ باغ وحش پر از تماشاگر بود؛ به نظرم آمد که با رفتن باغ وحش آدم قدرت ظالمانه‌اش را به رخ حیواناتی داخل قفس می کشد. رو به روی قفس پرزنده‌های سبز رنگ، اتاق تاریک و متعفن نظرم‌ان را جلب کرد. دختر چهار ساله‌ام با خوشحالی فریاد زد:

- فیل ... ملار فیل ... فیل

بیشتر رفتم. تن بزرگ و چروکیده فیلی چشمم را پر کرد. فیل وسط اتاق تاریک، بی حرکت، انگار صخره‌یی بود، ایستاده پاهای عقبیش به زنجیر کشیده شده بود. رو به رویش توده‌یی از زردکهای گندیده قرار داشت. به نظرم آمد که فیل با اکراه چشمانش را بسته است تا زردکهای گندیده را نبیند. همان طوری که به پوست چروکیده و چشمان بسته فیل می دیدم، با خود گفتم:

- چه کسی قرعه فال را به نام این حیوان زده او را از جنگلهای وحشی و سرسبز هندوستان یا افریقا رانده است و راهی این اتاق تاریک و سیاه ساخته است؟!

دورتر رفتم. آدمهای زیادی رو به روی قفسی ایستاده بودند و با رضایت و شادی می خندیدند. به سختی راهی برای خود باز کردیم. قفس میمونها بود. میمونها حرکات آدمی ها را تقلید می کردند. اگر آدمی می خندید، میمون هم لبانش را پس می برد، اگر آدمی دستانش را در گوشه‌هایش می گرفت، میمون هم دستانش را در گوشه‌هایش می گذاشت آدمی دستانش را روی دهانش می گرفت، میمون هم دستانش را روی دهانش می گذاشت و آدمها سرشار از لذت خویشتن بینی به میمون ها پارچه‌های نانی یا نیمه زردکی بنال می کردند. میمونها لبریز از خوشبختی احمقانه شان پارچه‌های نان و زردکهای نیمه را می گرفتند و با خوشحالی در دهان می کردند و می خوردند و برای تقلید بیشتر و بهتر از آدمها تلاش می کردند.

دخترانم هم از قفس میمونها دل نمی‌کنند. دست شان را کشیدم و به محوطه

سرپوشیده‌بی داخل شدیم. در دوردور این محوطه سرپوشیده صندوقهای شیشه‌یی چیده شده بود. درون صندوقها آب بود و در آن آبها ماهیهای بزرگ و کوچک شناور بودند. حرکات شان با تائی و آرام بود. به نظرم آمد که ماهیان در آن محیط تنگ با دریغ به دریا می‌اندیشند.

از محوطه سرپوشیده برآمدیم.

دخترانم دامنم را کش کردند و در جهتی که هیاهو برپا بود، مرا از دنبال شان کشیدند.

دختر چهار ساله ام صدا کرد:

- شیر را ببین!

رویم را گشتاندم و شیر را دیدم که گرمای نیمروز تابستان بیحالش ساخته بود. نمیدانم چرا به نظرم آمد که شیر حالت حیوان دانشمند و نجیب و ناامیدی را دارد. سر بزرگش را روی دستاش گذاشته بود و هر چند لحظه بعد سرش را، تکان می داد، مگسها ادیتش می کردند. شیر چشمانش را بسته بود. انگار از آدمها بدش می آمد.

آن طرفتر خر را دیدم. به نظرم آمد که آرامش از سر و رویش می بارد و به نظرم آمد که شاید تنها موجودی که در قفس احساس آرامش می کند، همین خر است. حداقل در قفس، پشتش زیر بارهای سنگین و بیرون از توانایی اش زخم بر نمی دارد.

دخترانم دوان دوان سوی قفس آهوان گشتاندم.

وسوسه آفرینش، آهوان را حتی تا درون قفسها دنبال کرده بود و آهوان چوچه داده بودند. چوچه های شان سبکسر و بی خیال با هیجان و کنجکاری که خاص کودکان تمامی موجودات روی زمین است، اطراف میله های قفس را، می پاییدند. به نظرم آمد که آهوان پیر را یاد دره های شان آرام نمی گذارد و با دریغ به چوچه هایشان می بینند که با قفس خو می کنند و یاد آن دره ها سالها بعد ساخت خاطرات چوچه هایشان را چراغان نخواهد کرد. به نظرم آمد که آهوان پیر در یافته اند که جهان برای چوچه های شان در قفس آغاز شده است.

چوچه های آهو پشت میله های قفس آمدند و با چشمان جادوگر و سیاهشان به دخترانم چشم دوختند؛ نمی دانم چی الفتی بین چوچه های آهو و دخترانم پیدا شد که دختر دو ساله ام صدا کرد:

- وای وای قند، شیرین

رویم را گشتاندم به آهوی پیر دیدم که یک پهلو لمبیده بود و یک دستش را زیر تنش قرار داده بود، نمی دانم در آن نگاه خسته چی بود که باغ وحش را برایم غیر قابل تحمل

ساخت. دست دخترانم را کش کردم و دوان دوان سوی در خروجی راه افتادیم. به اعتراض دخترانم گوش ندادم و گفتم:

- بدویم ناوقت شده.

دختر دوساله‌ام که نمی‌دانم چرا همیشه مرا همیشه به دروغ گفتن می‌کند، با اعتراض گفت:

- چرا دروغ می‌گی؟ کی ناوقت شده؟ کو؟

یک بار گفتم: اگر نرویم، تاریک می‌شود.

از تاریکی می‌ترسند. قدم‌های شان را تیز کردند. پشت شان را هم ندیدند.

از باغ وحش برآمدیم و راه خانه را پیش گرفتیم.



متوجه شدم که دخترانم هنوز سرگرم تماشای پشک و چوچه‌هایش اند. شام نزدیک شده بود. یعقوب از اذیت و آزار موجودات روی زمین خسته شده بود و همان‌طور که با

حسرت پشتش را می‌دید، راهی خانه‌اش شد.

وقتی خانه آمدیم، دختر کلانم پرسید:

- مادر ما آدم استیم یا نی؟

گفتم: ها.

- گفت: خوب است آدم باشد.

می‌خواستیم بگویم که ها، به آن شرط که همه آدم‌ها آدم باشند؛ اما نگفتم؛ با کنجکاوای پرسیدم: چرا؟

گفت: آدم کودکستان می‌رود، نان می‌خورد.. خانه دارد.

آهی کشید و ادامه داد: پشکهای بیچاره...

قانع شدم؛ چیزی نگفتم؛ باز دخترم با خودش اندیشید و پرسید:

- پشکها خانه ندارند؟

گفتم: نی.

- چرا؟

بی آن که به عواقب این پاسخ بیندیشم گفتم: آدم دم ندارد، آدم با دو پایش راه می‌رود. دختر پرسید: اگر پشک دم نداشته باشد و با دو پایش راه برود، آدم می‌شود؟
با سبکسری گفتم: ها

دخترم ساکت شد و چیزی نگفت.

روزها گذشت و من گاهی از طریق دخترانم از احوال پشک فولادی رنگ و چوچه‌هایش با خبر می‌شدم و همچنان این را هم دریافتم که دخترم تیوری خود ساخته مرا که اگر پشک‌ها دم نداشته باشند و با دو پای شان راه بروند، آدم می‌شوند، با یعقوب در میان گذاشته است؛ و دانستم که یعقوب هم آن را سخت تأیید کرده است.

یک روز نزدیک شام بود؛ کسی با مشت‌هایش به دروازه زد. باز کردم. دختر چهار ساله‌ام بود؛ رنگش سفید پریده بود. می‌لرزید، دندان‌هایش به هم می‌خوردند. ترسیدم و پرسیدم:

- چرا؟ چی شده؟

- چوچه‌های پشک آدم شدند؛ بیا ببین.

- کی کی آدم شد؟

- چوچه‌های پشک.

فریاد زد: چطور؟

یعقوب آدم ساختشان.

دل‌م‌گواهی حادثهٔ بدی را داد. دویده از خانه بر آمدم با دخترم رفتم زیر درخت توت. دو پشک کوچک در خون خود غوطه می‌زدند؛ دم و دو پای پیشروی شان را یعقوب با تیرچه قطع کرده بود تا دم نداشته باشند و با دو پای شان راه بروند؛ آدم شوند.

دخترم همان‌طور که دندان‌هایش به هم می‌خورد، گفت:

- جور می‌شوند... جور می‌شوند، با دو پای شان راه می‌روند، آدم می‌شوند؛ این را یعقوب گفته ...

دخترم چیزهایی گفت که من نشنیدم؛ می‌لرزیدم؛ دندان‌هایم به هم می‌خوردند. آن شب دخترم به سختی به خواب رفت. از چشمان من هم خواب فرار کرده بود و تا صبح فریاد دردا انگیز پشک فولادی رنگ را شنیدم که در عزای چوچه‌های آدم شده‌اش می‌گریست.

پایان

کابل اسنبله ۱۳۶۳



داستان کوتاه مانند دیگر انواع ادبی حال و احوال انسان را به تصویر می‌کشد. داستان کوتاه اگر زیاد کوتاه باشد، به نام «داستان کوتاه کوتاه»، «داستانک» و «داستان خیلی کوتاه» یاد می‌شود. اساسگذار داستان کوتاه در جهان ادگار آلن پو، نویسنده آمریکایی و در حوزه زبان فارسی در سید محمد علی جمالزاده است. اگر بخواهیم که از میان تمام داستان سرایان موفق معاصر دری از شش چهره مهم آنها نام ببریم، از روی انصاف باید صادق هدایت، بزرگ علوی، صادق چوبک، رهنورد زریاب، اکرم عثمان و سیوژی زریاب را یاد نماییم.

سیوژی زریاب در سال ۱۳۲۹ خورشیدی در شهر کابل به دنیا آمد؛ در لیسه ملالی و پوهنځی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل درس خواند؛ گواهینامه ماستری و دکترای ادبیات مدرن را از فرانسه به دست آورد.



مفعول، آن رکن اساسی جمله است که فعلی یا عملی، بالای آن انجام شده باشد؛ مانند: «کتاب» در جمله زیر:

- ابراهیم کتاب خرید.

دو گونه مفعول وجود دارد: مستقیم و غیر مستقیم

مفعول مستقیم آن است که همراه با پسینه «را» بیاید؛ کلمه ویا «مچله» در این جمله

مثال زیر، مفعول مستقیم است.

- احمد مچله را خواند.

مفعول غیر مستقیم آن است که بدون «را» بیاید؛ مانند کلمه «گل» در جمله زیر:

- یاسمین «گل» خرید.



انسان در مسیر انحراف سقوط وحشتناک دارد، شخصیت و عزت آدمی وقتی محفوظ می ماند که برتری خود را در پندار و گفتار و کردار نیک خویش نشان دهد.

فعالیت ها



◆ بشنو و بگو

- چرا داستان کوتاه به زودی از رونق زیاد برخوردار شد؟
- چند داستان نویس مشهور دنیا را می شناسید؟
- آیا داستان منظوم هم وجود دارد؟

به دوستان بگو

- چرا ترتیباً یعقوب با دیگران متفاوت بود؟
- چرا سپوزمی زریاب از غروب می ترسد؟
- چرا فیل با آن همه زور و قوت به زنجیر درآمده است؟

◆ بخوان و بنویس

- چرا نویسنده این داستان از باغ وحش بدش می آید؟
- چرا خر در قفس باغ وحش برخلاف شیر و آهو و سایر حیوانات راحت و آرام به نظر می آید؟

تحلیل و مباحثه

بعد از بحث و بررسی لازم دو شاگرد محتوای این درس را به عنوان برداشت نهایی گروه های خود ابراز نمایند؛ اما چهار شاگرد دیگر نظریات آنها را با استدلال نقد نمایند.

کارخانه گی



هریک از شاگردان با کمک بزرگسالان خانواده یک داستان و قصه را به خاطر سپرده، در صنف ارائه نمایند.



درس هفدهم

مقام معلم



تا حال دربارهٔ مقام معلم اندیشیده‌اید؟

می‌دانید که اولین معلم بشریت کیست؟ کتاب و معلم و دانشمند هر سه گنجینهٔ دانش‌اند؛ اما باید بدانیم که برتری معلم در چیست. آنچه ما داریم و آنچه استادان و شاگردان ما داشته و دارند، از دولت دانش و زحمات معلم است؛ پس در این درس سعی می‌نماییم که مقام، آگاهی، اخلاق و جنبه‌های مهم شخصیت معلم را در حد ممکن روشن نماییم.

نقش پرکننده‌ها را درجمله توضیح خواهیم نمود.

به بیان علمای دین سورهٔ «اقراء باسم ربک الذی خلق...» اولین هدایت خداوند بر آخرین پیغمبر حضرت محمد مصطفی (ص) است. پیامبر بزرگوار اسلام نیز روشن ساخته‌اند که: «پروردگار مرا تربیت کرد و نیک در من ادب آموخت و مرا با حسن ادب بار آورد.»

این سلسله انتقال معنی و مسؤلیت از پیام آوران آغاز الی روشنگران و معلمان بشریت ادامه دارد.

به همین دلیل است که بشریت، دانشمندان خود را یعنی آنانی را که تمام علوم عصر را آگاه بودند، با احترام و قدردانی معلم خطاب نموده‌اند؛ معلم اول، دوم و سوم به ترتیب القاب علمی ارسطو، فارابی و ابن سیناست که قلم‌های برین دانش بشراند. اگر به دقت نگاه کنیم، هم اکنون بirq خوشبختی جاهایی بلند است که اهالی آن به علم و معلم و تعلیم و تربیه توجه زیاد کرده‌اند.

اولین صفتی که مقام و منزلت معلم را بالا می‌برد، علم و دانش است؛ زیرا:
خاتم ملک سلیمان است علم این جهان چون صورت و جان است علم
مشخصهٔ یک معلم موفق داشتن اخلاق خوب و سجایای نیک انسانی در بلندترین سطح آن است. خداوند در همه جا تربیت را در کنار تعلیم مساوی و موازی قرار داده است. علمی که با اخلاق همراه نباشد؛ زیانش بیشتر از جهل است. در فرهنگ بشری و اسلامی، عالم بی عمل همیشه رانده شده است؛ چنانکه شیخ سعدی گفته است:

علم چندان که بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی
داشتن نجات ذاتی و تربیت سالم خانواده ضرورت دیگر است که در ارتقای مقام معلم تعیین کننده است.

لطف و مهربانی و درک حالات روحی انتخاب روش مناسب تدریس و کمک اخلاقی به شاگرد معلم را محبوب ساخته، موجب می‌شود که اساس رابطهٔ آن را احترام و محبت به آموزش و مکتب شکل دهد. داشتن ظاهر مناسب و سجایای عالی و ارائهٔ درس با زبان ساده و قابل فهم نیز از عمده‌ترین وظایف معلم است؛ به جا گفته‌اند:

چون سر و کارت به کودک افتاد پس زبان کودکی باید گشاد



وقتی گفته می‌شود خداوند (ع) بر همه چیز محیط است، معنایش این است که همه چیز در حوزه و احاطهٔ اقتدار و آگاهی خداوند علیم (ع) قرار دارد.
و حی: آنچه از جانب خدا بر پیغمبران رسیده باشد.



پرکننده ها: هر گاه معنای فعل توسط کلمه‌یی کامل شود، آن کلمه را پرکننده یا متمم فعل می‌گویند؛ مثلاً: شگوفه از بل گذشت. در این جمله «شگوفه» فاعل، «از» حرف اضافه، «بل» پرکننده یا متمم، و «گذشت» فعل است. انواع پرکننده‌ها را در صنوف بالاتر می‌خوانید. حال در مثالی از متن درس، پرکننده‌ها را با یک خط ظریف مشخص می‌نماییم تا هدف واضح‌تر شود:

- انسان بر زمین خلیفه خداست.
- معلم مکلف است که ارزشهای علمی و اخلاقی را در خود پرورش دهد.
- در جمله اول «زمین» و در جمله دوم «خود» پرکننده است.



پیشبرد وظیفه مقدس معلمی در حقیقت ادامه کار پیغمبران بر زمین است؛ پس معلمی، هم کار است و هم نوعی ریاضت. بعد از خدای بزرگ پیامبران، اولیا و معلمانند که رسالت مهم روشنگری را به عهده گرفته‌اند.



◆ بشنو و بگو

* درباره معلم اول بشریت چه می‌دانید؟

- در ترکیب شخصیت یک معلم موفق کدام مشخصه‌ها نقش اساسی دارند؟
- چه کسانی را به نام معلم اول، دوم و سوم یاد کرده‌اند؟
- چرا مقام معلم بلند است؟

به دوستانت بگو

- انسان به خاطر داشتن علم، خلیفه خدا در زمین است.
- وظیفه هر که هر چه باشد؛ وظیفه معلم تربیه نسل آدم است.
- معلم موفق عمده‌ترین عامل خوشبختی جامعه است.

◆ بخوان و بنویس

- آیا تربیت خانواده در ارتقای شخصیت معنوی معلم نقشی دارد؟ توضیح دهید.
- معلمان شریف برای چه آرزویی زحمت می‌کشند؟
- در جمله «نرگس از گلخانه آمد!»؛ پرکننده یا متمم فعل را مشخص نموده، بگویند که به چه دلیل پرکننده است؟

• متضاد این کلمه‌ها را بنویسید:

دانا () ، عاقل ()

شریف () ، شایسته ()

- چهار کلمه‌یی را که با محتوای درس رابطه بسیار نزدیک دارند، رونویس کرده، در جمله‌هایی به کار ببرید که سزاوار شخصیت و مقام معلم باشند.

جاهای خالی را پر کنید:

- چون سروکارت به افتاد پس کودکی باید

از چهار جواب، یکی آن را تأیید کنید.

معلم:

الف: رهبرسیاسی است. ب: دانشمند است؛ ج: بی نیاز از دانش است. د: دانشمند یاددهنده است.

فارابی:

الف: معلم اول است. ب: معلم سوم است. ج: معلم پنجم است. د: هر سه نادرست است.

تحلیل و مباحثه

- بیت زیر با محتوای درس چه رابطه دارد:

علم چندانگه بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی

- بالاخره با انتباه از این مفهوم درس به چه نتیجه رسیده‌اید که معلم کیست؟ بعد از تحلیل و مباحثه نتیجه را در صنف بیان نمایید.



شاگردان به کمک بزرگان خانواده در مورد صفات معلم موفق نیشته‌یی را آماده کرده، در صنف بخوانند.



درس نهم

پولیس ترافیک کیست؟



دیر رسیدن بهتر از نارسیدن است.

شاگردان عزیز؛ در درس گذشته، شما از مقام ارجمند معلم و نقش روشنگرانه او در حیات جامعه نکاتی سودمند آموختید. درین جا به معرفی یکی از سازمان‌های امنیتی در کشور می‌پردازیم که نقشی اثربخش را در همکاری با مردم و اجرای خدمات ترافیکی و ایجاد نظم ترانسپورتی در شهرها بدوش دارد. شاگرد ارجمند؛ آیا در حین رفتن به مکتب و شهرتان گاهی در برابر اشیاءهای ترافیکی توقف کرده، خود را به رعایت قوانین کشور، ملزم دانستاید یا نه؛ و آیا زمانی هم شاهد تخلف از قوانین ترافیکی یا حادثه فاجعه‌بار ترافیکی بوده‌اید؟ در این درس با «انواع جمله از نظر ساخت نحوی» نیز آشنا خواهید شد.

در شرایط کنونی به نسبت تسهیلات زنده‌گانی شهری و مدنی، وجود اشتغال و شرایط مساعد کاری و تحصیلی، دسترسی به شفاخانه، کلینیک، دکتور و بهبود وضع بهتر امنیتی و سایر خدمات اجتماعی، زنده‌گانی در شهرها، نسبت به اقامت در دهات و روستاها از امتیازات و مزیت‌های ویژه‌ای برخوردار است.

در چنین وضعیتی کدام ارگان و اداره وجود دارد تا وظیفه کتترل عبور و مرور وسایط و نظارت از راهها و راهروها را در شهرها و ولایات کشور به عهده گیرد و مردم را در رعایت خدمات شهری همکاری نموده، با متخلفان نظم و قانون برخورد قانونی نماید؟ بدین روست که وظیفه و مسئولیت خطیر اداره ترافیک و پولیس ترافیک در برابر ما بروز می کند. اداره ترافیک به خاطر آگاهی مردم و آشنایی آنان با استفاده از خدمات شهری و ترانسپورتی و ظایف مهمی را به دوش دارد. چنانکه شاهراهها و سرکهای موتررو و پیاده‌روها به وسیله این اداره با خطوط متنوع سفید، سرخ و... علامت‌گذاری شده، و با نصب لو‌حدها، علامه‌ها و چراغهای سبز، سرخ و زرد در چهارراه‌ها، سرکها و جاده‌ها از سوی این اداره به مردم و به خصوص به راننده گان آگاهی‌های ترافیکی و ترانسپورتی ارائه شده است. مسؤولان ترافیکی و پولیس ترافیک، با یونفورم و وسایطی که با نشانه‌ها و آرم ترافیکی مشخصی مجهزاند در چهارراهی‌ها و خیابان‌ها به خدمات شهری مشغولند.

اداره خدمات ترافیکی به‌عبارت راننده‌گان می‌آموزد که هر کدام آنان باید از مسیرها و سرکهای مشخص خود استفاده کنند. در موقعی که چراغهای ترافیکی در مسیر چهارراه‌ها سرخ می‌شود، علامت توقف وسایط، عبور و مرور مردم را نشان می‌دهد و با سبز شدن چراغ جاده‌ها، مردم اجازه و حق عبور و مرور در سرکها را می‌یابند همینطور اشارات ترافیکی به راننده‌گان می‌فهماند که در شهرها و نقاط مزدحم وسایط آنها به چه اندازه سرعت داشته باشند و در کجا توقف کنند تا از وقوع حوادث ترافیکی و تصادمات جلوگیری شود و این شعار همیشه گی ترافیک را پیوسته در نظر داشته باشند که: «دیر رسیدن بهتر از نارسیدن است».

یکی دیگر از وظایف پولیس ترافیک شناسایی و دستگیری متخلفان وسایط و راننده‌گان و معرفی مجرمان به مقامات خارنوالی و محاکم مخصوص ترافیک است. پولیس ترافیک وظیفه دارد تا از تخمی‌ها و مجروحان تصادمات ترافیکی را به زودترین فرصت به شفاخانه‌ها و کلینیک‌های صحی انتقال دهد و همیگونه در عبور و مرور سالخورده‌گان، مریضان و کودکان از سرکها و شاهراه‌های عمومی همکاری نماید.

اجرای بهتر خدمات ترافیکی در همکاری نزدیک با مردم قابل اجرا است و شهروندان باید در همه حال، مسؤولان ترافیکی و پولیس ترافیک را کمک و یاری رسانند.



در زین جا «انواع جمله از نظر ساخت نحوی» را مورد بررسی قرار می‌دهیم. جمله از نگاه ساختمان نحوی به دو بخش تقسیم شده؛ که به آنها جمله ساده و جمله مرکب گفته می‌شود.

در جمله‌های زیر به ترتیب با انواع فوق آشنا می‌شوید:
۱. عدالت یک اصل مقدس و عالی است. (جمله ساده مستقل)



پولیس ترافیک از تطبیق و رعایت قوانین ترافیکی، اعطای مجوز راننده‌گی و رعایت علائم و نشانه‌های ترافیکی، استفاده درست از سرک‌های مو ترزو و پیاده روه‌ها به وسیله مردم و راننده‌گان نظارت نموده و در شناسایی و دستگیری متخلفان قوانین ترافیکی کمک می‌کند. همینطور پولیس ترافیک در انتقال مجروحان و زخمی‌های حوادث ترافیکی به شفاخانه‌ها و کلینیک‌ها کمک می‌رساند و مساعدت به سالخورده گان، مریضان و اطفال در سرک‌ها و شاهراه‌ها از وظایف دیگری مسؤلان و پولیس ترافیک شمرده می‌شود.



◆ بشنو و بگو

شاگردان متن درس را با دقت بخوانند و خود و همصنفان‌شان را از وظایف ترافیک و مقررات آن آگاه سازند.

دو نفر از شاگردان بالونبه در موارد:

- وظایف و مسؤلویت‌های پولیس ترافیک و اداره ترافیکی،
 - تخلفات ترافیکی چیست و چه پیامدهای را در قبال دارد؟
- آماده‌گی گرفته، در صنف مباحثه نمایند و سایر شاگردان صحبت آنان را تکمیل کنند.

◆ بخوان و بنویس

دانش‌آموزان یک مطلب در چندسطر در مورد خدمات ترافیکی و اهمیت وظیفه

پولیس ترافیک بنویسند.

شاگردان با استفاده از کلمه‌ها و عبارتهای ذیل جمله‌هایی بسازند که در آنها وظایف ترافیک و پولیس ترافیکی مشخص شده باشند:

● کنترل وسایط و عراده‌جات، تعقیب و شناسایی متخلفان علامت‌گذاری شاهراهها و سرکها، وسایط و عراده‌جات، علامت توقف، چراغ سرخ، چراغ سبز، کمک به عابران، مریضان، اطفال.

● دانش‌آموزان چهار جمله‌شعارگونه که وظایف ترافیک را مشخص کنند بنویسند و با همدیگر مبادله نمایند.

این جمله‌ها را خوانده و مفهوم آن‌ها را به خاطر بسپارید:

● با ازدیاد نفوس، وسایط و عراده‌جات در شهرها و ولایات وظیفه ترافیک و خدمات ترافیکی اهمیت بیشتری کسب می‌کند.

● پولیس‌ترافیک بدون همکاری مردم قادر به تطبیق وظایف و مقررات ترافیکی و کنترل آن نخواهد بود.

◆ گفتگو و مباحثه

● شاگردان معلوماتی را که درباره ترافیک و پولیس ترافیک فراگرفته‌اند با همدیگر مبادله کنند.

● مفهوم این شعارهای مشهور ترافیکی چیست؟ شاگردان درباره آن‌ها با همدیگر بحث کنند. دیر رسیدن بهتر از نارسیدن است. وبنا: سرعت زیاد؛ رفتن به استقبال مرگ است.



شاگردان در کنایچه‌های خویش وظایف آتی را انجام دهند:

با استفاده از عناوین زیر می‌توانند به طور اختیاری یک مقاله یک صفحه‌ای بنویسند.

۱. افزایش نفوس و مشکل ترافیک

۲. نقض مقررات ترافیکی و پیامد آن

۳. نقش مردم در بهبود وضع ترافیکی

۴. علائم و اشارات ترافیکی

لغات ذیل را در جمله‌های مناسب استعمال کنید.

ترافیک، تصادف، تصادم، مجرم، علائم خطر، بروز، عابران، عبور و مرور.



درس بیستم

گهر های درخشان و گرانبها



نصیحت گوش کن جاننا که از جان دوست تر دارند

جوانان سعادتمند، پند پیر دانا را

(حافظ)

شاید سخنان ارزشمندی از والدین، بزرگان و معلمان تان شنیده باشید که در زنده‌گانی بسیار کارساز و راهگشا بوده و توانسته است تا شما را از گرفتاریها و ناراحتی‌های فکری و خفقان‌آور زنده‌گی آزاد سازد.

ارزش معنوی آن کلام به نظر شما تا چه اندازه‌یی بوده است؟ در جامعه بشری از اینگونه سخنان ارچناک فراوان وجود دارد که رعایت آنها می‌تواند مسیر زنده‌گانی انسانی را تغییر دهد و یا انسان را از گمراهی به شاهراه خوشبختی هدایت کند.

به این نوع جمله‌های کوتاه و حکمت‌آموز و سرنوشت‌ساز؛ بزرگان علم و تجربه اندرز گفته‌اند که در جمله‌های کوتاه و قصار بیان شده است. درین درس با شماری از آنها آشنا خواهیم شد. و هم جمله ساده را مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

اصطلاح و واژه‌ اندرز در گذشته به سخنانی گفته می‌شد که رهبران دینی برای پیروان خود و شاهان و وزرا برای درباریان و یا عامه ملت، حکما و دانشمندان برای اهل علم و توده مردم و پدران برای فرزندان خود ابراز نموده و آنها را به انجام برخی رفتارهای اخلاقی و پرهیز از اعمال نادرست سفارش می نمودند. بنابراین پند و اندرز هر دو محصول

تجربه‌های ذهنی و عملی آدمی است؛ چنانکه انسان مسایل مختلف زنده گی و مخاطره انگیز را با قبول مشکلات و رنجهای فراوان طی سالیان طی سالیان درازی تجربه کرده و آنها را به حیات اصول اخلاقی، اجتماعی و تجربی خوب و بهتر در قالب کلمات و آموزه‌های شیرین به دیگران منتقل نموده است.

چنانکه می‌بینیم تنها انسان است که از تجربه‌ها و اندوخته‌های خویش می‌تواند نتیجه‌گیری نموده و آنها را با فرزندان و نسلهای آینده و بعد از خودش انتقال دهد، در حالیکه سایر حیوانات و موجودات جهان هرگز از این موهبت الهی برخوردار نیستند.

در ادبیات و شعر فارسی دری سخنان حکمت آمیز و اندرز گونه از حنظله بادغیسی آغاز شده و شاعران و نویسندگان متعدد در آثار خویش ادبیات اندرزی و تعلیمی دری را تحول بخشیده‌اند و گنجینه‌های ارزشمند از سخنان حکمت آمیز نظری و عملی را به طور منثور و منظوم ایجاد کرده‌اند که رهگشای زنده گانی ماست.

چنانکه حدیث حضرت محمد (ص) است:
اگر فرزندان خود را ارباب آموزید، از صدقه دادن در هر روز بهتر است.

و به قول فردوسی:

نباشد همی نیک و بد پایدار / همان به که نیکی بود یادگار درین جا درب دانش و تجارب حکما و دانشمندان جهان را می‌گشاییم و سخنان دلپذیر شان را مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

۱) ای فرزند، آگاه باش! اگر بی نوا باشی، ادب تو را ثروتی است و اگر در تنهایی و غربت مانی، تو را یاری وفا دار.

۲) ایمان ضرورت زنده گی است، بدبخت کسی است که به هیچ چیز معتقد نیست.
(لقمان حکیم)

۳) انسانهای بزرگ مانند کوه هستند هرچه به آنها نزدیکتر می‌شوید، عظمت آنها بیشتر نمایان می‌شود.
(گوته آلمانی)

۴) ناامیدی نخستین گامیست که بشر به سوی گور بر می‌دارد.
(پاپیون)

۶) آدم‌های ترسو، روزی هزار بار می‌میرند، اما شجاعان فقط یکبار می‌میرند.
(شکسپیر)

۷) آن کس که اراده و استقامت دارد، روی شکست را نمی‌بیند.
(موریس میترلنگ)

۸) خوبی را به نیکی پادش بده و بدی را به عدالت.
(کنفوسیوس)



جمله ساده چیست؟

جمله ساده جمله بی است که دارای یک فعل باشد اگر جمله ساده دارای مفهوم مستقل و کاملی باشد به آن جمله مستقل گویند.

مثال: عدالت یک اصل مقدس و عالی است؛ ولی اگر جمله ساده معنای تمام و مستقل نداشته باشد به آن جمله ناقص گویند. مانند: هر چه بر خود نمی پسندی ...



پندها و اندرزها که امروزه گونه کلمات کوتاه و قصار بیان می شوند، در حقیقت عصاره و محصول تجربه‌های طولانی دانش بشری ملتها در برابر رویدادهای مختلف زنده گانی آنان خوانده می شوند که از نسلی به نسلی به میراث مانده است.

بنابراین هیچ ملتی نیست که عاری از سخنان حکمت آمیز و آموزنده علمی و اخلاقی باشد و فرهنگ و ادب جهانی از این سخنان پر و مشحون است و ادبیات فارسی دری هم گوهرهای گران بهای از این نکته‌های علمی و تعلیمی را در خود دارد که از اهمیت فوق العاده تعلیمی و تربیتی به گونه نظری و عملی برخوردار است.



◆ بشنو و بگو

● شاگردان به متن که توسط معلم گرامی خوانده می شود بادقت گوش داده و مفهوم پند و اندرز را فرا گیرند.

● شاگردان دو گروه شوند و هریک جمله کوتاه از سخنان بزرگان را قرائت کند و به

دیگران توضیح نماید.

♦ بخوان و بنویس

- یک شاگرد اصطلاح پندو اندرز را بر تخته بنویسد و درباره آن صحبت کند و دیگران نیز صحبت‌های او را تکمیل کنند.
- دو تن از شاگردان به دلخواه خود پیرامون سخنان بزرگان در صنف بحث و گفتگو نمایند.

- هر شاگرد یک صفحه درباره یک موضوع حکمت آمیز بنویسد و آن را در صنف قرائت نماید.

گفتگو و مباحثه

- پند و اندرز چیست و چگونه به وجود آمده است؟ شاگردان در مورد تاریخچه آن بحث کنند.
- شاگردان درباره این نکته‌ها باهم بحث کنند:
- بهترین چیزی که به بنده عطا شده است خوش خلقی است. حضرت پیامبر اکرم (ص)
 - ارجمند ترین مردم کسانی هستند که ادب دارند. حضرت علی (رض)
 - هیچ چیز را نباید به عدالت ترجیح داد. سقراط



کارخانه گی

در کتابچه‌های خود مطالب زیر را بنگارید و آن‌ها را حل کنید؟

- یک یک جمله کوتاه درباره علم، مقام انسان، ادب و اخلاق از متن انتخاب کرده و آنها را شرح کنید.
- دو سخن حکیمانه به نثر و نظم بنویسید.
- با استفاده از متن درس دو جمله ساده (مستقل، ناقص) بنویسید.



درس بیست و یکم

نظافت و پاکی



درس قبلی نصایح بزرگان بود؛ بور داریم که در جمع نصایح بزرگان حفظ نظافت جایگاه خاص دارد و امروز به موضوع نظافت که جان و مال و ملک و شهر ما در گرو آن است، می پردازیم و خوبیهای پاکی و بدیهای ناپاکی را مشخص می نماییم. درس دستور هم به جمله پیوسته اختصاص یافته است که آن را با مثال مشخص می نماییم.

نظافت و پاکی از مهمترین صفت‌های آدمی است. انسان پاک مورد قبول همه و حتی بارگاه الهی است. وقتی در حدیث شریف می خوانیم که نظافت جزء ایمان است یا وقتی می بینیم که در ادای فرایض پنجگانه طهارت شرط اساسی است، باید بدانیم که پاکی در دین اسلام چه جایگاه بلندی دارد.

پاک نگهداشتن جان، مال، خانه، مکتب، شهر و کشور وظیفه هر عضو جامعه است. مناسب نخواهد بود که کسی، خانواده‌یی یا شهری به آلودگی و ناپاکی معروف باشد. شماری که می خواهند بی نظافتی را پدیده ناشی از فقر معرفی نمایند، بهانه بی معنایی

ارائه می کنند؛ زیرا که تنگدستی دلیل ناپاکی و کهنه گی توجیه آلودگی شده نمی تواند. تمام آفت های چون مرض، مرگ، جنون و بی عزتی از همین ناپاکی سرچشمه می گیرد. عدم توجه درست به نظافت، حفظ صحت و محیط زیست انسان را حقیر و بدبخت می نماید. نظافت چیزی است که حتی حیوانات هم آن را رعایت می کنند؛ پس کسانی که می توانند پاک باشند؛ اما نمی خواهند، پیش از همه به انسانیت خود جفا می کنند.

فراموش نکنیم که پاکی تنها جنبه ظاهری ندارد. انسان به پاکی قلب، صفای روح و ذهن مملو از مهر و دوستی هم ضرورت دارد. به همین لحاظ است که انسان متعهد و مسؤول تلاش می نماید تا محیط انسانی خود را از بدآموزیها، کژ اندیشی ها و دیگر فسادهای فکری و اخلاقی نجات دهد. جنایت، قتل، غارت، بیداد، وحشت و فرهنگ گریزی و تعصب نتیجه ناپاکی فکری و آلوده گی روانیست؛ لذا ایجاب می نماید که انسان ذهن خود را چون جامه و خانه خود پاک کند و این پاکی فکری و روحی است که در کنار پاکی جسمی و ظاهری انسان را به سوی سلامتی، آرامش و خوشبختی برده، از تمام بی قدریها نجات می بخشد. گذشته از این ها یک عابد چگونه لازم می بیند که بدون رعایت پاکی جسمی و روحی به خانه خدا رفته، برای الله (ج) سجده کند. انسان وقتی وارد یک جماعت می شود، باید آن محیط را از هر دو بلا (آلوده گی ظاهری و باطنی) در امان داشته باشد؛ در غیر این دروازه های بهشت به روی آن گشوده نخواهد شد.

توضیحات

در جمله پیوسته (هم پایه) نشانه توازن فقره ها عبارت است از:

الف: سمی کولن (و)، واو عطف (و) ، یا ، نه ... در میان فقره ها

ب: هم ... یا ... یا ، چه ... چه، نه ... نه در آغاز فقره ها

ج: سپس، بعداً، بعد از آن، آنگاه، یا اینکه در یکی از فقره ها

د: هم، بعد از نهاد در فقره دومی

قواعد دستوری

جمله پیوسته یا هم پایه آن است که از دو فقره متوازن ترکیب شده باشد یعنی اهمیت

معنوی آنها یکسان و مساوی باشد. در جملهٔ پیوسته (هم پایه) نشانهٔ دستوری توازن فقره ها فراوان است که در صنوف بالاتر می خوانید؛ حال به مثال ها توجه نمایید: نه می‌رفت، نه می‌نشست.

هم ارزش نوشتن را داشت، هم ارزش خواندن را
این هم مثالی نزدیک به محتوای متن درس:
یک لباس در عین آنکه کهنه است، می تواند که پاک باشد و یک خانه در عین آنکه گلی است، می تواند که تمیز باشد.

در مثالهای اول و دوم فقره‌هایی که به وسیلهٔ کامه (ن) از هم جدا شده‌اند، جمله‌های پیوستهٔ متوازن هستند؛ اما در مثال سوم فقره‌هایی که به وسیله واو (و) عطف از هم جدا شده اند، جمله‌های پیوسته گسترده می‌باشند.



نظافت یکی از صفات نیک آدمی است. در کنار عقل، نطق، خدا شناسی و... می تواند ثابت کنندهٔ برتری انسان نسبت به موجودات دیگر باشد. نظافت جزء ایمان و رکن اساسی فرهنگ بشری است. انسان نا پاک محروم لطف جامعه می باشد. ناپاکی اسباب تحقیر و اهانت انسان را فراهم می کند؛ اما توجه داشته باشیم که پاکی دو جنبه دارد: یکی جنبهٔ ظاهری یا جسمی و دیگر جنبهٔ باطنی و روانی که انسان مکلف است هر دو را به صورت جدی رعایت کند.



◆ بشنو و بگو

- * نظافت در فرهنگ اسلامی ما چه جایگاهی دارد؟
- پاکی چند جنبه دارد؟ نام گرفته توضیح دهید.
- از جملهٔ پیوسته چه شناختی دارید؟
- ◆ به دوستان بگو
- انسان پاک محبوب جامعه و مقبول درگاه خداوند است.

- یک عامل عمده و انکار ناپذیر بی نظافتی، تنبلی است.
- فقره‌های جملهٔ پیوسته متوازن و دارای اهمیت یکسان اند.

♦ بخوان و بنویس

- آنها و ضررهای بی نظافتی را نام ببرید.
- چرا شماری بی نظافتی را نتیجهٔ فقر می دانند؟
- پاک نگهداشتن جان و مال و مسکن و مکتب و شهر کشور وظیفه چه کسانی است؟
- در مورد نظافت سه ضرب المثل بنویسید.
- با استفاده از واژه‌های نظافت، انسان، شهر، جامعه، فرهنگ، عزت و صحت دو جمله بنویسید.

• در دو مثال ، جملهٔ پیوسته را مشخص نمایید.
درست / نادرست

- متناسب نخواهد بود که کسی، خانواده بی یا شهری به ناپاکی معروف باشند.
 ()

• تنگدستی دلیل ناپاکی و کهنه‌گی توجیه آلودگی نیست. ()
 عدم توجه به نظافت، انسان را بی فرهنگ، حقیر و بدبخت می نماید. ()
جاهای خالی را پر کنید:

- انسان بیش از همه به قلب، روح ضرورت دارد.
- ایجاب می نماید که انسان خود را چون جامه و خود پاک کند.
- جملهٔ پیوسته آن است که از ساخته شده باشد.

تحلیل و مباحثه

چه فکر می کنید؟ دیگر چه راهی وجود دارد تا نظافت و بهداشت در محیط زیست تقویت شود؟ پس از تحلیل و مباحثه، دیدگاه مشترک گروهها، توسط نماینده گان آن ها با دو نفر شاگرد ابراز شود.



بخشی از شاگردان در مورد فواید نظافت و بخشی دیگر در مورد ضررهای بی نظافتی، در خانه هشت سطر بنویسند و آن را در برابر صنف بخوانند.



درس بیست و دوم

وحدت ملی کلید خوشبختی است



سر به هم آورده دیدم برگ های غنچه را
اجتماع دوستان یکدلهم آمد به یاد

می دانید که وحدت ملی کلید خوشبختی ملت‌هاست؟
گاهی به این فکر هم شده‌اید که عمده‌ترین عامل بدبختی مردمان در مانده و قامت شکسته، نداشتن وحدت ملی است؟
شما که در درس‌های گذشته فواید نفاق را به‌درستی درک کرده‌اید، حالا چه فکر می‌کنید؟ مراعات پاکی و اخلاق شهروندی در امر همسویی، ارائهٔ بهتر فرهنگ مشترک و وحدت ملی نقشی دارد؟
اکنون به هدف استفادهٔ بیشتر از خوبی‌های یگانه‌گی و وحدت، سعی می‌نماییم که به مفهوم ملت و راه‌های رسیدن به وحدت ملی بیشتر آشنا شویم.
پیگیری فقرهٔ نیروبخشی از درس است که به نوبت بدان هم می‌پردازیم.

وحدت ملی عبارت از یگانه‌گی و اتحاد مردم یا مردمانی است که دارای فرهنگ، زبان، دین، منافع، سجایا و سرزمین مشترک باشند؛ اما هیچ‌یک از مشخصه‌های یادشده به‌تنهایی نمی‌توانند اساس ساختار ملت را فراهم نمایند؛ به‌گونه‌ی مثال اگر زبان را که از مهمترین عناصر سازندهٔ ملت است، در نظر بگیریم، به‌خوبی درمی‌یابیم که بسیاری از مردمان جهان دارای زبان واحد اند؛ اما ملت واحد نیستند. زبان ملی و رسمی انگلستان و آمریکا انگلیسی است؛ ولی آنها دو ملت جدا هستند.

در ترکیب ساختار ملت رابطهٔ خونی و نژادی زیاد مهم نیست. ملت می‌تواند از ترکیب اقوام و نژادهای گوناگون هم پدید آید. به‌شرط آن که هویت ملی افراد جامعه را چگونگی مناسبت آن با قانون تعیین نماید نه پیوند آنان با خاک و خون.

به هر صورت، وحدت ملی که نیاز ضروری ملتهاست؛ می‌تواند در تطبیق یکسان قانون فراگیر، رعایت همه‌جانبهٔ دموکراسی، توزیع عادلانهٔ درآمد ملی، احترام به آراء، وجدان و ارادهٔ مردم و اعتقاد و اعتنا به دین و ارزش‌های مقدس دینی ریشه‌های خود را محکم نماید؛ همچنین پیشرفت متوازن معارف، تقسیم عادلانهٔ قدرت، توجه یکسان به فرهنگ و زبان‌های ملی و رسمی، سرکوب روحیهٔ خودپروری و مهمتر از همه نابودی اسباب بی‌عدالتی و ظلم موجب می‌شود که وحدت ملی در جامعه نیرومند گردد.

ایجاد وحدت ملی در جوامع یک‌ملیتی آسان‌تر است تا جوامع چندملیتی، و این کار ساده‌یی نیست. آرمان وحدت ملی خواهان ظرفیت بزرگ و وجدان بیدار است. هنوز پیشرفته‌ترین کشورهای جهان در این مورد با احتیاط برخورد می‌نمایند.

دین مقدس اسلام چون آیین عدالت، مبدأ و منشای پیمایش همهٔ انسان‌ها را یکی دانسته، تأکید می‌کند که مومنان برادران هم‌اند؛ پس در بین شان صلح و برابری و برقرار نمایند. این مفهوم در فرهنگ اسلامی و ادبیات ملی ما هم پیوسته مورد تأیید و ستایش بوده است. چنانکه شاعر بزرگ فارسی دری میرزا عبداقادر بیدل گفته است:

اختلاف رنگ بیدل در لباس افتساده است

ورنه یکسان است خون در پیکر طاووس و زاغ

از جانب دیگر خون معیار شناسایی حیوان و اندیشهٔ اصل شناسایی انسان است؛ چه انسان موجود معنویست و به وسیلهٔ همین معنی و گفتار است که از دیگر حیوانات برتر می‌شود؛ حضرت مولانا جلال‌الدین محمد بلخی چه زیبا گفته است:

ای برادر تو همسان اندیشه‌ای ما بقی تو استخوان و ریشه‌ای

پس هر نوع خودبینی و خودستایی فردی، گروهی و قومی حکم دشمنی با ارزش‌های دینی را دارد. از جانب دیگر معیار قرار دادن رنگ و خون و قوم و نژاد، انسان را حقیر می‌سازد؛ شاعر و متفکر اسلام، علامه اقبال لاهوری می‌فرماید:

نه افغانییم و نه ترک و تزارییم چمن زادیم و از یک شاخسارییم
تمییز رنگ و بو بر ما حرام است که ما پروده یک نوبهاریم

اما، طرف دیگر مسأله این است که در جهان، سرزمینی وجود ندارد که در آن تنها و تنها یک قبیله خاص زنده گی نماید؛ تنوع و تکثر در تمام ملت‌ها دیده می‌شود؛ پس لازم است که همه اقوام با توجه به اهمیت و پیچیده‌گی موضوع، با همدیگر پذیرگی و حق شناسی به اشتراکات که کامل کننده وحدت ملی است بیندیشند و با احترام به ارزش‌های یکدیگر فضای برابری و وحدت را باشکوه هر چه کاملتر حفظ نمایند؛ چرا که آرزوی رسیدن به وحدت ملی یک برنامه ملی است و در مورد چنین برنامه‌یی هیچ کس نمی‌تواند به هیچ عنوانی خود را کنار بکشد؛ زیرا به سخن عوام صدا از یک دست بلند نمی‌شود؛ پس برای هر شهروند لازم است تا در جهت رسیدن به وحدت ملی که ضامن رفاه، عزت، اقتدار و اعتبار ملت‌هاست؛ یک نفس آرام نماید.



دموکراسی: به معنای حکومت مردم توسط مردم، برای مردم یعنی مردم سالاری است که متکی بر آن باشندگان یک سرزمین بر اساس اراده خود در تعیین سرنوشت شان سهم سازنده می‌گیرند.

منافع ملی: عبارت از ارزش‌های مشترک یک جامعه است؛ مانند: اقتدار، اقتصاد، استقلال، وطن، عزت، تاریخ، فرهنگ، هنر و امثال این‌ها



جمله تابع: آن است که همراه جمله هسته یا پایه برای بیان توضیح، تفسیر و علت

جمله هسته بیاید. این جمله حد اکثر با فعل شرطی آورده می شود؛ مثال:
خاک است جای سفله اگر بر فلک رود.

در دو مثال آتی، جمله‌های پیرو در متن درس نشان داده شده است:
وحدت ملی در جوامع یک ملیتی آسان تر است تا جوامع چند ملیتی.
همه اقوام با توجه به اهمیت و پیچیده گی موضوع با همدیگر پذیری و حق شناسی روی اشتراکات که کامل کننده وحدت ملی است، بیندیشند.

در جمله اول «تا جوامع چند ملیتی» و در جمله دوم «که کامل کننده وحدت ملی است» جمله‌های تابع می باشند.



وحدت ملی: ضرورت تمام مردمان و اقوامی است که در نتیجه داشتن سرزمین، فرهنگ، زبان، دین، سجایا، قانون و منافع مشترک پدید می آید. موجودیت قانون فراگیر، رعایت منافع ملی، و محو خشم و خشونت و بی عدالتی و برتری خواهی وحدت ملی را تقویت می نماید. وحدت ملی که حافظ رفاه، شرف و اعتبار ملت‌هاست؛ در نتیجه کار، مبارزه و سهم‌گیری همه مردم پدید می آید.



◆ بشنو و بگو

- وحدت ملی را تعریف نمایید.
- کدام مسایل در ایجاد وحدت ملی تعیین کننده است؟
- در تشکیل ملت، رابطه خوئی و تژادی اهمیت دارد یا نه؟
- آیا یکی از عناصر عمده شکل دهنده ملت به تنهایی می تواند اساس ساختار ملت را فراهم نماید؟
- مگر وحدت ملی در کشورهای چند ملیتی آسان تر است؟

از دین به عنوان یک وسیلهٔ مهم وحدت ملی می توان استفاده کرد؟
به دوستانت بگو

- ما به صلح و وحدت ملی بسیار نیاز داریم.
- عدالت حافظ وحدت ملی است.
- به خاطر ایجاد و تحکیم وحدت ملی باید هر شهروند فداکاری نماید.
- طرح نژاد، خون، قوم، رنگ و پوست، وحدت ملی را آسیب می رساند.
- جملهٔ پیرو در خدمت جملهٔ هسته یا پایه است.

♦ بخوان و بنویس

- اگر در یک کشور وحدت ملی نباشد؛ چه بدبختی بی پیش می آید؟
- برای رسیدن به وحدت ملی افراد جامعه هم مسؤولیتی دارند؟
- داشتن نفع و نقص مشترک در میان باشنده گان یک سرزمین موجب چه انگیزه هایی می شود؟

چه فکر می کنید که جز مفاهیم بالا جهت رسیدن به وحدت ملی، راههای دیگری هم وجود دارد؟

• این بیت حضرت سعدی با درس شما چه رابطه ای دارد:
بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند
با استفاده از این واژهها جمله بسازید:

- سجاها، وحدت، ملی، منافع، قانون، دموکراسی، عدالت، دین
- متضاد این کلمه ها را بنویسید.
- دوستی ()، نفع ()، عدالت ()، جنت ()،
- دارایی ()، وحدت ()،
- چگونه رابطه‌ی بین جملهٔ پیرو و هسته موجود است؟

درست / نادرست

- فرهنگ مشترک در ایجاد وحدت ملی اهمیت بسیار دارد. ()
- پیوند خونی در شکل ملت تعیین کننده است. ()
- ایجاد وحدت ملی در کشورهای چند ملیتی آسان تر است. ()

جاهای خالی را پر کنید:

- ملت دارای مشخصه‌های مهم.....
- منافع ملی مجموعه ارزش‌های مشترک ملت‌هاست؛ مانند: اقتدار ملی،، آزادی،، هنر و

- بسیاری از ملت‌های جهان دارای و واحد اند، ولی ملت واحد نیستند.
- تطبیق یکسان فراگیر، عملی نمودن درست..... و مهم دانستن منافع.....

از چهار جواب یکی را تأیید کنید

- برای تحکیم وحدت ملی داشتن مشترکات زیر ضروری است:
- الف: سرزمین، ب: فرهنگ، ج: منافع، د: هر سه
- برای ایجاد وحدت ملی موجودیت ارزش‌های آتی حتمی است:
 - الف: قانون فراگیر، ب: عدالت کامل، ج: محو تبعیض، د: هر سه
 - برای گسترش وحدت ملی یکی از چهار راهکار زیر حتمی است:
 - الف: تحکم و فشار، ب: اغماض از ظلم، ج: توجه به منافع گروهی، د: نابودی هر سه
- تحلیل و مباحثه**
- بیت زیر را با کمک معلم در پیوند با وحدت ملی مورد بحث، گفتگو و مناقشه قرار دهید.

عرض ماو من چه دارد جز به روی هم زدن

موج این دریا شکست شیشه یکدیگر است



شاگردان بعد از تفکر و مشوره با بزرگان خانواده و یا معلمان خانه گی نبشته کوتاهی درباره وحدت ملی و فواید آن آماده نموده، در پیش روی صنف بخوانند.



درس بیست و سوم

نقش وسایل ارتباط جمعی در آگاهی مردم



دانش‌آموزان ارجمند، در درس گذشته شما به مفهوم «وحدت ملی و عناصر سازنده» آن در یک جامعه آشنا شدید. درین درس به «وسایل ارتباط جمعی و نقش آن در بیداری ذهنیت عامه» پرداخته می‌شود. بدون شک هر یکی از شما به اهمیت رسانه‌های جمعی در جریان زنده گی روزمره‌تان آگاهی دارید که تلفون‌های همراه (مبایل) و اینترنت فاصله انسانها را در کشورهای جهان به کوتاهترین حد آن تقلیل بخشیده است همینطور تلویزیون، ماهواره و مطبوعات هر کدام چه نقشی را در ارتقای دانش و اطلاعات عامه مردم ایفا می‌کنند؟

در این جا از «جمله مرکب» در دستور زبان نیز آگاه خواهید شد.

وسایل ارتباط جمعی که به عنوان رسانه‌ها نیز مسمی‌اند، نقش ارزنده‌یی را در امر اطلاع‌رسانی از جریانات و حوادث سیاسی، اجتماعی و فرهنگی میان مردم انجام می‌دهند و در بیداری شعور سیاسی و بالا بردن سطح آگاهی مردم یک جامعه نیز نقش مهمی دارند. در شرایط کنونی که تحولات شگرفی از نگاه علمی در حیات مادی و معنوی انسانها رونما شده است، به موازات آن نیز وسایل ارتباط همه‌گانی و رسانه‌های خبری در رشد و شگوفایی جوامع انسانی و مدنی نقش فعال و برانگیزه‌یی را به عهده دارند و مانند آینه تمام‌نما در انعکاس رویدادهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی یک جامعه عمل می‌کنند.

در جهان امروزی به تمام وسایل و تجهیزاتاتی که یک فکر و اندیشه را مستقیم یا غیرمستقیم به افکار عامه مردم منتقل می‌کنند، وسایل جمعی و یا رسانه‌های همه‌گانی و گروهی می‌گویند. این وسایل از جهت نحوه کار و وظایفی که در جهت اطلاع‌دهی و آگاهی میان مردم انجام می‌دهند، با همدیگر متفاوت‌اند؛ چنانکه اجزای این وسایل به رسانه‌های گفتاری، نوشتاری و تصویری دسته‌بندی می‌شوند.

نشریات چاپی یا مطبوعات مانند: روزنامه‌ها، مجله‌ها، کتب، اعلانات، لوحه‌ها و پلاکارتها را رسانه‌های نوشتاری می‌گویند و دستگاه‌هایی چون رادیو، تیب ریکاردر، بلندگوی و تیلفون را رسانه‌های گفتاری. سینما، تیاتر، تلویزیون کمپیوتر و اینترنت نیز در جمع رسانه‌های تصویری قرار می‌گیرند که روز تا روز از نگاه کیفیت کاری تکامل یافته، ساحات وسیع را تحت پوشش قرار می‌دهند؛ چنانکه دیده می‌شود موبایل همراه و شبکه جهانی اینترنت مردم جهان را باهم پیوند داده است. امروز هر کسی که به تیلفون همراه دسترسی داشته باشد، می‌تواند با دوستان خویش در هر نقطه بی از جهان تماس حاصل کند. شبکه جهانی اینترنت نیز گنجینه بزرگ علمی بشریت خوانده می‌شود که انسان را می‌تواند با تمام دست آوردهای دانش بشری در سراسر جهان آشنا کند. در مجموع رسانه‌ها و اطلاعات جمعی همه‌گانی سراسر جهان را با هم نزدیک نموده و از

همین جهت جهان را به «دهکده جهانی» مبدل ساخته است. امروز رسانه‌های جمعی از نظر نقشی که در جامعه دارند، به حیث «قوة چهارم» در ساختمان یک جامعه نامیده می‌شوند که میتوانند به عنوان آله فشار و انتقاد از عملکردهای ارگانها و مسؤولان در ساختمان یک جامعه و افشای اعمال نادرست آنها فضای مناسبی را برای تکامل اذهان مردم فراهم کنند و با اینکه در جهت مخالف آن در اغوا و فریب ذهنیت یک جامعه از آنها استفاده نمایند.

در کشور ما دولت‌های گذشته برای فرمانروایی بر مردم دارای وسایل جمعی خبری، تصویری و گفتاری بودند؛ اما این رسانه‌ها به طور غالب در خدمت رژیمهای دولتی قرار داشتند. اکنون که دولت مبنی بر دموکراسی در کشور پی ریزی گردیده و تحولات مثبتی در عرصه‌های حیات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و مدنی در افغانستان رونما شده، تغییرات امیدوارکننده‌یی نیز در زمینه رشد رسانه‌های جمعی خصوصی در کنار رسانه‌های دولتی به وجود آمده است که مردم می‌توانند از خدمات و مزیت‌های این وسایل جهت اعتدالی جامعه مدنی و تحکیم نظام مبنی بر قانون و شایسته سالاری و نفی استبداد و خشونت استفاده نمایند و از این طریق به گسترش سازمانهای مدنی در میان مردم و سهم‌دهی مستقیم شان در اداره دولت بپردازند.



درین درس به توضیح «جمله مرکب» پرداخته می‌شود.

جمله مرکب: جمله بی را گویند که بیش از یک فعل داشته باشد و از دو یا چند جمله ساده که معنای یکدیگر را کامل می‌کنند، تشکیل یافته باشد.

اغلب «جمله‌های مرکب» از دو جمله تشکیل شده است که به آنها جمله اصلی یا پایه و جمله تابع یا پیرو می‌گویند.

در جمله شماره (۱): تا توانی از یار بد بیرهنز
عبارت «تا توانی» را جمله پیرو و از «یار بد بیرهنز» را جمله «پایه» می گویند.



وسایل اطلاعات جمعی که به آن رسانه‌های جمعی و همگانی گفته می‌شود، نقش اساسی و مهمی را در ارتقای آگاهی عامه ایفا می‌کنند. این وسایل مانند آینه قندنمایی انسان را از تمام تحولات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه آگاه ساخته، در کنار دولت‌ها می‌توانند به حیث یک آله فشار و منتقد آنها و با «قوة چهارم» در جامعه عمل کنند. وسایل اطلاعات جمعی به اجزایی چون رسانه‌های گفتاری، نوشتاری و تصویری تقسیم می‌شوند که هر یکی آنها چون مطبوعات، رادیو، تلفون، سینما، تلویزیون، کمپیوتر و غیره را در برمی‌گیرند.

با رشد و تحول رسانه‌های جمعی امروز جهان به دهکده کوچکی مبدل شده و زمینه پیوند و ارتباط تا دورترین نقاط جهان به وسیله این وسایل فراهم گردیده است.



◆ پیشنو و بگو

- دانش‌آموزان متن درس را به دقت بخوانند و در مورد «وسایل ارتباط جمعی» و نقش آن در جامعه با همدیگر ابراز نظر کنند.
- سه تن از شاگردان در مورد سه عنصر اصلی وسایل ارتباط جمعی و رسانه‌بی چون:
 - رسانه‌های گفتاری

- رسانه‌های نوشتاری
 - رسانه‌های تصویری
- در صنف به بحث و گفتگو بپردازند و دیگران در غنا‌مندی موضوع، آنان را کمک نمایند.

✱ دانش‌آموزان کلمات زیر را از نگاه ارتباط شان در ذیل رسانه‌های گفتاری، نوشتاری و تصویری جایجا کنند.

تلویزیون، روزنامه، کتاب، تلفون، اینترنت، فیلم، سینما، مجله، رادیو، اعانات، کمپیوتر
♦ بخوان و بنویس

شاگردان متن درس را بخوانند و جمله‌های اساسی را از آن استخراج کرده، حفظ کنند. جمله‌های ذیل را بخوانید و مفهوم آنها را به خاطر بسپارید:

- در اثر گسترش وسایل اطلاعات جمعی و رسانه‌های گروهی، جهان امروز به دهکده‌ کوچکی مبدل شده است.

- در جهان کنونی رسانه‌ها چشم و گوش مردم بوده، مانند آینه‌ی قاندنما، انسان را از تمام تحولات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جهان و جامعه آگاه می‌سازند.

گفتگو و مباحثه

- دانشجویان معلوماتی را که درباره‌ی اطلاعات و وسایل ارتباط جمعی فراگرفته‌اند، به یکدیگر توضیح نمایند.

- اجزای رسانه‌های جمعی شامل کدام‌ها می‌شوند؟ در مورد آنها با همدیگر صحبت و مباحثه کنید.



کتابخانه‌گی

- شاگردان در کتابچه‌های خود وظایف زیر را بنویسند و عملی نمایند:

- چرا وسایل ارتباط جمعی را رسانه های گروهی نیز می گویند؟
- رسانه های تصویری به کدام ابزار اطلاق می شوند؟
- رسانه های گفتاری را نام بگیرید.
- تبلیغات در روشن کردن و یا انحراف افکار عمومی جامعه چه نقش مثبت و منفی را می تواند ایفا کند؟ به طور کوتاه توضیح دهید.





درس بیست و چهارم

امیر خسرو بلخی



کرم تست عذر خواه هم _____ ای بدرمانده گی پناه هم _____

(امیر خسرو)

دانش آموزان ارجمند، پیش از این شما پیرامون «اطلاعات جمعی و نقش آن در امر اطلاع رسانی و تنویر جامعه» معلومات کسب نمودید. در این جا توجه‌تان را به فراگیری سلسله اطلاعات دربارهٔ امیر خسرو، یکی از معروفترین چهره‌های فرهنگی و علمی کشور و شبه‌قارهٔ هند معطوف می‌داریم؛ شخصیتی که نه تنها در عرصهٔ شعر و ادب؛ بلکه در عرصهٔ عرفان، تاریخ‌نگاری، موسیقی خراسانی و هندی از شهرت کم مانند برخوردار است؛ آیا گاهی شما به نقش شخصیت‌های نخبه در رشد و تحول علم و دانش بشری توجه کرده‌اید؟ آیا می‌دانید که امیر خسرو علاوه بر شعر و ادب فارسی چه تغییرات را در شعر و موسیقی هندی نیز وارد کرده است؟ همچنان درین درس با انواع جمله از نظر مفهوم آشنا می‌شویم.

ابوالحسن امیر خسرو بلخی مشهور به دهلوی (۷۲۹/۶۵۲ هـ. ق.) یکی از عارفان، شاعران و دانشمندان بزرگ حوزه ادبی زبان فارسی دری در شبه قاره هندوستان شمرده می شود.

او در خانواده امیر سیف الدین محمود از بزرگ زاده گان ترکان لاچین (مربوط به نهرین بدخشان قدیم و بغلان امروز) چشم به جهان گشوده است.

پدر امیر خسرو از بیم حمله مغول از زادگاهش بلخ فرار نموده و به هند پناهنده شده و در محله «مومن آباد» شهر «پتپاله» که بر کنار رود گگ قرار دارد، اقامت اختیار می کند و از جانب سلطان شمس الدین التتمش به حکومت پتپاله منصوب می شود.

او در آنجا از دواج می نماید که امیر خسرو محصول آن ازدواج و دومین فرزند خانواده محمود بوده است.

امیر خسرو در هند به تحصیل پرداخته و علوم متداول را از حوزه های علمی آنجا فرا می گیرد؛ به طوری که علاوه بر دانستن ادبیات ترکی، عربی و فارسی دری به زبان و ادب هندی نیز آشنایی عمیق پیدا کرده و آثاری نیز بدان نوشته است.

امیر خسرو از سوی شاهان دهلی شغل امارت یافته، از همین جهت به «امیر خسرو» مشهور شده است و بیشتر هم شاهان دهلی را در شعر وصف کرده است.

امیر خسرو به حلقه ارادت یکی از مرشدان معروف هند بنام شیخ نظام الدین اولیا می پیوندد و اشعار پرجاذبه در وصف او می سراید.

او در شعر از سنایی غزنوی، خاقانی شروانی، نظامی گنجوی و سعدی شیرازی پیروی کرده و به ویژه در غزل پیرو سبک سعدی بوده است.

امیر در شعر سبک تازه بی داشته که بعداً به سبک هندی معروف شده است. او در علم تاریخ نویسی و موسیقی خراسانی و هندی و به ویژه در آهنگ سازی و آوازخوانی نیز مهارت تمام داشته است؛ چنانکه نغمه هایی را که شمارشان به سیزده می رسد، با آله «سه تار» موسیقی از اختراع او می خوانند.

امیر خسرو با ایجاد ترکیب های تازه در شعر بر غنای زبان فارسی دری افزوده است؛ چنانکه به همین جهت او را «طوطی هند»، «خسرو شاعران»، «طوطی شکر مقال» «برهان

الفضلا» و... لقب داده‌اند.

جامی تالیفات امیر خسرو را ۹۲ کتاب نوشته و رقم اشعارش را نیز بیشتر از چهار صد هزار بیت خوانده است که فعلاً در حدود یکصد هزار بیت آن در دست است.

قصاید امیر خسرو طولانی است و در قصیده سرایی به خاقانی شروانی و در مثنوی سرایی نیز به سبک نظامی گنجوی نظر دارد؛ چنانکه به تقلید از «خمس» نظامی مثنوی «پنج گنج» را سروده است که مشتمل بر منظومه‌های مطلع الانوار، شیرین و خسرو، مجنون و لیلی، آینه اسکندری و هشت بهشت می‌شود. امیر خسرو در سال ۷۲۹ هـ. ق. وفات نموده و در جوار آرامگاه مرشدش، نظام الدین اولیا مدفون شده است.



توضیحات

طوطی شکر مقال: یعنی طوطی شکر گفتار، لقب امیر خسرو بلخی

برهان الفضلا: حجت دانشمندان و لقب امیر خسرو

مطلع الانوار: طلوع روشنی‌ها و نام یکی از منظومه‌های امیر خسرو بلخی

خزاین الفتوح: کلید ثروتها نام یکی از کتب امیر خسرو که به نثر نوشته شده است.

رسایل الاعجاز: رساله‌های تعجب آور، نام رساله امیر خسرو بلخی



قواعد دستوری

در درس قبل شما «جمله مرکب» را خواندید. درین جا با «انواع جمله از نظر مفهوم» آگاه می‌شوید. جمله از نظر مفهوم و چگونه گی بیان آن به چهار نوع جمله خبری، جمله پرسشی، جمله عاطفی و جمله امری تقسیم می‌شود.

به این جملات توجه کنید:

۱. امیر خسرو بلخی مشهور به دهلوی از شاعران مشهور زبان فارسی دری است.

۲. آیا آثار امیرخسرو را خوانده اید؟
۳. به به! چه اشعار زیبایی.

۴. دیوان اشعار امیرخسرو را به من بده.
در جمله‌های بالا، جمله شماره (۱) را جمله خبری گویند؛ زیرا در آن خبری به خواننده و شنونده انتقال می‌یابد.

جمله (۲)، جمله پرسشی نام دارد؛ زیرا درین جمله از موضوع و مطلبی پرسیده و سؤال شده است. در اول اینگونه جمله‌ها غالباً کلمات پرسشی آید، چگونه، چرا، چه وقت، چطور، کجا، کی و... می‌آید و گاهی هم بدون کلمه پرسش جمله را استعمال می‌کنند. جمله (۳) جمله عاطفی گفته می‌شود؛ زیرا جمله عاطفی جمله بی است که در آن احساسات و عواطف چون تعجب و تحسین، تأسف و آرزو بیان می‌گردند و کلمات تعجب نظیر به به، افسوس، مرحبا، دریغ و درد، کاشکی، خوشا و غیره در آن کاربرد دارند. جمله (۴) را جمله امری گویند؛ چنانکه درین جمله خواهش یا فرمان و یا دستوری بیان شده است.



امیرخسرو بلخی مشهور به دهلوی از دانشمندان و شاعران بزرگ زبان دری در هندوستان است. او علاوه بر تبحر در دانش‌های دینی در علم نجوم و هنر شعرگویی و موسیقی هم مهارت زیاد داشت. او به خواجه نظام‌الدین اولیا از بزرگان عرفانی هند علاقه زیاد داشت و او را در اشعارش وصف کرده است. امیر از هشت ساله گی به شعرگویی پرداخته و در شعر دری و موسیقی خراسانی و هندی ابتکارات انجام داده است.



◆ بشنو و بگو

- شاگردان در موارد شرح حال و سوانح مختصر امیر خسرو بلخی با هم مباحثه نمایند.
- چهار تن از دانش آموزان در زمینه آثار امیر خسرو صحبت کنند و دیگران صحبت آنان را تکمیل نمایند.

◆ بخوان و بنویس

- شاگردان متن درس را بخوانند و با همدیگر بحث و گفتگو کنند.
- دانش آموزان به نوبت نمونه‌های شعری امیر خسرو را بخوانند و معنای آن را بنویسند.

مباحثه

شاگردان در موارد آتی بحث و تبادل نظر نمایند:

- چرا امیر خسرو را به دو محل جداگانه (بلخ و دهلی) منسوب می‌کنند؟
- چرا به امیر خسرو «طلوٹی هند» می‌گویند؟
- امیر خسرو در موسیقی چه نوآوری‌هایی انجام داده است؟



- هر یکی از دانش آموزان برداشت خود را از سوانح و شرح حال امیر خسرو در چند سطر در کتابچه‌های خویش بنویسند.

- جاهای خالی را مطابق متن درسی پر کنید:
الف: امیر خسرو به ()، از عرفای مشهور هند علاقه زیاد داشت.

ب: امیر در انواع شعر دری به کدام یکی از شعرای آتی گرایش داشته است؟ نام بگیرید.

- () در مثنوی سرایی () در قصیده () در غزل () در شعر عرفانی () در کتابچه‌های تان لغات زیر را فهرست کرده، آنها را معنی کنید و در جمله‌های مناسب استعمال نمایید:
- امیر، مرید، ابتکار، منثور، منظوم، پند، آراگاه، مرشد





طبیعت زیبا و ضرورت نگهداری آن



برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتر بیست معرفت کردگار
(سعدی)

شاگردان ارجمند، درین درس شما را به موضوع «طبیعت زیبا و نگهداری از آن» متوجه می سازیم. آیا شما گاهی هم به زیبایی محیط و طبیعت پیرامون خویش اندیشیده اید یا خیر و آیا سرزمین و فضایی را که زنده گی شما به آن بسته گی داشته و همه خواسته های مادی و معنوی تان را تأمین می کند، شایسته مواظبت و نگهداری می دانید یا نه؟ علاوه بر آن با «جمله پرسشی» هم درین درس آشنا خواهیم شد.

طبیعت ودیعه خداوندی است که برای استفاده و آرامش انسان، حیوان و نبات آفریده شده است. در طبیعت؛ آسمان، ستاره گان، مهتاب، زمین، هوا، کوه ها، دره ها، ریگستانها، دریاها، خروشان، مزارع و دشت های سرسبز؛ جنگلهای انبوه، چراگاه های پر آب و علف، منابع زیرزمینی چون طلا، نقره، مس، آهن و سایر عناصر گوناگون وجود دارد که همه آنها در جهان آفرینش از زیبایی های غیرقابل وصف برخوردارند و همه آنها از طرف پروردگار عالمیان به خاطر رفاه و آسایش انسان آفریده شده و در اختیار او قرار گرفته است تا آدمی با نیروی فکری و علمی و کار سازنده و هدفمند خویش طبیعت را مطیع و مسخر خود کند و از سفره رنگین آن به حد توان خویش و به طرز مطلوب استفاده نماید.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار

شروط انصاف نباشد که تو فرمانبری

بنابراین بر فرزند آدم است تا بخاطر حفظ و نگهداشت طبیعت و محیط زیست خود توجه و تلاش همیشه گی کند و اجازه ندهد تا مزارع طبیعی، مجاری آب، جنگلها و زمین های زراعتی به نحوی تخریب شده و از میان بروند.

خداوند (ج) را سپاسگزاریم که به ما کشور زیبا و طبیعت دلپذیر بخشیده است که از ویژه گی ها و امتیازات طبیعی و جغرافیایی زیبا و دلپذیر برخوردار است.

پس بیاید این طبیعت زیبا و دوست داشتنی مبین ما را با کار و تلاش خسته گی ناپذیر زیباتر و بارورتر ساخته، آنها را از خطر نابودی و تلف شدن حتمی نگهداری کنیم.



جمله پرسشی چیست؟ قابل یاد آوری است که جمله از نظر مفهوم و چگونگی بیان آن چهار نوع است. مانند جمله خبری، جمله پرسشی، جمله عاطفی و جمله امری. شما در درسهای قبلی به جمله های خبری، عاطفی و امری آگاهی یافتید. درین جا به توضیح جمله پرسشی پرداخته می شود: جمله پرسشی جمله ای است که در آن از موضوع و

- مطلبی پرسیده و سؤال می‌شود در اول جمله پرسشی غالباً کلمات پرسشی آیا، چگونه، چرا، چه وقت، چطور، کجا، کی و غیره می‌آید و در آخر جمله پرسشی حتماً علامت سؤالیه می‌آید: مثالها
- ۱) آیا به مدرسه می‌روی؟
 - ۲) آیا طبیعت زیباست؟
 - ۳) چرا به کابل نرفتی؟
 - ۴) چگونه محیط زیست را نگهداری کنیم؟



طبیعت از عطایای خداوند ﷻ است. جهان پیرامون ما اعم از آسمان و زمین، دریا و خشکی، ابر و جنگل همه و همه جزو طبیعت هستند که اطراف ما را احاطه کرده‌اند. انسان از طبیعت تأمین می‌شود و از سفره رنگین او تغذیه نموده، از مناظر دلکش و زیبایی‌های آن در فصول مختلف سال استفاده کرده، از آن لذت می‌برد؛ پس بر ماست تا فضای طبیعی سرزمین خود را با کار و تلاش فراوان زیباتر سازیم و در جهت نگهداری آن هرگز غفلت و درنگی به خود راه ندهیم؛ زیرا خداوند ﷻ طبیعت را جهت بهره‌وری معقول آدمی آفریده است.



◆ بشنو و بگو

- دو نفر از شاگردان به نماینده‌گی از دیگران، پدیده‌های طبیعی را که در درس ذکر نشده، فهرست کنند و در صنف قرائت نمایند.
- یک‌نفر از دانش‌آموزان درباره محیط زیست و مواظبت از آن در صنف بحث و گفتگو کنند و دیگران به او گوش دهند و معلومات وی را به نوبت تکمیل نمایند.

♦ بخوان و بنویس

- دانش‌آموزان با استفاده از محتوای درس یک مقاله در چند سطر بنویسند و آن را با متن درس مقایسه کنند.
- شاگردان جمله‌های زیر را بخوانند و با استفاده از متن، جاهای خالی آن‌ها را در کتابچه‌های‌شان پر کنند.
- خداوند جهان را به () و () را برای خود آفریده است. تا او را بشناسند و او را () و شکر () وی را نمایند.
- برای اینکه انسان خوب و بهتر زنده گانی نماید، باید () خود را نگهداری کند.

- جمله از نظر مفهوم چند نوع است؟ با مثال در تخته صنف توضیح کنید.
- دانش‌آموزان متن درس را بخوانند و جمله‌های اساسی را از آن استخراج نموده و آنها را در کتابچه‌های‌شان بنویسند و حفظ نمایند.

مباحثه

- شاگردان آنچه را از درس فرا گرفته اند، با همدیگر بحث و گفتگو نمایند.
- از پیداوار عمده طبیعی کشور نام گرفته، محلات تولیدی آنها را به حساب ولایت های افغانستان معرفی کنید.



متن درس را بطور دقیق مطالعه کرده، و در چند سطر به معرفی بخشهایی از طبیعت بپردازید که در درس مذکور ذکر نشده باشند.

- لغات زیر را معنی نموده، در جمله‌های مناسب استعمال کرده، در کتابچه‌های خویش بنویسید.
- ودیعه، مخازن، مواهب، عطایا، گوارا، مشکور، ممنون، کفران نعمت، ملوث



درس بیست و نهم

اضرار مواد مخدر



درس گذشته طبیعت زیبا بود، حتماً چیزهای خوبی را یاد گرفته اید. اگر بپرسیم که از دید شما چه چیزهایی این طبیعت و زنده گی زیبا را در نظر انسان زشت می سازد، به ساده گی خواهید گفت که جنگ، فقر، مواد مخدر و امثال اینها؛ اما باور داشته باشید که بار بدبختی اعتیاد در جامعه از تمام سیه روزی ها بیشتر است. به همین سبب درس امروز به معرفی مواد مخدر، معتادان و مشکلات ناشی از اینها اختصاص یافته است.

همچنین در بخش دستور با جمله یابی آشنا خواهیم شد.

مواد مخدر، مجموع پدیده‌های نشئه‌آور و تخدیر کننده را گویند. مخدرات انسان را به سوی اعتیاد یا وابسته‌گی زبان آور می‌کشاند؛ یعنی انسان در نتیجه استفاده تدریجی یا مقطعی از نوعی ترکیبات طبیعی خطرناک چون (تریاک، هروئین، مورفین، کوکائین و شراب) از جهت جسمی و روانی به شدت به آنها عادت کرده، در نهایت باعث بدبختی خود و مشکل جامعه می‌گردد.

مواد نشئه‌آور با گذشت هر روز شخص معتاد را بیشتر از پیش علاقه مند و نیازمند خویش می‌سازد. تکرار استفاده، افزایش تدریجی مقدار مواد و تمایل شدید بدان نشان می‌دهد که مصرف کننده از وابسته‌گان همیشه‌گی و حرفوی مواد مخدر است. ضرب‌المثل معروف است که هیچ معتادی روز اول معتاد شدن خود را به خاطر ندارد و این یک واقعیت انکار ناپذیر است. هیچ وابسته‌اعتیاد در آغاز با عزم و اراده معتاد شدن دست به این کار نزده است. شخص وابسته در اول با خواسته است که آزمایش کند و ببیند که چه اتفاقی پیش می‌آید و یا لازم دیده است که دوست و یا دوستان نااهل خود را تنها نگارد و یا کودکی مربوط به یک خانواده معتاد بوده است و تا که چشم باز کرده است، خود را معتاد یافته است. به هر صورت انسان یک وقتی متوجه می‌شود که چون موجود دست و پا بسته‌یی در چنگ این بالای آدمخوار در آمده است.

عادت به مواد مخدر در جمله تهدیدهای عمده بشر به حساب می‌آید. رو آوردن به مواد مخدر زمینه ساز از بین بردن سلامت جامعه، سقوط ارزشهای اخلاقی و فرهنگی یک کشور است. استفاده از چنین وسیله‌هست که ریشه فساد و تباهی را عمیق می‌نماید. در طول تاریخ به اثبات رسیده است که اعتیاد به مخدرات در داخل یک کشور به صورت اغلب از سوی مخالفان آن گسترش داده می‌شود؛ چرا که این خطرناک‌ترین شیوه حمله بر دشمن است؛ بدین وسیله است که قدرت دفاعی، شهادت و حرست از نوامیس ملی و تمامیت ارضی از باشنده‌گان یک سرزمین گرفته می‌شود.

دانستن آنچه بسیار ضروری است، این است که معتادان را مریضان جامعه خود بدانیم

و آنان را از این غم بزرگ به سوی بهبود و نجات دعوت کنیم؛ پس برای این هدف باید آگاه باشیم که شیوهٔ دفاع از مبتلا شدن به این مرض شامل سه بخش است که با رعایت آن می‌توانیم هم مریض معناد و هم جامعهٔ انسانی را از خطر و آسیب محفوظ بداریم و آن سه شیوه دفاع عبارت اند از:

- وقایه یا پیشگیری از اعتیاد به مواد مخدر
 - تداوی یا درمان
 - توان بخشی و تعلیم و تربیهٔ دوباره
- باید توجه داشته باشیم که در اجرای هر سه نوع دفاع از معناد به مواد مخدر افراد، خانواده، جامعه، دولت، سازمانهای غیر دولتی و نهادهای امداد رسانی ملی و بین المللی مسؤولیت مساوی دارند چرا که:

اگر بینی که نابینا و چاه است
وگر خاموش بنشینی گناه است



هدف از استفادهٔ تدریجی آن است که شخص معناد به ترتیب، مسلسل و منظم به صورت روزمره از مواد مخدر استفادهٔ نا جائز نماید؛ اما استفادهٔ مقطعی آن است که شخص وابسته به صورت لحظه‌یی و غیر منظم خود را مورد تحذیر قرار دهد.



- جملهٔ بیانی یا خبری آن است که پیام یا خبری را برساند؛ مانند:
غزال امسال در صنف خود، اول نمره شد.

در این جمله، خبر اول نمره شدن غزال بیان شده است و پس.
مثالهایی از متن:

- مواد مخدر انسان را به سوی اعتیاد یا وابسته گی زین آور می کشاند.
مواد نشئه آور با گذشت هر روز، شخص معتاد را بیشتر از پیش مشتاق و نیازمند خود می سازد.



◆ بشنو و بگو

- مواد مخدر چگونه پدیده پی است؟ توضیح نمایید.
- درباره اعتیاد تدریجی و مقطعی چه می دانید؟
- معتاد شدن به مخدرات چه ضررهای را در پی دارد؟
- چه نوع جمله بی را خبری می گویند؟

◆ بخوان و بنویس

- افراد چگونه به مواد مخدر وابسته می شوند؟
- چرا اعتیاد یکی از تهدیدهای عمده جامعه بشری است؟
- چه فکر می کنید؟ به چه دلایل استفاده از این ماده ناجایز بدترین عامل فساد و

تیاهی شناخته شده است؟

- چه فکر می کنید؟ چه طور ممکن است که یک کودک معتاد شود؟
- با ارائه دو مثال جمله بیانی را معرفی نمایید.

درست / نادرست

- تریاک از جمله مخدرات طبیعی است. ()

- هرویین، مورفین و کوکائین از جملهٔ مخدرات مصنوعی‌اند. ()
- استفاده از مواد نشئه‌آور انسان را مهم، عیار و با وقار می‌سازد. ()
- یکی از راه‌های اعتیاد داشتن دوستان بد است. ()

♦ جاهای خالی را پر کنید

- دانستن آنچه بسیار ضروری است این است که معتادان را بدانیم.
- سه شیوهٔ دفاع از مبتلا شدن به مواد مخدر عبارت‌اند از
وقایه یا
.....

تحلیل و مباحثه

در مورد جلوگیری از اعتیاد به مخدرات بحث و تحلیل همه جانبه نموده، چند پیشنهاد جدید، سازنده و باز دارنده ارائه نمایید.



صنف به دو گروه تقسیم شود. یک گروه در مورد مواد مخدر و گروه دیگر در مورد شخص معناد یک صفحه به عنوان کارخانه‌گی بنویسند و روز بعد در پیش روی صنف بخوانند.





درس بیست و هفتم

مورچه زحمت کش



شما در درس گذشته با مواد مخدر و جمله بیانی آشنا شدید، حالا با مورچه زحمتکش و جمله امری آشنا می شوید.
یک نگاه عمیق به چگونه گی زنده گی مورچه ها، انسان را وارد دنیای دیگر می کند.

مورچه را کوچک نشماریم که در هر امر آفرینش حکمتی هست.

مورچه موجود کوچکی است که جز سرمای زمستان، در دیگر فصل های سال در روی زمین همانند انسانهای فعال مصروف کار و مبارزه با مشکلات زنده گی است. از اولین صفات مورچه همین وظیفه شناسی و زحمتکشی و دور اندیشی آن است. مورچه نه تنها آذوقه بهار، تابستان و خزان را، که خوراک موسم زمستان خود را نیز تهیه نموده در زیر زمین جابه جا می نماید تا در سرمای زمستان محتاج نشود و به همین خاطر است که گفته اند مورچه و زنبور عسل بهترین مرجع پند انسانهای تنبل هستند. اتفاق مورچه ها خصوصیت دیگری است که موفقیت آنها را تضمین می نماید؛ چنانکه گفته اند:

مورچه گان را چو بود اتفاق

شیر ژبان را بدرانند پوست

معروف است که روزی تیمور، از جنگ شکست خورده و خسته برگشته، در گوشه یی مایوس نشسته بود، متوجه شد که مورچه یی یک دانه خیلی بزرگتر از خود را می خواهد از یک نقطه پایین به یک جای بلند انتقال دهد؛ اما موفق نمی شود. هر بار که دانه را بلند می کند، به خاطر عدم تناسب وزن و توان مورچه، دانه به زمین می افتد؛ مگر مورچه بدون خسته گی باز به برداشتن آن همت می نماید. تیمور حساب می کند که شصت و شش بار دانه می افتد ولی مورچه باز آن را بالا می کند تا این که در نوبت شصت و هفتم موفق می شود آن را به خانه خود ببرد. از همان جا و از همان همت و استقامت مور، تیمور روحیه و نیرو می گیرد و تازه وارد جنگ می شود تا آنگاه که به جهانگشایی می رسد. مورچه با وجود بی آزاری از آزار و آسیب انسانها در امان نیست و به همین خاطر طعنه زنان می گوید:

من آن مورم که با پایم بمالند

نه زنبورم که از دستم بنالند

به خاطر همین مظلومیت مورچه است که حکیم ابوالقاسم فردوسی می گوید:

میازار موری که دانه کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است



مورچه‌ها دارای نظام خاص و توان کشاورزی هم هستند؛ به طریزی که دانه‌هایی را که قابلیت نمو در سایه را دارند، با خود به زیر زمین برده، نگاه می‌کنند. آن دانه‌ها با گرفتن نم از زمین نمو می‌کنند و مورچه‌ها از آنها غذا می‌گیرند.



جمله‌امری آن است که خواهش، فرمان یا دستوری را بیان کند؛ مانند:
کتابم را بده.

این هم مثالی از متن:

- میازار موری که دانه کش است.
در هر دو مثال فوق، لحن جمله، امری است.



مورچه‌گان موجودات فعال، زحمت‌کش، دور اندیش، با همت، متحد و بی‌ضرر اند. آنها با این خصوصیتی که دارند، مانند زنبوران عسل برای انسان‌های تنبل درس قابل‌فهمی ارائه می‌نمایند؛ پس آزار مورچه‌گان گناه است.



◆ بشنو و بگو

مورچه‌گان در زمستان چگونه زنده‌گی می‌نمایند؟
• اولین صفات مورچه‌ها کدام‌ها اند؟

- مورچه‌ها چه وقت می‌خواهند که آسیب برسانند؟
 - جمله‌امری را تعریف کامل نموده، مثالهایی بیاورید.
- به دوستان بگو**

- مورچه‌گان موجودات دارای اتحاد و اتفاق هستند.
- مورچه مظلومانه می‌گوید: من آن مورم که با پایم بمالند.

♦ بخوان و بنویس

- سه صفت کاملاً مشخص مورچه را بنویسید.
- هدف شاعر از آوردن این بیت چیست؟
- من آن مورم که با گردون ستیزد
نگر یک قطره با جیحون ستیزد

- از قصه مور و تیمور چه یاد گرفته‌اید؟ بیان نمایید.
 - شناختان را از جمله‌امری با دو مثال روشن نمایید.
 - فرق بین جمله‌ندایی و امری در چیست؟ با یک مثال مشخص نمایید.
- جاهای خالی را پر کنید:**

• مورچه‌ها مانند ی فعال مصروف کار و پیکار با مشکلات هستند.

- و زنبور عسل بهترین آموزگاران هستند.

تحلیل و مباحثه

حالا که به آخر درس نزدیک می‌شوید، از این درس کدام مفهوم اساسی را گرفته‌اید؟ در این مورد نتیجه‌تحلیل‌ها و مباحثه‌های خود را بیان نمایید و به هم صنفان خود اجازه دهید که نظرات شما را نقد نمایند.



صنف به دو گروه تقسیم شود. یک گروه درباره‌ مورچه و گروه دیگر درباره‌ بیل یک یک صفحه بنویسند.



صبر و شکیبایی



دگر میزمای در آتش سرشت من

تندی مکن برادر همسرنوشت من

عزیزان! بارها شنیده‌اید که صبر بالاترین خصلت هاست؛ صبر گشاینده درها و پوشاننده عیبهاست؛ صبر قاصد خدا و رمز گشایش کارهاست؛ لیکن شاید هرگز موضوع را در حد لازم جدی نگرفته‌اید؛ اما به یاد داشته باشید، اگر شکیبایی در زنده‌گی و فرهنگ بشری مهم نمی‌بود، این ضرب‌المثل‌ها از یک نسل به نسل دیگر و از یک قوم به قوم دیگر انتقال نمی‌یافت. شما در درس گذشته دانستید که مورچه با تمام کوچکی بی‌کی که دارد، به نیروی زحمت و همت خود یک موجود خودکفا و بااستغناست، حال در این درس، هر چند مختصر، از مزایای شکیبایی و تحمل آگاه شده، با جمله خطایی آشنا می‌شوید.

استقامت و ایستاده گی در برابر سختی ها و نا ملائمت های روزگار را صبر نامیده اند و این کاری است که در فرهنگ بشری مورد قدردانی و تحسین قرار دارد.

است که داشتن آن موجب برتری انسان می شود؛ اما با توجه به موضوعی که پیش می آید، یکی از این فضیلت ها نسبت به دیگری ارزش بیشتر پیدا می کند؛ مثلا اگر تقابل انسان با قهر طبیعت در یک صحرای خشک و سوزان اتفاق افتد، طبیعی است که آنجا، شکیبایی فضیلت دارد؛ اما اگر در همین صحرای خطر رو بارونی با دزد و یا با درنده گان و خزنده گان آدمخوار پیش آید، به یقین ارزش شجاعت و دلوری بالا می رود؛ زیرا اگر در چنین مواردی انسان با شهامت و تدبیر دست به شمشیر و نابودی دشمن نزنند، خود نابود خواهد شد؛ ولی آنچه در این میان اهمیت بیشتر دارد، این است که صبر بدون شجاعت و شجاعت بدون صبر ممکن نیست؛ این ها لازمه هم اند و یکی بدون دیگری معنای کامل نمی یابد. از جانب دیگر همه این تجربه را داریم و می بینیم آنانی که در برابر ضربات شکننده، با بردباری تاب ایستاده گی را داشته باشند، توان وارد کردن ضربات بر مخالف را نیز دارند.

گفتنی است که شکیبایی، تنها مقاومت در برابر شکنجه های جسمی نیست؛ بلکه ایستادن و سینه سپر کردن در مقابل فشارهای روحی، جنگهای روانی، سرزنش ها، دور شو و کور شوها و سایر نا امیدیها، نیز صبر نامیده می شود. شکیبایی که رکن فضل و جزء اساسی ایمان است، هرگز با کبر، غرور، خودخواهی، دروغ، خودنمایی، شهوت، حرص، طمع، خشم، ماجراجویی، سبکسری و دیگر آفات و بلاها و رذایل پیوند نمی خورد. انسانهای صابر در شادی و غم مثل یک رودخانه آرام حرکت می کنند. پیروزی و شکست شان به آسانی و به زودی درک نمی شود؛ این موجودات خام و احساساتی اند که نه تحمل شکست را دارند و نه ظرفیت پیروزی را، و به همین خاطر است که گفته اند:

زدیگ پخته گان ناید صدایی

خروش از مردمان خام خیزد

شکیبایی با ایمان، اراده قوی و اعتماد به نفس رابطه استوار دارد.

این که در کلام الله مجید آمده است: **أَنْ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ** (خداوند با صابران است) یا **وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ** (خداوند عَلَّامٌ شکیبایان را دوست دارد)، نشان می دهد که اهل بردباری و تحمل در دین اسلام از چه جایگاهی برخوردارند.

شکیبایی و تحمل از عمده ترین دلایل کمال و پیروزی انسان و کسب شخصیت قهرمانان اوست. این موضوع در ادبیات فارسی دری نیز پرورش زیاد دیده است؛ به طور مثال: حکیم سنایی غزنوی در **سده پنجم** می گوید:

خشم را زیر آر در دنیا که در چشم صفت

سگ بود آنجا کسی کاینجا نباشد سگ سوار

همچنین انوری خراسانی در **سده ششم خورشیدی** می گوید:

تا در این دوری ز دارویی و دردی چاره نیست

صبر کن چندانکه این دوران دونان بگذرد

همین گونه حضرت حافظ در قرن هشتم می گوید:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

دور گردون گر دو روزی بر ممراد ما نرفت دایما یکسان نباشد حال دوران غم مخور

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنی ها گر کند خار مغیلان غم مخور

در آیین جوانمردی و تمام گرایشهای نیک انسانی، صبر نمایانگر بزرگی و توانایی است.

با توجه به پیامدهای خوب شکیبایی است که ضرب المثل های فراوانی به آن اختصاص یافته است؛ مردمان از روی تجربه می گویند که صبر گلی است که در هر باغ نمی روید؛ اما اگر روید، زیبایی را زیادتیر می کند؛ پس به جاست که همصدا با مردم شویم و بگوییم: صبر تلخ است، ولی بر شیرین دارد.



خشتم را زیر آر در دنیا که در چشم صفت سگ بود آنجا کسی کاینجا نباشد سگ سوار معنایش این است که صابر باش و قهر را زیر پاکن و در نزد خود بی مقدار بساز؛ چرا که از منظر صفات اخلاقی، آن کسی که در این دنیا بر سگ نفس و خشم خود سوار (مسلط) نشود، در آن جهان در شمار سگ می آید.



جمله ندائیه یا خطابی آن است که مفهومی را به صورت خطاب به شنونده یا خواننده برساند. در جمله خطابی مانند جمله ندایی لحن، احساس و عاطفه شدت بیشتر دارد. در آخر یا وسط جمله خطابی علامت ندائیه به کار می رود؛ مانند:
ای مردم! صبر ایوب لازم است تا بر مشکلات پیروز شویم.
این هم مثالی دیگر:

..... و تو ای فرعون! از ما انتقام گرفته نمی توانی، پروردگارا ما را شکیبایی ده ا



صبر که بهترین خصلت ها و پوشاننده عیبهاست، با خشم و ماجراجویی و دروغ و ترس هرگز سر سازش ندارد. شکیبایی از ارکان اساسی شجاعت و اجزای دین است.



◆ بشنو و بگو

- کوتاهترین تعریفی که از شکیبایی دارید، کدام است؟
 - چه پیوندی میان صبر، وفا و صداقت وجود دارد؟
 - فرق شجاعت و شکیبایی را با ارائه مثال روشن نمایید.
- به دوستانت بگو**
- از جمله خطایی چه شناختی دارید؟
 - صبر رمز گشایش کارهاست.
- صبر مقاومت در برابر حوادث و فشارهای جسمی و روحی است.

◆ بخوان و بنویس

- چرا پیروزی و شکست انسانهای صابر به زودی درک نمی‌شود؟
- آیا فکر می‌کنید بین اراده قوی، اعتماد به نفس و صبر رابطه‌ی وجود داشته باشد؟

• با کدام دلیل می‌گویید که انسان‌های بردبار و شکیبیا در دین اسلام مورد احترام‌اند؟

• تا حال؛ چند مورد متوجه شده‌اید که در نتیجه صبر کردن شخص یا خانواده‌ی خوشبخت شده باشد؟

درست / نادرست

- شکیبایی سختی‌های دنیا را کم نمی‌کند. ()
- مفهوم صبر در ادبیات فارسی دری پرورش بسیار دیده است. ()
- خداوند با صابران است. ()

جاهای خالی را پر کنید:

- اگر شکیبایی مهم نمی بود، این ضرب المثل ها از دیگران انتقال نمی یافت. صبر.....
- تندی مکن برادر..... من
- پیروان تمام..... از شکیبایی چون صفت..... انسان یاد نموده اند.

تحلیل و مباحثه

بالآخره دریافت تان از صبر چگونه است؟ بعد از بحث و تحلیل زیاد به نماینده گی از هر گروه ، یک یک شاگرد نتیجه را اعلان کنند و سایر شاگردان در آن مورد، قضاوت کنند؛ همچنین دو نفر از شاگردان شخصیت یک انسان صبور و یک انسان احساساتی و پرخاشگر را تمثیل نمایند.



در مورد صبر ایوب که به یک ضرب المثل جهانی تبدیل شده است، معلومات نموده، در صنف توضیح دهید.

واژه نامه

آ

آذوقه : خوراک

آراء: {ع} {ا} {فا} ج. رأی؛ رأی ها، اندیشه ها

آرامگاه: آرامگه، جای آرامیدن، محل آسایش، مجازاً به معنی گور و مقبره هم آمده

آرایش: (ا) مص) زیب، زینت، زیور، آرایش در اصل زینت به افزایش است، پیرایش، تعبیه،

تجهیز، رسم، آیین، نهاد، ادب، تصنع، ظاهر سازی

آزار (ا) رنج، عذاب، شکنجه، اذیت، تعب، مشقت، کین، کینه، عداوت، رنجیده گی، اندوه

و ضم،

آزمایش: (ا) مص) . آزمودن و آزمایشیدن) آزمون، امتحان، ورزش، ریاضت، مشق و تمرین.

آشفته: (ا) مف) پریشان، شوریده، مضطرب، مختل، بی نظم، بی نسق، دچار هرج و مرج،

درهم و برهم، متفرق، پراگنده، خشمگین، به هیجان آمده، رنجیده، سرگردان

آفات: جمع آفت {ع} { آنچه مایه فساد و تباهی گردد، آسیب، بلا، زیان

آوا: {=} {آواز} (ا) آواز، بانگ، صوت، صیث، شهرت، عقیده، رأی، آوای سرد: گفتار زشت.

آیین: رسم، روش، ادب، معمول، متداول، مرسوم. شیوه، آهنگ، صفت، کردار، اندازه، حد،

عدد، شمار، قاعده و قانون. اسباب، سیعت، نهاد، فطرت، جشن، زیب و زینت، فرو شکوه.

کیش، شریعت.

الف

ابتکار: اول چیزی را دریافتن، چیز تازه پیدا کردن، انجام دادن کاری که سابقه نداشته باشد.

ابله: (ص) سرسبک، کم خرد، گول، کانا، نادان، بی تمیز، ناخرد، بیه، پخچه، گاوریش،

بی مغز، کالیوه، دنگ

ابن: {ع} {ص) زاده نرینه از آدمی، فرزند نرینه، پسر، ج ابناء، بنون، بنین،

ابهام: {ع} {مص م) پوشیده گذاشتن، مجهول گذاشتن، بسته کردن کار، پوشیده گفتن،

در کردن و راندن کسی را از کار. (ا) مص) پپچیده گی، بسته گی، پوشیده گی، تاریکی، انگشت

نر، انگشت بزرگ، — ج اباهم، انگشت ستبرو کوتاه دست یا پای انسان

اتفاق: {ع} {مص ل) باهم یکی شدن، یکی گشتن، م پشتی کردن، متفق شدن، سازگاری

کردن، موافقت کردن؛ با هم نزدیک شدن ضد نفاق (امص) اجماع، تطلق، حادثه، واقعه، اجتناب: {ع} {مص م} احتراز، پرهیز، دور کردن، دور شدن،

احاطه: {ع} =حاطت، ع، احاطة {مص م} گرد چیزی بر آمدن، چیزی یا جایی را فرا گرفتن و در میان گرفتن، درک کردن چیزی به طور کامل و تمام.

احزان: {ع} {ا} ج. حزن، غم ها، اندوه ها، کلبه احزان

احمر: {ع} {ص} سرخ، تأنیث آن حمراء است، کبریت، گوگرد) احمر در کیمیا گوهری است یا قوت سرخ، گل احمر = گل سرخ، گل سوری، محمدی، لاله احمر: لاله سرخ اختصاص: {ع} {مص م} خاص کردن ، خاص گردانیدن به چیزی، ویژه کردن به، افراد برگزیدن، گزین کردن، تفضیل.

اخلاق: {ع} {ا} ج. خلق، خوی ها، عادات. یکی از شعب حکمت عملی است و آن دانش بدوینک خوینها و تدبیر انسان است برای نفس خود.

ارجمند: (ص م) با ارج، با ارزش، صاحب قیمت، ثمن، گرانها، پربها، نفیس، با قدر، صاحب قدر و منزلت، بزرگوار، بلند مرتبه، با اعتبار، گرنامه، شریف، عزیز، گرامی، ضد خوار، درخور سزاوار، لایق، قابل، شایسته، ارزنده، نجیب، اصیل، دانا، هوشیار، خردهمند ارشد: {ع} {ص} تفضیل رشد) راه راست یا بنده تر، راهبر تر به حق، رشید تر، به رشد رسیده تر، بزرگتر، مسن تر، (نظ) بزرگتر و سر کرده هر واحد نظامی، ارشد اولاد: آنکه در میانه فرزندان رشید تر و با هوش تر از همه باشد. فرزند بزرگتر، فرزند نخستین که از دیگر فرزندان بزرگتر و سالمندتر است.

ارض: {ع} {ا} زمین (کره) خاک، غیرا، ج. اراضی، ارضین
ارکان: (ا) ج. جمع رکن، مبناها، پایه ها، ستونها، عنصر ها، طبع های چهارگانه، مولودهای ماده های چهارگانه باد و خاک و آب و آتش، پنج قسمت سیا و لشکر: مقدمه، قلب، میمنه و میسره و ساقه

اسب تازی: اسب عربی: یا تازنده یعنی وقتیکه عرب ها به خاطر اسلام لشکر کشی می کردند و بالای اسب ها سوار شده با دشمن حمله می کردند.
استغنا: {ع} {مص ل} توانگری خواستن، بی نیازی خواستن، توانگر شدن، عدم تقید، بی قید بودن.

استقامت: {ع} {استقامه(مص ل) راست ایستادن، راست شدن، درست شدن، پایداری، ثبات، پافشاری، بها کردن، قیمت کردن.

اسرار: {ع} {ا} ج سر، راز ها، نهانی ها، سرها، آشکار کردن رازها
اسوه: نمونه

اصرار {ع} {مص ل} پای افشردن، پافشاری کردن، پایداری در امری کردن.
اصول: (۱) ریشه ها، بنیاد ها، بیخ ها، تئاد ها، تبار ها، گوهر ها، هفده آواز اصلی در موسیقی قدیم ایرانی، علوم شرعی که از چهار اصل تشکیل می شود: کتاب، سنت، اجماع، قیاس است.

اعتراض: {ع} {مص ل} خرده گرفتن، انگشت بر حرف نهادن، ایراد گرفتن. تعرض کردن، پیش آمدن. (ا مص) واخواست، واخوهی. (در بدیع) آنست که شاعر در اثنای بیت لفظی برای اتمام شعر بیاورد که معنی برای آن محتاج نباشد و آن را «حشو» گویند و بر سه قسم است: ملیح، متوسط و قبیح؛ ج اعتراضات.

اعتنا: {ع} {مص م} اهتمام ورزیدن به کاری، توجه داشتن به امری یا کسی فکر، اندیشه، توجه
اعتیاد: {ع} {مص م} عادت کردن، خو گرفتن، خوگیر شدن، عادت، خوی، ج، اعتیادات.
اغلب: {ع} {ص تفض} بیشتر، اکثر، چیره تر، غالب تر.

اغیار: جمع غیر، بیگانه گان، دیگران
افسانه: {ع} = افسانه = افسانه {ا} سرگذشت، قصه، داستان مثل
افواه: سخنی که زبانزد عام باشد.

اقلیم: (معر) (ا) ناحیه بی از کره زمین، قطعه بی از کره ارض که از حیث آب و هوا و اوضاع طبیعی از قطعات دیگر ممتاز باشد. قدما زمین را به هفت اقلیم یاد کرده اند. کشور، مملکت، ولایت، جمع اقالیم

اقوال: جمع قول
اکراه: {ع} {مص م} ناخوش داشتن، ناپسند داشتن، کسی را به زور به کاری واداشتن، به ستم بر کاری واداشتن (ا) ناخواست، فشار، زور.

امام رسل: پیشوای پیغمبران، پیشوا، رهبر رسل
امان: {ع} {مص ل} بی بیم شدن، (ا مص) بی ترسی، ایمنی، حفاظت، عنایت، زنهاری، پناه

امداد {ع} {مص م} یاری کردن، یاری دادن، مدد کردن، کمک، اعانت.
انتقام: {ع} {مص ل} کینه کشیدن، کینه خواستن، کین توفتن، کینه توزی؛ ج. انتقامات

اندوه: = {انده} غم، غصه، گرفته گی دل، گرفته گی خاطر، حزن، اسف، تأسف، ح. اندوه
ها، اندهان.

انگار: (انگاردن، انگاشتن) تصور، پندار، کارنامه، طرح، انگاره. (ا فا) در ترکیب به معنی
«انگارنده» آید یعنی پندارنده، تصور کننده، سهل انگاره(نده، امر) فرش کن و آن بجای ادات
تشبیه به کار رود؛ گویی، پنداری.

انگاشتن {=انگاردن} (مص م) (انگاشت، انکار، خواهنا انگاشت، انگارنده، انگاشته، انکارش).

انیس: {ع} {انس گیرنده، خوی گیرنده، همدم، دلارام، هم صحبت
اوج: (ا) بلندی، بالا، فراز، بلند ترین نقطه، اعلی درجه، بلند ترین درجه کوب مخصوصاً
خورشید، بلند ترین نقطه ارتفاع آواز، شعبه بی از «عشاق» شعبه سیزدهم از شعب بیست و
چارگانه موسیقی ایرانی (قدیمی)

اهالی: {ع} {ا} ح اهل، مردمان، کسان، ساکنان (جایی و محلی)

ایفا: {ع، ف ایفا} (مص م) به سر آوردن وعده، با پایان بردن وعده و پیمان، وفا کردن،
حق کسی را تمام دادن،

ب

باستان: (ص. امر) قدیم، گذشته، دیرین، دیرینه
بالیدن: بالودن، نمو، بزرگی (مص) (بالید، باله، خواهد بالید، بال، بالنده) نمو کردن، نشو
و نما کردن، رشد کردن، فخر کردن، مباهات کردن.

بحر: دریا

بذل: {ع} {ص م} بخشیدن، دادن (ا مص) بخشش.

بو: خشکی، دشت، بیابان و...

بر تو: (ص تفض) بالاتر، بلندتر (از نظر مادی و معنی)، اعلی.

برقع: چادری، روی بند، نقاب.

بروز: نشان دادن، ظاهر ساختن، ظاهر

برین: (ص نسبته) اعلی، سپهر برین، عرش برین، باد برین: بادصبا.

بلا: {ع، ف، بلا} (ا) آزمایش، امتحان، سختی، گرفتاری، رنج، مصیبت، آفت. بدبختی که بدن
انتظار و بی سبب بر کس وارد آید. ظلم و ستم، بسیار زرنگ، محیل، حيله گرد.

بلاغت: {ع، بلاغه} (مص ل) بلیغ شدن، شیوا شدن، گردیدن (ا مص) چیره زبانی، شیوا
سخنی، بلوغ، آوردن کلام مطابق اقتضای مقام به شرط فصاحت. یکی از مباحث علم معانی

است.

بُن: (۱) بیخ، بنیاد، پایان، انتها؛ بُنّ چاه، سوراخ، در فزیک (قسمتی از چراغ برق که به سر پیچ وصل شود. بن بعل: زیر بعل، بن بینی: نوک بینی و ریشه بینی که نزدیک به ابرو باشد. **بن دامن:** پایین دامن. انقیاد، فرمانبرداری، اطاعت، رغبت تمام، کمال میل، ذخیره پس انداز، قصد و اراده

بنا: {بُح (مص م) بر آوردن، ساختن، عمارت، ساختمان، هر نوع ساختمان که برای سکونت و استفاده انسان و حیوان و جا دادن اشیا بکار رود. ج ابنیه، قرار، بر قراری، بنیاد، اساس، شکل.

بی نوا (ص مر) بی چیز، تهیدست، بیچاره، بی سامان، ناتوان، در مانده، عاجز، بی نیازی: (ص مر) توانگری، غنایندی، ضد نیاز مندی،
بیت احزان: (اِخ) خانه یعقوب در هنگام دوری یوسف عَلَيْهِ السَّلَام
بیت الحرام: خانه کعبه، چون داخل شدن در آن برای مشرکان حرام بوده به این نام خوانده شده است

بین: (۱) مص) جدایی، میان، وسط، فاصله دو چیز، نهرین، اسم تثنيه یعنی دو دریا، بین النهرین، بین دو دریا

پ

پروهشگر: (صفت فاعلی) پژوهش کننده، جستجو کننده، جوینده، مستفسر، محقق، متجسس کار آگاه، مفتش، خردمند، دانا، زیرک، پژوهنده اختر، ستاره شناس
پشتوانه: {پشتوان} (امر) پشتیبان، (بانک) سپرده بانکی، برای تعیین اعتبار، مقدار طلا و نقره و جواهر و مانند آن که بانک ملی جهت انتشار پول در خزانه بانک نگهداری می نماید.

پند: نصیحت، اندرز
پندار: (۱) گمان، ظن، وهم، سوژن، بدگمانی، فکر، اندیشه، خود را بزرگ پنداشتن خود بینی، خودپسندی.

پیر: (صفت ص، ا) سالخورده، کلان سال، معمر، شیخ، مقابل جوان، پرنه، دیرینه، کهنه، قدیم، مراد، مرشد.

پیشدادی: کسی که در پیش قانون گذار و داد گری کند، نخستین واضح قانون: هوشنگ پیشداد حمزه اصفهانی گوید: پیشداد اول حاکم میباشد چه او شهسج= هوشنگ اول حاکم ممالک به شمار است، در روستا پره دانه = پیشداد همیشه، اسم هوشنگ آمده، یعنی نخستین



کسی که قانون گذاشته است مانند هوشنگ که پس از مرگ کیومرث صدو هشتاد و اند سال پادشاهی نمود و جهانیان پله بودند چون گوسپندان بی شبان تا هوشنگ بیامد، هر یک از پادشاهان سلسله داسانی پیشدادی.

پیشوای سبیل: پیشوا، سرکرده، پیشرو، راهنما، مقتدا، امام

پیک: {پساده رونده؛ قاصد = فیج، معر} کسی که مأمور رساندن بارها و نامه های پستی از جایی بجایی دیگر است. برید، چاپار، قاصد، پیام گزار، جزیر، قمر، تابع سیاره، پیک آسمانی: فرشته، پیک الهی

ت

تأثی: {ع} {مص ل} آزارد، ستوهی، رنج، زحمت، تعب، عنا، محنت شکنجه، عذا؛ (مص ل). رنجه شدن، عذاب کشیدن. (مص م) آزار کردن، رنجه کردن آزردن، رنجاندن.

تباهی: (فساد، ضایع شدن، نابودی)

تبجیل: (ع) (مص م) بزرگ داشتن، بزرگ شمردن، احترام کردن (ا مص) بزرگداشت، ج تبجیلات

تبحر: مسلط بودن، وارد شدن .

تجلی: نمودار شدن، پدید آمدن، هویدا گردیدن، پیدایش، تابش، روشنی

تجنیس: همجنس و هم صدا

تحسین: {ع} {مص م} آفرین گفتن، نیک شمردن، نیکو کردن، ، زیبا ساختن (ا مص) تعریف، تمجید، آفرین، ج م تحسینات.

تحمل: {ع} {مص ل} برتافتن، تاب داشتن، شکیب داشتن، توانایی ، طاقت، فروتن، قبول رنج و مشقت؛ ج. تحملات.

تخدیرو: {ع} {مص م} کرخ کردن، کرخت گردانیدن، سست گردانیدن، پرده کردن، پنهان کردن، بی حس کردن؛ ج تخدیرات.

تخطی: {ع} {مص ا} در گذشتن، گذشتن، آن سو شدن، تجاوز کردن، گذشتن از حد خود، گام زدن، ج تخطیات.

تدریجی: {ع} {مص ل} درجه به درجه پیش رفتن، پایه پایه بالا رفتن، آهسته آهسته کاری کردن، اجرای امری اندک اندک؛ ج. تدریجات.

تربت: {ع} {تربة ا} خاک، گور، مقبره، آرامگاه

تسبیح: (مص م) خدا را به پاکی یاد کردن، نیایش خدای کردن، سبحان الله گفتن، (اسم

مص) ذکر خدا، یاد خدای
تصادم: بهم کوفتن، سخت به هم خوردن، برخورد سخت.

تصویز: {ع} {ص م} صورت کسی یا چیزی را کشیدن، نقش کردن (مص)، صورتگری صورت سازی، نقش، ج: تصویرات، تصاویر. نمایش اشکال بر روی صفحه یی مستوی (صفحة تصویری)
تضرع: {ع} {مص ل} خورای کردن، فروتنی کردن، زاری کردن، التماس کردن. (ا مص) فروتنی، التماس؛ ج: تضرعات.

تضمین: {ع} {مص م} برعهده گرفتن تاوان، ضامن شدن، در پناه خود در آوردن. در ظرفی قرار دادن چیزی را. در علم بدیع آوردن مصراع، بیت و ابیاتی از شعر دیگران در ضمن شعر خود.

تطهیر: جمع تطهیرات، پاک کردن، پاکیزه ساختن، شستن، پاکی؛ طهارت
تغزل: {ع} {مص ا} غزل سرایی کردن، شعر عاشقانه گفتن، عشق ورزیدن، (ا مص) غزلسرایی، عشق ورزی، ج: تغزلات.

تکثر: {ع} {مص ل} بسیار شدن، زیاد شدن، (مص م) بسیاری جستن، بسیار گرفتن از چیزی، بسیاری. ج: تکثرات

تلخیص: خلاصه کردن، مختصر کردن کلام. (مص) خلاصه گویی، ج: تلخیصات.

التماس: جستن، خواهش، خواهش تضرع آمیز

تمایل: {ع} {مص ل}، گراییدن، میل کردن، اظهار میل و رغبت. به یک سوی کج شدن. (ا مص) گرایش، میل. عاطفه، احساس؛ تمایلات

تمدن: {ع} {مص ل} شهر نشین شدن، به اخلاق و آداب شهریان خو گرفتن همکاری و افراد یک جامعه در امور اجتماعی، اقتصادی، دینی، سیاسی و غیره حضارت؛ جمع. تمدن ها
تمکین: پابر جا کردن، نیرو و قدرت دادن، به کسی توانایی دادن که به امری یا چیزی دست یابد، قبول کردن و پذیرفتن فرمان کسی.

تمهید: گسترانیدن، هموار کردن، مقدمه چیدن، آسان ساختن، آماده کردن
تمیز {ع} تمیز {مص م}. بازشناختن، جدا کردن، برتری دادن (ا مص) بازشناسی، بازشناخت، امتیاز؛ تشخیص، پاکیزه، پاک

تناسب: {ع} {مص ل} با هم نسبت داشتن، نسبت یافتن با یکدیگر خویش هم بودن، وجود داشتن نسبت و رابطه میان دو کس یا دو چیز، خویشاوندی سازگاری، موافقت. بیان تساوی دو نسبت را در ریاضی تناسب گویند. ج: تناسبات
تنبیه: بیدار کردن، هوشیار ساختن، ادب کردن

تندی = تند رونده (ص فا) آنکه در حرکت و رفتن سریع باشد، ضد کند روی، بی باکی، بی پروایی، خشمناکی، چابکی، چالاکي، قهر و غضبناک.

تندیسۀ = {تندس = تندسیه = تندسه} (ا مر) صورت، تصویر، تمثال، مجسمه، پیکر، جنبه، کالبد، قالب.

توجه {عج م} {مص م} کس را به سوی دیگری فرستادن، روی کسی با چیزی را به سوی برگرداندن. توضیح دادن مطلبی. (مص ل) روی آوردن به سوی چیزی، روی آوری، توضیح، ج. توجهات **توحید**: (مص م) یکتا کردن، یگانه کردن، خدا ﷻ را یگانه دانستن. (امص) اقرار به یگانگی خدا ﷻ.

تهداب: اساس، بنیاد، اول هر چیز، ابتدای هر کاری و هر چیزی.
تهدید: {عج م} {مص م} ترسانیدن، بیم دادن، جمع. تهدیدها
تیسفون: شهر قدیم در غرب ایران و در سواحل شرقی که پایتخت ساسانیان بود و اعراب آن را مداین می گفتند.

تیوری: (ا) معتقدات منظم و مرتب، فرضیه: تیوری سیاسی. مجموعه معلوماتی که بعض امور و حوادث را تشریح کند: تیوری حرارت و غیره...

ث

ثنا: (اسم): آفرین، تمجید، تعریف، تحسین، مدح، ستایش، شکر و سپاس

ج

جادو: (ص). آنکه جادو کند، افسون کننده، افسونگر. (ا) سحر، ساحری، جادوگری، چشم معشوق، دلفریب، محیل، مکار

جاذبه: {عج جاذبه} {افا مؤنث جاذب، در فزیک نیرویی که همهٔ اجسام را به طرف مرکز زمین می کشد، جذب، رایش، محبت، قوه بی که در حیوان و نبات که غذا را جذب می کند **جبار**: {عج} {ص} قاهر، مسلط، متکبر، پادشاهان مستبد، یکی از صفات خدای تعالی است، **جبل**: {عج} {ا} {ا} کوه، ج. **جبال**، اجبال

جدیت: {عج} {مص جمع} سعی، کوشش

جزع: {عج} {مص ل} بی صبری کردن، ناشکیبایی کردن، زاری کردن، زاری، بیتابی، بی صبری. **جوار**: {عج} {ا} {ا} همسایه گی، نزدیکی، پناه، زبهار،

جولان: {عج م} {مص م} گشتن، گرد باد آمدن، گردیدن، دور زدن، تاختن، تاخت و تاز. **جوهر**: {معر} {گوهر} {ا} اصل و خلاصهٔ هر چیز، آنچه قایم به ذات باشد؛ هر سنگ گرانبها

جوهر، مانند یاقوت، الماس و ... هر یک از اصجار کریمه در علم کیمیا بعضی اسیدها را به نام جوهر خوانند مانند جوهر سرکه...

ح

حاتم: به معنای زاغچه و نام مردی از قبیله طی (طا) که در سخا و کرم معروف بود.

حدیث: (ع) تازه، جدید، نو، ج. حداث، حدثا، حدیث و قدیم: نو و کهن، هر چه که از آن خبر دهند و نقل کنند، خبر، سخن، خبری که از رسول (ص) تازه نقل کنند؛ ج. احادیث، علم حدیث: علم به خبرها و اقوالی که از رسول (ص) روایت شده است.

حراست: {ع} حراسه (امص) نگاهبانی، پاسبانی، حفاظت.

حسن: (ا) مص) زیبایی، جمال، نیکویی، رونق، فروغ، خوشی، خوبی

حضرت: {ع} حضره { (ا) قرب، حضور، نزدیکی. پیشگاه، درگاه. پایتخت. برای تعظیم پیغمبران و ائمه و شاهان و بزرگان آید: حضرت قدس، حضرت رسول ...

حرص: { (ا) آرزومندی، ضد قناعت است و آن طلب بدست آوردن نعمت زیاد و آرزوی زوال نعمت غیر است و با طلب شی است به کوشش زیاد از حد.

حقیق: {ع} (ص) کوچک، ذلیل، خوار، زبون.

حکمت: (ع) حکمه (امص) داد، علم، دانش، حلم، بردباری، راستی و درستی، صواب، کلام موافق حق، پند، اندرز، معرفت حقایق اشیا به قدر توان بشری، فلسفه، حکمت عملی، علم به احوال اشیا و موجوداتی که وجود آنها تحت حیطة و قدرت بشر است.

حمیت: مرادانه گی، مروت، غیرت، رشک

حیا: {ع} ف حیا { (امص) شرمساری، خجالت، انحصار نفس است در وقت استشعار از ارتکاب قبیح به جهت احتراز استحقاق ندمت

خ

خاتم النبیین: آخرین پیغمبران، لقب حضرت محمد(ص)

خادم: {ع} { (افا، ا) خدمت کننده، خدمتگزار، مستخدم، ج خادم، خدم، خادمین، خواجه، کسی که مقیم خانقاه باشد و خدمت اهل الله و واردان در خانقاه را کند و خدمت مرشد را به عهده گیرد.

خرام: رفتار آهسته، از روی ناز و وقار و زیبایی، بمعنی نوید و مرثده و شادی و شادمانی هم گفته شده.

خرم: (ص) شاد، شادمان، خندان، (اسم) ماه دهم از سال شمسی، دی، روز هشتم، از هر

ماه شمسی، مقام و برده بی است در موسیقی قدیم، گاهی است از تیرهٔ مرکبان که برگ های آن در طب قدیم مستعمل بود.

خروش: {ع} = خروش = خرس، خروشین {بانگ و فریاد.

خشم: غضب، قهر، غیظ

خشموت: {ع. خشمونه} (امص). درشتی، ناهمواری، مقابل نرمی، لین، تندخویی، درشتخویی.

خصلت: {ع} خصله {خوی، صفت (خواه نیک باشد یابد) عادت؛ ج. خصال، خصایل

خطبه: {ع} {خطبة} (اسخزانی، سخزوری، وعظ، موعظه، نصیحت خلق، مقدمهٔ کتاب، ج خطب.

خطیر: بزرگ، مهم

خلعت فاخر: جامهٔ زیبا و گرانبها و بزرگی کسی برای کس دیگر بچشد.

خلق: {ع} {خوی، عادت، سجه، ج اخلاق

خلیفه: {عربی} {خلیفه} (ص، ا)؛ جانشین، قائم مقام. جانشین پیغمبر، پیشوای مسلمانان.

کسی که به مقام خلافت رسیده. جانشین قطب و مرشد، ارشد مریدان شاگرد ارشد در مدارس و مکتب های قدیمی، مبصر، کمک استاد، جمع خلفا

خورشید: (قد) خوردر خشنده، (امر) (راخ) آفتاب، هر ستارهٔ ثابتی که مرکز یکی از منظومه های شمسی باشد.

دادار: (ص مهر) عادل، داد دهنده، آفریننده، بخشاینده، خدا، خالق

دخل: (مص) داخل شدن، در آمدن، مداخله، دخالت در امری، خرده گیری، وجهی که در نتیجه شغل و کاری بدست آورند، در آمد.

درب: درگاه، دروازه عمومی.

درخواست: (مص خم) در خواستن، خواستن، خواهش (امر) نوشته بی که در آن چیزی خواسته یا پیشنهاد شود.

درنگ: (ا) توقف، سکون، آهسته گی، کندی، تأخیر، دیر کرد.

دریغ: (ا) افسوس، اسف، حسرت، دریغ داشتن کلمه بی که در حسرت و افسوس استعمال شود، دریغاً افسوساً!

دستور: (امر) صاحب دست و مسند، وزیر، روحانی زردشتی {= دستوری} رخصت، اجازه، قانون، آیین، روش، برنامه، یکی از رشته های ادبیات که از انواع کلمه بحث کند. چوب کنده درازی که به عرض بر بالای کشتی می انداختند و میران کشتی را نگاه می داشتند. چوبی که

در پس در اندازند تا گشوده نگردد.

دون: {ع} (ص) پست، فرومایه، سفله، (ق) پابین، فرود، مقابل فوق، غیر، سوای، بدون (لازم الاضافه)

ده: (ا) آبادی کوچک در خارج شهر، روستا، راه به ده بردن، به مقصد رسیدن
ذروه اوج علیین: بالا ترین نقطه که در جنت است.

ر
رأس: {ع} سر، کله

راستا: (ا) راستی، مقابل کجی و انحراف، جانب راست مقابل چپ، راستای کسی، راستای، در حق او، در باره وی، امتداد
رانده: (الف) به رفتن و داشته. به حرکت انداخته (مرکوب) بیرون کرده، مطرود، نفی بلند شده، تبعید شده.

راهی {=رهی} (ص نسب) رونده، راهرونده، راه نشین، غلام، بنده، چاکر.
رحمت: (مص ل) مهربانی کردن، شفقت ورزیدن، بخشودن، عفو کردن، (مص) مهربانی، شفقت بخشایش، عفو
ردا: جامه، بالابوش، هر لباسی که روی لباس های دیگر برتن کنند؛ جمع ردایه، جالب، عجیب، نیکو و خوشایند. دور کردن، راندن، (شهری و جای)
ردایل: {ع} (ا) ج. ردیله؛ پستی ها، فرومایه گی ها، ناگسی ها.

رستگاری: (حا مص) خلاص، نجات، رهایی نور رستگاری: در میان ملاحان خلیج فارس معمول بود که به هنگام خطر مشعل یا چراغی را می افروختند برای طلب امداد که آن را نور رستگاری می گفتند.

رستین: {= رهیدن} (مص ا) رها شدن، نجات یافتن، خلاص گشتن
رفاه: {ع} (ا) (مص) تن آسانی، آسودگی، آسایش. سازواری، سازگاری.
رفو: دوخت، دوخت پاره گی ها و سوراخهای پارچه و جامه به نوعی که به سهولت معلوم نشود.
رکن: {ع} (ا) ستون، ستونی که چیز دیگر بدان تکیه کند، عمود، جزو بزرگتر از هر چیزی، عضو عمده، کار بزرگ، امر عظیم، بزرگ، سرور، رئیس قوم، ج: ارکان، هر یک از بخشهای چارگانه قوماندانی عمومی.

روایت: {ع} (ع) روایه (مص م) نقل کردن مطلب، خبر یا حدیث، باز گفتن سنت از پیغمبر و امام بی واسطه یا با واسطه، یکی از شعب علوم ادبی عرب و آن گردآوردن نقل اشعار و امثال

و لغات و اخبار است، داستان، حدیث
و **رهبان:** {ع} (ص) آنکه در ترس از خدا میبافته کند، زاهد، ترساج رهبانین، رهبانه، رهبانون.
ریا: (ص م) به نیکو کاری تظاهر کردن، خود را پاکدامن جلوه دادن، دورویی، نفاق، ترک
اخلاص است در عمل به آنکه غیر خدا ﷻ را لحاظ کند.

ز

زهره: (ا) یکی از سنگهای قیمتی به رنگ سبز و آن هر چه بزرگتر باشد گرانبها تر است،
قدما می پنداشتند که نظر به زهره چشم افعی را کور کند.

زمرمه: (معمر، زمرمه، قس زمرم) (مص ل) ترنم کردن، تغنی کردن، (ا) نغمه، سرور...

زیان: (ا) ضرر(یا مادی یا معنوی) خسارت، ضد سود و نفع، آسیب، صدمه، نقصان
زیر: (ق) پایین، تحت، مقابل زیر ، بالا، فوق. پایین، تحت، مقابل روی، زیر(ا) قسمت
تحتانی چیزی، ته، پایین؛ مقابل زیر، بالا، فوق.

ژ

ژیان: (ص) خشم آلود، خشمگین، غضبناک، درنده، سبع

س

ساحر: {ع} {افا} سحر کننده، جادو کننده، جادوگر، افسونگر؛ ج ساحرون، ساحرین، سحار
سبکسوی: (ص مر) خواری فرومایه گی؛ بی وقاری، بی تمکینی، سفاهت، اباهی، مجرد بی تعلق.
سپیو: {ا} سیر {آلتی فلزی یا چرمی که در قدیم به هنگام جنگ برای دفاع سر و اعضای
بدن می پوشاندند تا ضربت شمشیر و نیزه دشمن به بدن اصابت نکند.

سپیری: (ص) تمام، کامل، به آخر رسیده، تمام کرده شده

ستودن: مدح کردن، تمجید کردن، ستایش کردن.

سجایا: {ع} {جمع سجیه. سجیه به معنی خلق، خوی، عادت، طبیعت.

سجده: {ع} سجده { (مص ل) نهادن نماز گزار هفت عضو خود(پیشانی، دو کف دست، دو
سرانگ، دوشت با) را بر زمین با شرایط مخصوص و خواندن ذکر های لازم، عمل مذکور را
انجام دادن به عنوان تعظیم پادشاه یا امیر.

سجاوت: {ع} سجاهه { (مص ل) بخشش داشتن، کرم داشتن، (ا مص) بخشش، کرم
مروت: {ع} مروءه= مروء { (ا، مص) مردی، مردانه گی، خداوند مروت = صاحب مردانه گی

سدره: سدره المنتهی درختی است در بهشت

سورشنت: (ا) فطرت، طبیعت، نهاد، خوی، خلق، طبیعت

سرهنگ: {= سرآهنگ { (امر) (نظ. قد) فرمانده قشون، سردار، دگروال، مباشر، بیشکار، پهلوان، مبارز

سزاوار: (صفت مرکب): لایق، مناسب، شایسته و...

سفیر: (۱) فرستاده، پیام آور، رسول، اصلاح کننده میان دو قوم، میانجی، آنکه به نماینده گی دولت و مملکتی در مملکت دیگر امور مربوط به کشور خود را انجام دهد؛ ج سفراء، سفیر کبیر: عالیترین ایفا نماینده یک کشور در کشور دیگر.

سقوط: {ع} {ل} افتادن، فرود آمدن بر زمین، ریزش، ریختن

سلامت: {ع. سلامه} {مص ل} بی گزند شدن، بی عیب شدن، رهایی رستگاری. خلاص از بیماری، شفاء آرامش، صلح

سوسنی: منسوب به سوسن، {معر} (۱) سوسن گیاهی است از تیره سوسنی ها که جزو گیاهان تک لپه یی جام و کاسه یگین است. گلی است فصلی و دارای گل های زیبا دو درشت به رنگ های مختلف اصل این گاه از اروپا و جاپان و امریکای شمالی و همالیا است.

سوگ: غم و اندوه

سوگ: مصیبت، عزاء غم و اندوه.

سیاح: {ع} {ص} آنکه در شهر ها و کشور ها به سیاحت پردازند، جهانگرد
سیره: سرگذشت.

ش

شاداب: {= شاد آب} {ص مر} بر آب، سیراب، آبدار، تازه، طری، شاد، شادان، شادمان، مسرور، چراگاه سبز

شبان: (۱) نگهبان گله گوسفند و گاو، چوپان، راعی، شبان وادی ایمن: موسی (ع)
شحنه: پاسبان مشهور و برزن، نگهبان.

شراز: {ع} {۱} پاره یی از آتش که به هوا جهد؛ جرقه، شرر (واحدآن شرازه)
شرازه: (۱) جزو بندی کتاب، ته بندی کتاب و دفتر و غیره، بخیه مخصوصی که صحاف بر دو طرف ته کتاب زند. مادگی دگمه، از هم گسیختن (پاشیدن) ازه چیزی: پاره شدن رشته انتظام آن.

شرف: {ع} {ا} {مص} علو، مجد، بزرگواری، بزرگی، بلندی نسب، قوت کوکب در برج و درجه یی از فلک، مقابل هیبوط، آبرو، عرض، مکان مرتفع.

شکوه: شأن، شوکت، بزرگی، حشمت، مهابت، قوت، توانایی
شکیبا: {ص فا} بردبار، صبور، تحمل کننده

شکیبایی: (مص) بردباری، صبوری

شگفت انگیز: شگفت انگیز: تعجب آورنده، تحیر کننده، شگفت ماندن: متعجب ماندن

ص

صابر: {ع} {ا} صبر کننده، بردبار، شکیباء: ج. صابرون و صابران. یکی از نامهای خداوند(ج)

صخره: {ع. صخرة} (ا) سنگ بزرگ سخت، خرسنگ، صخرهٔ حما: سنگ سخت

صراحت: {ع، صراحة} (مص ل) ویژه شدن، خالص گردیدن، خلوص، بی آمیختگی،

روشنی، آشکاری، صریح گفتن مقابل کنایه گوئی.

صرف نان: خوردن نان

صفت: {ع. صفته} چگونگی کسی یا چیزی را گفتن. ستودن. (ا مص) بیان حال،

چگونه‌گی، کیفیت (ا) نشان، نشانه، پیشه، شغل. معنی، واقع، باطن، شکل، گونه، طریقه،

سیرت، خوی و خصلت. در دستور: کلمه ای که حالت و چگونگی چیز یا کسی را برساند.

صیت: آواز، نام و ذکر خیر، شهرت نیکو

ض

ضرباته: {ع ضرباته} ج ضربت (امر) یک بار زدن، (مص م) زدن (ا) زخم، کوب.

ط

طبیعت: {ع، طبیعة} (ا) سرشتی که مردم بر آن آفریده شده، نهاد، فطرت، خلق و خوی،

هر یک از چهار عنصر، وضع اختصاصی و مزاجی یک فرد، مزاج و طبایع، قوهٔ مدبره.

طبیعی: {ع} {ص نسب} منسوب به طبیعت، مربوط به طبیعت، جبلی، ذاتی، فطری ضد

مصنوعی. امری که مقتضای طبع باشد. چیزیکه مستند به ذات شی باشد.

طراوت: {ع، طراوة = طراة} (مص م) تروتازه شدن، (ا مص) تری، تازه گی، شادابی.

طریقت: {ع طریقة} (ا) روش، راه، مسلک، مذهب، سیرت، تزکیهٔ باطن، مقابل شریعت

که تزکیهٔ ظاهر است و آن طریقی است که سالکان را به خدا تَجَلَّاهُ رساند، و حقیقت، اهل طریق،

رهر و طریقت، صوفی.

طلایه: پیشمار، واحدی از سر بازار که در پیش عده بی قوی فرستند تا از کم و کیف

دشمن آگاهی یابند، — ج، طلایه گان، طلایه ها

طمع: {ع} {مص ل} آزمند گردیدن، حرص شدن، امید داشتن، انتظار، حرص، امیدواری.

طیب: (ص) پاک، پاکیزه، طاهر، خوب، نیکو، حلال، روا، خوشبوی، معطر.

ظ

ظرفیت: {ع. ظرفانه} زیرک شدن، ماهر گردیدن، مهارت، خوش طبیعی، نکته سنجی، زیبایی، خوشگلی.

ظرفیت: {ع} {مص} جمع گنجایش، وسع، آگیر، استعداد، قوه، قابلیت...

ظریف: {ع} {ص} زیرک، خوش طبع، نکته سنج، بذله گوی، زیبا، خوشگل ج. ظرفاء ع

عابرین: مردم، عبور کننده گان از جاده و سرک.

عاز: {ع} {ا} عیب، ننگ، فضیحت، رسوایی، ج اعیار.

عاقبت: (ا) پایان هر چیز، انجام، آخر، انتها، نتیجه، حاصل، ماحصل

عبادت: (مص م.) پرستش کردن، بنده گی کردن، طاعت کردن خدای (اسم مص) پرستش، طاعت خدای

عبور و مرور: رفت و آمد.

عجم: {ع} {ص} غیر عرب

عدم: {ع} {ا مص} نیستی، نابودی؛ مقابل هستی، وجود

عرفان: (مصدر. م) شناختن، معرفت، شناختن حق تعالی، معرفت حق (به مفهوم عام) وقوف به دقائق و رموز چیزی است، (به مفهوم خاص) یافتن اشیا به طریق کشف و شهود و به این جهت تصوف یکی از جمله های عرفان است. در اصل تصوف یکی از شعب و جلوه های عرفان است.

عصاره: شیره و شربت

عطایا: جمع عطیه، بخش ها، انعام ها

عقوبت: شکنجه، عتاب، جزای کار بد، گناه و سیاست.

علامه: نشانه ها، علامت ها

علم: {ع} {مص م} دانستن، یقین کردن (ا مص) معرفت، دانش، مقابل ظن، جهل، یقین

علیک الصلوٰة: درود بر تو باد، ای پیغمبر (ص)

عناصر: {ع} {ا} ج. عنصر؛ آخشیجان. عناصر اربعه: چهار عنصر قدما: آب، باد، خاک، آتش.

ا.ج، قسمت، بخش

عناوین: {ع} {ا} ج، عنوان { به عناوین مختلف، به طرق مختلف، از راههای گوناگون

عنايت: (مص ل. م.) آهنگ کردن، قصد کردن، حفظ کردن، توجه نمودن، مورد توجه قرار دادن، احسان کردن، انعام کردن، (۱. مص) قصد، توجه، اهتمام، احسان، انعام

عهد: (مص م) شناختن امری را، حفظ کردن، نگهبانی کردن، تفقد کردن، وفا کردن، وعده، سوگند، قسم، پیمان، شرط، میثاق. دوره، زمان، روزگار

عیار: (مص م) اندازه کردن (بیمانه) امتحان کردن کیل تا صحت آن معلوم گردد چاشنی زر و سیم، ترازوی زر و سیم سنج، امتحان، آزمایش، سنگ محک

غ

غارت: {ع. غاره} (۱) چپاول کردن، به تاراج بردن؛ ج. غارات

غریب: {ع. غریبه} (مص ۱) دور شدن از شهر و دیار، غریب گشتن (۱ مص) دوری از وطن، غریبی، غیبت، ضد حضرت، جای دور از خانمان، آنجا که وطن شخصی نباشد، مقابل موطن غریب و وطن

غفلت: فراموش کردن، بی خبر گشتن، ندانستن چیزی

ف

فاخر: {ع} (افا) نازنده، فخر کننده (ص) هر چیز نیکو، عالی، گرانبها، گرانبایه، خرمای بزرگ بی دانه غور.

فتی: فئا، {ع} (ص) جوانه سال از هر چیزی، جوان شدن، جوانی و جوانمردی

فراگیر: گرفتن، اخذ کردن، تعرف کردن گرفته شده، اخذ شده، تعرف شده، احاطه شده، محاصره شده، در بر گرفته شده، شامل شده، آموخته شده، گسترش داده شده، پر شده، عادت گرفته شده.

فردوس: باغ، بوستان، بهشت

فروردین: {ع=فروردین، در لغت به معنی فرود هلی پاکان (۱) ماه اول سال شمسی و آن مدت توقف آفتاب است در برج حمل و مدت آن را اکنون ۳۱ روز گیرند. نام روز نوزدهم از هر ماه شمسی (فروردین روز)} {

فساد: {ع} (مص ل) تباه شدن، نابود شدن، از بین رفتن، متلاشی شدن، آشوب، زیان، گزند، کینه، دشمنی، ظلم و ستم، شرارت و بدکاری، بیماری، علت.

فضیلت: {افضیله} رجحان، برتری، مزیت. درجه عالی در فضل، فزونی در معرفت و علم، صفت نیکو، ضد ذیله، ج م فضایل.

فقرا: {ع، ف، فقرا} (ص، ۱) ج فقیر، تهیدستان، تنگستان، عارفان، درویشان

فیلسوف: حکیم

اللقاب: {ع} {ا} {ج} لقب، خطاب هایی که برای تعظیم و احترام کسی پیش از اسم وی آورند. یا بجای اسم آنها بکار برند، لقب ها.

ق

قارون: {ع} {ص} {ف} کسی که در اندوختن مال افراط ورزد. کسی که با داشتن ثروت بسیار نابود گردد و ثروتش به فریاد او نرسد. گنج قارون: مال بسیار

قباء: (ا) جامه پوشیدنی که از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن دو طرف قسمت پیش را با دکمه بهم پیوندند جمع اقبیه، ترکیبات اسمی: قبا آهنی یا جبه آهنی، قبای راه، جامه سفر، قبای زریفت

قدوس: پاک، بسیار پاک

قرعه: {ع} {قرعه} (ا) نصیب، بهره، سهم، قطعه بی کافز، چوب یا استخوان و مانند آن که به وسیله فال زدن با آن نصیب کسی را معین کنند. پشمک

قصار: قصیر، کلمات و سخنان کوتاه

قله: {ع} {قلته} (ا) سرکوه، چکاد، تیغ.

قو: پرزده بی است از راسته یا پرده داران که منتزای شبیه مرغی دارد. این پرزده نسبتاً عظیم الجثه و بسیار زیباست و چون دارای بال های وسیع و گسترده است پروازش بسیار خوبست و در آب نیز خوب شنا می کند ولی چون دارای جثه سنگین است راه رفتنش به سختی انجام می گیرد. قو از حیوانات کوچک داخل آب و کره های لجن ها تغذیه می کند..

ک

کانون: {ع} {ا} آتشدان (اعم از گلخن یا منقل آتش) نام دو ماه از ماههای سریانی، مرکز، محل اصلی، باشگاه، کانون خانواده گی محل اقامت خانواده به مناسبت آنکه در قدیم هر خانواده دارای آتشدانی فرزوان بود.

کاهش: کاهشیدن، کاستن، کاسته شدن، کم شدن، ضعیف گشتن، نقصان یافتن، نحیف شدن کم کردن، کاهشیدن.

کبر: {ع} {ا} {مص} بزرگی، فروتنی، نخوت، خود را بزرگ شمردن، با تکبر.

کفران نعمت: ناشکری کردن بر نعمت خداوند (ج)

کوه بیکر: کوه+بیکر {امر} {ص} کوه مانند، مانند کوه، عظیم الجثه
کهنین: کلمه یی پهلوی: کهنه، دیرین، قدیم، بزرگ

گ

گرایش: (ا مص) میل، تمایل، خواهش، قصد، اراده، آهنگ، سرپیچی، نافرمانی، سنجش.

گرایش: گراییدن، قصد، آهنگ، تمایل، میل و رغبت

گرو: (ا) پول یا مال یا چیزی دیگر که نزد قرض گیرنده نهند. یا امیر و پادشاه مغلوب و زیر دست پادشاه غالب و زبردست گذارد تا پس از ادای قرض مسترد شود، رهن، مرهون. آنچه برای قمار یا شرط مسابقه و امثال آن در میان نهند و آن متعلق به برنده باشد، قید، بند.

گزیده: (ا مفع) انتخاب کرده، اختیار کرده

گزینه: انتخاب

گسترش: (ا مص) عمل گستردن، پهن کردن مانند فالین، فروش و

گسسته: جدا شده، منقطع، دور شده، قطع شده، پراکنده، پریشان، ضد متراکم، انبوه، رها شده، از بین رفته ناپود شده، باز شده، گشاده، ویران کرده، درهم ریخته.

گنجینه: (ص نسب) منسوب به گنج، جای گنج، مخزن، خزانه، مال بسیار، موزه، مکانی که کتابها را مطابق ترتیب معینی مرتب کنند و در موقع حاجت به آسانی در دسترس مراجعان گذارند، مخزن کتاب

گوارا: ملایم

ل

لا ابال: بی باک، بی پروا

لخت: قطعه، پاره، تکه، یک لخت: اندکی، مقداری (ص) برهنه، عریان.

لعبت: { لعل } لعبة (ا) پیکر نگاشته، پیکر (عموماً) بازی (مانند شطرنج و نرد) بازیچه، ج لعب، چیزی که از مقوا و چوب و پارچه و غیره به شکل افراد آدمی کوچک سازند و کودکان

با آن بازی کنند، عروسک، معشوق، محبوب، زیباروی، صنف، بت

لغز: { لعل } سوراخ موش دشتی که بسیار بیچار باشد. راههای کج و معوج، شمردن اوصاف چیزی است بدون آنکه نام آن را ببرند، چیستان، لغاز

لمیده: تکیه کرده شده.

لیل: (ا) شب، مقابل روز

م

ماده تاریخ: ساعت، روز، ماه و سال یک واقعه تاریخی.

ماه: (مانگ = ج) (راخ) نام قمر، (لخ) نام فرشته یی است هر ستاره ای که به دور یکی از

عبارات بگردد. قمر، روز دوازدهم از هر ماه شمسی...
مأیوس: {ع} {ا} {مف} نا امید گشته، نومید، چ مأیوسین .

مبادا: {م} {نهی} + {باد} {فعل}. صیغهٔ دعا و نفرین: { سوم شخص مفرد نهی از بدون: الف -
مشود: + {باید}، اتفاق نیفتد. ب: نیست بادا محو بشودا

مبتلا: {ع} {ا} {مف} آزمایش شده، گرفتار بلا، گرفتار، معتل (مبتلی) در بند و قید آمده.
مبأ: {ع} {ف} مبأ {ا} جای شروع؛ مقابل مقصد. آغاز، شروع، جای آشکار کردن. ج: مبادی، سبب.
متعفن: {ع} {ا} {فا} بدبو، گندیده.

متوازن: {ع} {ا} {فا} آنچه که هم وزن و معادل دیگری باشد، هموزن، همسنگ
متهم: {ع} {ا} {مف} کسی که مورد تهمت قرار گرفته، تهمت زده، به بدی شناخته ج.
متهمین. متهم: تهمت زننده، افترا زننده؛

مجرم: گناهکار، کسی که مرتکب جرم شده باشد.
مغزون: غمگین

محقق: {ع} {ا} {مف} امر تحقیق شده، ثابت گشته، تحقیق یافته، {ع} {ا} {فا} تحقیق کننده،
بازجو، آنکه سخن خود را به دلیل ثابت کند. دانشمندی که در علمی یا فنی به تتبع بپردازد.
کسیکه حقیقت اشیا را چنانکه باید بر او کشف شده باشد...

محوطه: {ع} {محوطه} {ال} جایی که گرداگرد آن را دیواری احاطه کرده باشد. ساحت
مخازن: جمع خزینه
مخدر: {ع} {ا} {فا} آنکه بخوابد و دست و پای سست گرداند. آنچه که تولید رخوت و سستی
اعصاب کند. در پرده نشاننده.

مرثیه: شعری که در مرگ و سوگواری سروده می شود.
مرشد: هدایت شده، راه نمود
مرید: اراده کننده، خواهنده از صفات ثبوتی خدای تعالی است.

مزاج: {مض} {ل} شوخی کردن، خوش طبعی کردن (ا مض) شوخی، خوش
طبعی، خورسند
مزایا: {ع} {ج} مزیت (ا مض) افزونی و رجحان از نظر علم، عقل، بزرگواری، شجاعت و غیره)
برتری، امتیاز.

مساکین: جمع مسکین {ع} {ا} {ج} تهیدستان، بی چیزها، درویش‌ها، بیچاره‌ها
مستوفی: {ع} {ا} {فا}. تمام فرا گیرنده، آنکه تمام حق خود را بگیرد، (مال) محاسب عاید

مالیاتی، کامل، تمام، استیفا شده.
مشام: بینی، محل قوه شامه.

مشحون: آگنده، پر شده، مملو، انباشته.

مشکور: شکر گزار، شکر گفته شده، سپاسگزاری شده، پسندیده و ستوده شده.

مصاحب: {ع} {ا} {فا} مصاحبت کننده، {ص} هم صحبت، یار همدم ج مصاحبین

مصایب: جمع عیب ها

مصنوعی: {=نیازمند} {ص} حاجتمند، محتاج.

مضحک: خنده آور

مضرب: {ع} {ض} {ر} رساننده، زبان آور، زیانبخش، ضد سودمند و نافع.

مطبوعات: {ع} {ا} {م} {ف} {ج} مطبوعه (مطبوع) نوشته های چاپی، (اصط) روزنامه ها و مجلات

مطموره: محلی در زیر زمین که در آن مواد غذایی را پنهان کنند، سرداب، زندان

مظهر: {ع} {ا} {ج} جای آشکار شدن، محل ظهور، تماشاه گاه، منظر، جلوه گاه، تجلی گاه،

کسی که دارای قیافه کامل عیار یک درویش باشد.

معناد: {ع} {ع} {ا} {م} {ف} {د} {ع} {ج} معنادین (امف) عادت شده

معرفت: {ع} {ع} {م} {ص} شناختن، (امص) شناسایی، علم، دانش، ادراک امر جزئی

یا بسیط است.

معطر: عطر آگین، عطر آمیز، خوشبو

معما: {ع} {ا} {م} {ف} پنهان داشته، پوشیده، آنست که اسمی یا معنی را به نوعی از مشکلات

حساب یا به چیزی از قلب و تصحیف و غیر آن از انواع تعمیمه پوشیده گردانند تا جز به اندیشه

تمام و فکر بسیار آن را نتوان کشف کرد. معميات ج

مغارہ: {ع} {ا} {ع} {ا} {م} {ع} مغار، شکاف، کهف

مفلس: {ع} {ا} {ف} {ا} {ص} بی چیز، تهیدست، تنگدست، ج مفلسین

مقام {ع} {ا} {م} {ل} {ق} {ی} {م} محل قیام، محل، مکان. رتبه، منزلت، درجه، مرتبه. برای احترام در مخاطب

و نامه نگاری کلمه مقام را پیش از «وزارت» مدیریت، ریاست، معاونیت و مانند آن آورند.

مقبره: قبر، گور

مقطعی: {ع} {ا} {ب} {ر} {ی} {د} {ع} {ج} {ا} جدا جدا، دور دور، پاره پاره شده، قطعه قطعه

مکافات: پاداش

ملکه (ا) ملک، قدرت. (اخلاق) صفت راسخ نرفسانی که قابل زوال و تغییر نباشد ملکه نفس:

صفت راسخ در نفس.

ملوث: بلید، آلوده شده، آلوده.

ممثل: {ع} {ا مف} مصور کرده، تشبیه کرده، مانند قرار داده، مجسم شده.

ممعون: {ع} {ا مف} نعمت داده و منت نهاده مستمکر، منت دار

مزلت: {ع. مزللة} {ا} درجه، مرتبه، مقام.

منشأ: {ع} {ا} محل پیدایش، محل صدور جای نشو و نما، اصل، مبدأ.

منشور: زنده شده، نشر شده، مبعوث.

منظور: {ع} {ا مف} دیده شده، نظر کرده شده، مقصود، مراد، پسند افتاده منظور

نظر: لایق نظر، مورد توجه

منظوم: برشته کشیده شده، برشته نظم در آمده، سخن موزون، شعر، خلاف منثور.

منعمان: {ع} {ا مف} جمع منعم، انعام داده شده ها، احسان شده گان، بخشش

کرده شده ها.

مقبت: هنرو کار نیکو که موجب ستایش شود. آنچه مایه فخر و مباهات باشد. و به معنی

راه در کوه و راه باریک. شعری که در وصف امان و پیشوایان دین گویند.

مواج: بسیار موج زنده

مواجهه {ع. مواجهه} روبرو شدن با کسی، رو یا روی گردانیدن، رو یا رویی.

مواهب: جمع موهوبه به معنای عنایت، فضل و بخش.

موقوفات: {ع} {جمع موقوفة} آنچه از قبیل ملک، زمین، مستغلات و غیره که در راه

خدا وقف کنند.

مهبط: جای فرود آمدن، فرود آمدن

مهجور: {ع} {امف} جدا کرده شده، دور افتاده، متروک، ج مهجورین

ن

نا خلف: {ف، ع} {ص} فرزند بدرفتار، بی ادب، نا اهل، فرومایه، بدسرشت

نابخرد: بی عقل، بی خرد.

نازل: {ع} {ا فا} از بالا به زیر آینده، فرو آینده، (ص) پست، حقیر، کم قیمت ارزان.

ناسپاس: {ص} ناشکر، حق ناشناس

ناشی: {ع} {ا فا. ص} تازه کار، مبتدی، بی تجربه، منشأ گرفته شده.

نبی {ع. نبی} {ص. ا} پیغمبر، پیغمبر، رسول، ج. انبیا. محمد(ص) بن عبدالله (اختصاصاً)

نجابت: {ع} {نجابه} (مص ل) نجیب بودن، اصیل بودن، پاک نژاد بودن، (امص) اصالت، پاک نژادی
نحو: {ع} { (ا) راه، طریق، طرز، شیوه، اسلوب، قسم، گونه؛ ج انحأ، نزدیک، قریب، در حدود
(به اضافه آید) به نحوی: به طرز، به نوعی، بخشی از دستور زبان که به وسیله آن عمل و
وضع کلمات در جمله و عبارت شناخته می شود. ائمه نحو: پیشوایان علم نحو.

نحوه: {ع} {نحوه} (ا) طریقه، روش

نخست: (ق) در آغاز، در اول، بار اول، از آغاز، قبلاً، اولین، نخستین، پیشین، سابق، ابتدا.
نژاد: (ا) اصل و نسب، گوهر، مجموعه افرادی که از نگاه مشخصات قیافه، کوتاهی و بلندی
قد وضع لب و دندان، مو، رنگ باهم شباهت دارند.

نشئه: {ع} {نشاه} (مص ل ۹ سرخوشی، حالت سگری که بر اثر استعمال مواد مخدر یا
مشروبات الکلی دست دهد.

نظام: (مص م) آراستن، نظم دادن، مرتب کردن، برشته کشیدن گوهر ها، (امص) نظم،
ترتیب، آراسته گی، رشته مروارید، عادت، روش، شعر، مجموعه سپاهیان و افسران کشور و
ادارات مربوط به آنان.

نظر: {ع} {م} نگاه کردن، نگریستن، بنظر آوردن، مورد توجه قرار دادن چیزی را به
جهت دفع چشم زخم، اندیشیدن.

نعت: (ع) (مص م) وصف کردن (مخصوصاً توصیف نیکو) (امص) وصف، صفت، خصالت
(بیشتر در مورد خدا و رسول (ص) استعمال شود) ج نعت.

نفس: {ع} {ع} {خون، تن، جسد، کالبد، شخص انسان، ذات، حقیقت، هر شی، روح و روان،
جوهری است که ذاتاً مستقل است و در فعل نیاز به ماده دارد و متعلق به اجساد و اجسام
است. به عبارت دیگر جوهری است مستقل قائم به ذات خود که تعلق تدبیری به ابدان دارد.
نقیب: {عربی} {ص، اسم} مهتر قوم، سرپرست گروه، کسی که مأمور تیمار داری و
تفحص احوال دسته یا صنفی است.

نگ: (ا) بدنامی، بی آبروی، عار، حرمت، آبرو، شهرت، آوازه، مقابل، ننگ و عار، نام و ننگ،
شهرت و آبرو، شرم، خجالت.

نو آوز: (ص ف)، نویردازنده، آنکه چیزی نو آورد (نو)، شاعری که به سبک نو شعر گوید.
نوازش: (امص) دست بر سر و روی کسی کشیدن، دلجوئی، مهربانی، شفقت، لطف،
مرحمت بخشش، هدیه، نواختن آلت موسیقی، ج نوازشات.

نوامیس: جمع ناموس {اعادت، شریعت} آبرو، عزت، احترام، جنگ، حرب، عفت، عصمت، پاکدامنی،

نهار: (ا.) روز؛ مقابل شب

نهیضت: {ع} {نهیضه} (مص ل) بر خاستن، قیام کردن برای رسیدن به منظور های اجتماعی و سیاسی، حرکت کردن (ا مص) بر خاسته گی، قیام، جنبش.

نیاز: (ا) حاجت، احتیاج، خواهش، تمنی، اظهار محبت، تحفه درویش.

نیرو: زور، قوت، توانایی، رمز قدرت. در فزیک عاملی که می تواند جسم ساکن را متحرک و متحرک را ساکن سازد و یا در حرکت تغییری وارد کند، هر یک از قوای مختلف نظامی، انرژی.

نیکو: (ص) خوب، نیک، مقابل بد، شخص خوب رفتار و نیکو کردار، زیبا خوب روی؛ ج، نیکوان

و

واحد: {ع} {یک} (بخستین شماره) (ص) یگانه، یکتا، جزوی از کل، فردی از افراد، بسیط، بی جزو، مفرد، مقابل جمع، نظیر، مثل، امری که منقسم نشود؛ مقابل کثیر، مقیاسی که بدان کمیت ها را سنجند، واحد پول، واحد درس: (درس نو)

وافر: زیاد، بیش

واقعه: پدید آینده، پیش آمد، رخ دهنده، آسیب در کار زار و بلا و سختی

واجب: {ع} {ا} لازم بودن، ضرورت داشتن، ذاتی بودن هستی خدا(ج) (ا مص) لزوم، ضرورت، هستی، مقابل عدم.

وجه: راه، طریقه، روش، نوع، قسم، پول، روی، چهره، صورت، جهت، جانب، سوی، ذات، شخص، قصد، نیت، آهنگ، صحیفه، صفحه، آنچه بدان معاش کرده شود.

وحش: {ع} {ا} جانوری که با انسان مانوس نشود، جانور دشتی؛ ج و حوش.

ود یوه: مالی که به عنوان امانت نزد کسی بگذارند؛ جمع ودایع

ولگرد: {=} ول گردنده { (ص فا) هرزه گرد، آواره، بیجا و مکان

هـ

هجو: شمردن معایب کسی راه نکوهیدن، دشنام دادن کسی را به شعر.

هزل: مزاح کردن؛ بیهوده گفتن، شوخی مزاح آمیز و غیر جدی.

همواره: (ص) مسطح، برابر، صاف، مستوی، خوش ساخته، آهسته، نرم و آهسته، یکنواخت، یکسان (ق) همیشه، دایما، پیوسته (ا) تحمل.

همی: پیشوندی است که بر سر فعل ماضی، مضارع و امر در آید. همی رفت، بر سر ماضی

و مضارع معنی استمرار دهد — گاه در قدیم بین «همی» و فعل «ب» زینت در می آمده: همی برفت، گاه بین «همی» و فعل یک یا چند کلمه فاصله می شده، گاه به ضرورت شعر

«همی» پس از فعل آید.

هنگامه: (ضوغا، شلوفی) جمعیت مردم، داد و فریاد، معرکه، هنگامه دریدن کسی راه بهیم
زدن معرکه کسی

ی

یورش: (رفتار) تاخت و تاز، هجوم

منابع و مآخذ

- ۱- آیین درست نویسی، گردآورنده، سید علی محمد اشراقی، انتشارات مطبعه بلخ، کابل، ۱۳۸۶ ه.ش.
- ۲- ابو عبدالله جعفر رودکی، برگزیده اشعار رودکی و منوچهری، تألیف اسماعیلی حاکمی، چاپ اول، تهران: اساطیر ۱۳۷۰ ه.ش.
- ۳- ابوعبد الرحمن سلمی، ملامتین، صوفیان و جوانمردان غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ
- ۴- احمد سمیعی و دیگران، فارسی سوم راهمبایی، تهران:
- ۵- احمد یاسین فرخاری، سیری گرامیباشت بهاران در فرهنگ های معاصر بستان، آشیان: ویژه نامه بهار تورنتو-کانادا: ۱۳۸۷ ه.ش.
- ۶- ادبیات فارسی (۳)، شرکت چاپ و نشر کتابهای درسی، چاپ نهم، تهران، ۱۳۵۶ ه.ش.
- مؤلفان، اصغر ارشاد سرابی، غلام رضا عمرانی، دکتر حسین قاسم پور مقدم، سید اکبر میر جمغری
- ۷- امیر هوشنگ مهریار و مجتبی جرابری، پیشگیری و درمان، تهران: نشر روان بویه، ۱۳۷۷ ه.ش
- ۸- بدخشی، شاه عبدالله، لعل پاره های بدخشان (مجله آریانا)، شماره هشتم، کابل، ۱۳۲۷ ه.ش.
- ۹- بهارستان، عبدالرحمان جامی، به تصحیح دکتر اسماعیل حاکمی، انتشارات اطلاعات، تهران صفحه ۵۲، ۱۳۸۱ ه.ش.
- ۱۰- پرویز نائل خانلری، دستور زبان فارسی، چاپ دوم، انتشارات عابد، ۱۳۵۲ ه.ش.
- ۱۱- پروین مولانا، دستور زبان فارسی نو، تهران: انتشارات افشار، ۱۳۷۹ ه.ش.
- ۱۲- تنویر، محمد حلیم، زنان سخنور و نامور افغانستان، انتشارات علمی و فرهنگی افغانستان، پشاور، ۱۳۸۰ ه.ش
- ۱۳- جلال الدین محمد مولوی، گزیده غزلیات شمس، به کوشش و مقدمه محمد رضا شفیعی کدکنی، کابل: مطبعه دولتی، ۱۳۶۵ ه.ش.

- ۱۴- حسن انوشه و دیگران، دانشنامه ادب فارسی، تهران: چاپ دوم، ۱۳۸۱ هـ. ش
- ۱۵- حصاربان، سید اکرام الدین، مخفی بدخشی، بانوی سخنور و آزاده، ضمیمه دیوان مکمل مخفی، انتشارات نشر جوان، کابل، ۱۳۸۴ هـ. ش.
- ۱۶- خال محمد خسته، معاصرین سخنور، چاپ دوم، پشاور: انجمن نشراتی دانش، ۱۳۸۶ هـ. ش.
- ۱۷- خسرو فرشید ورد، دستور مفصل امروز، چاپ دوم، تهران: سخن، ۱۳۸۴ هـ. ش.
- ۱۸- خلیل الله خلیلی، کلیات اشعار استاد خلیل الله خلیلی، به کوشش عبدالاحی خراسانی، تهران: نشر بلخ، ۱۳۷۸ هـ. ش.
- ۱۹- داریوش آشوری، عرفان و زندگی در شعر حافظ، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۹ هـ. ش.
- ۲۰- دانشنامه ادب پارسی (جلد چهارم)، بخش یکم، ص ۲۷۲ تا ۲۷۵، به سرپرستی حسن انوشه، سازمان چاپ و انتشارات، تهران، ۱۳۷۵ هـ. ش
- ۲۱- دانشنامه ادب پارسی، جلد دوم، صفحه ۹۳۴، به سرپرستی دکتر حسن انوشه، سازمان چاپ و انتشارات، تهران ۱۳۸۱ هـ. ش.
- ۲۲- رولان برتون، قوم شناسی سیاسی، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نشرنی، ۱۳۸۰ هـ. ش.
- ۲۳- زاکانی نامه، دکتر علی اصغر حلبی، انتشارات زوار، ۱۳۸۴، تهران صفحه ۲۷۴
- ۲۴- زبان و نگارش فارسی، دکتر حسن احمدی گیوی، دکتر اسماعیل حاکیمی و دیگران، سازمان چاپ و انتشارات تهران، ۱۳۸۲ هـ. ش.
- ۲۵- سورة بقره، و سورة الرحمن
- ۲۶- سید جلال الدین افتخارزاده واعظ، نقش معلم در تمدن جهان، باقریظ علامه جلال الدین همای، تهران، چاپخانه تصویر، ۱۳۵۱ هـ. ش.
- ۲۷- شجاع الدین خراسانی، حنجره سبز غزل، کابل: مطبعه نعمانی، ۱۳۸۴ هـ. ش.
- ۲۸- شجاع الدین خراسانی، ستاره و سیاهی، کابل: میدیوتیک، ۱۳۸۳ هـ. ش.
- ۲۹- شرکت چاپ و نشر کتاب های درسی ایران، ۱۳۸۷ هـ. ش.
- ۳۰- شمس الدین محمد حافظ شیرازی، دیوان حافظ شیرازی، با مقدمه احمد شاملو، کابل: مطبعه دولتی، ۱۳۶۵ هـ. ش.
- ۳۱- عبدالحمید حمیدی، دستور زبان دری، چاپ دوم، پشاور: انتشارات الازهر، ۱۳۸۲ هـ. ش.
- ۳۲- عبدالعظیم قریب و دیگران، دستور زبان فارسی، پنج استاد، به کوشش امیر اشرف

- الکنانی، چاپ دوم، تهران: نشر جهان دانش، ۱۳۸۰هـ. ش.
- ۳۳- عبدالقیوم قویم، مروری بر تاریخ ادبیات معاصر دری، کابل :
- ۳۴- عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید(۳ جلدی)، جلد اول، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۵ هـ. ش.
- ۳۵- غلام حیدر یقین، عباران و کاکه های خراسان زمین در گستره تاریخ، کابل: میوند، ۱۳۸۷هـ. ش.
- ۳۶- فرهنگ ادبیات فارسی دری، دکتر زهرای خالری، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران صفحه ۱۱۷۱، ۱۳۴۸هـ. ش.
- ۳۷- فرهنگنامه ادب فارسی، جلد دوم، به سرپرستی حسن انوشه، سازمان چاپ و انتشارات ۱۳۷۴ هـ. ش.، تهران صفحه ۱۳۷۴
- قرآن مجید
- ۳۸- گزینۀ شاهنامه فرودسی، مسعود روحی، مؤسسه فرهنگی حیات، ۱۳۸۴هـ. ش.، تهران صفحه ۲۳
- ۳۹- گزینۀ اشعار فرخی سبستانی، بکوشش دکتر خلیل حفیظ رهبر، چاپ مروی، تهران ، ۱۳۸۲ هـ . ش. ، صفحه ۱۲۳
- ۴۰- گزینۀ شعری محبوبه هروی، بکوشش غلام سودایی، مطبعه دولتی، کابل ۱۳۵۶هـ. ش.
- ۴۱- لطایف و ظرایف، شایق جمال، به کوشش محمد عثمان نالان، کابل، ۱۳۸۳هـ. ش.، صفحه ۳۶
- ۴۲- ماجرا های جاودان در فلسفه، هنری توماس، مترجم احمد شمس، انتشارات ققنوس، تهران صفحه ۷۹ تا ۹۱، ۱۳۷۵
- ۴۳- محمد حسین یمین، دستور معاصر زبان پارسی دری، کابل: انتشارات میوند، ۱۳۸۴ هـ. ش.
- ۴۴- محمد رحیم الهام، شعر معاصر فارسی دری، تألیف شجاع الدین خراسانی، کابل ۱۳۸۶ هـ. ش
- ۴۵- محمد رضا شفیعی کدکنی، تازنامه های سلوک، نقد و تحلیل چند قصه از حکیم سنائی، چاپ، تهران: ۱۳۸۶ هـ. ش.
- ۴۶- محمد معین، فرهنگ فارسی گرد آوری عزیز الله علی زاده، دو جلد ، چاپ اول،

تهران: انتشارات آریانا.

۴۷- محمود روح الامینی، آیین ها و جشن های کهن در ایران امروز، چاپ چهارم، تهران: ۱۳۸۷ ه.ش.

۴۸- مخفی بدخشی، بانوی سخنور و آزاده، دکتر اکرام الدین، هارون، نشر جوان، کابل ۱۳۸۴ ه. ش.

۴۹- مصلح الدین سعدی، گلستان: دیباچه، به تصحیح و تحقیق محمد حسن شیرازی، تهران: نشر کانون پیام محراب، ۱۳۷۰ ه.ش.

۵۰- مولانا رضائی، پروین، دستور زبان فارسی نو، انتشارات افشار، تهران، ۱۳۷۰ ه.ش.

۵۱- نوابی، غلام حبیب، دیوان مخفی بدخشی، مطبعه دولتی، کابل، ۱۳۶۸ ه.ش.

۵۲- واصف باختری، در غیاب تاریخ، به کوشش ناصر هوتکی، پشاور: ۱۳۷۹ ه.ش.

۵۳- ولوالجی رستاقی، عبدالحکیم، چراغ انجمن، مطبعه خریس پریس، دهلی، صفحه ۴۹.

۵۴- هزار سال نثر پارسی، به کوشش کریم کشاورز، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، صفحه ۳۴، ۱۳۷۷ ه.ش

۵۵- یمین، محمد حسین، دستور معاصر زبان پارسی دری، انتشارات میوند، پشاور، ۱۳۸۴ ه.ش.

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**